

بين الحين والآخر  
جالس في

## فهرست مطالب

### امامت / ۹

- الف: حکومت عقل ..... ۹
- ب: حکومت قرآن ..... ۱۳
- آیه اوّل ..... ۱۳
- آیه دوم ..... ۱۴
- آیه سوم ..... ۱۶
- ج: حکومت سنّت ..... ۱۸

### امامت خاصّه / ۳۳

- حدیث اوّل ..... ۳۳
- حدیث دوم ..... ۳۵
- وزارت ..... ۴۱
- اخوّت و برادری ..... ۴۲
- شدّت از ..... ۴۶
- اصلاح امر ..... ۴۷

## بِسْمِ تَعَالَى

- سعی شده است آدرس اوّل در پاورقی ، مطابق با متن باشد ، و در بقیه آدرسها ، ملاحظه قریب به مضمون در متن و یا مشتمل بر بعض فقرات متن شده است .
- در ترجمه آیات و روایات، قریب به مضمون آورده شده است .

۴۸.....	شرکت در امر .....
۵۰.....	خلافت .....
۵۸.....	حدیث سوم.....
۷۴.....	حدیث چهارم.....
۷۷.....	حدیث پنجم.....
۸۴.....	حدیث ششم.....
۹۸.....	علی <small>علیه السلام</small> اعجاز عینی تربیت قرآن و پیغمبر خاتم <small>صلوات الله علیه</small> .....

#### مختصری از زندگانی امیرالمؤمنین

#### علی بن ابی طالب علیه السلام / ۱۱۳

۱۱۳.....	ولادت حضرت علی <small>علیه السلام</small> .....
۱۱۳.....	شهادت حضرت علی <small>علیه السلام</small> .....
۱۲۰.....	عبادت حضرت علی <small>علیه السلام</small> .....
۱۲۴.....	شجاعت آن حضرت <small>علیه السلام</small> .....
۱۲۹.....	کرم آن حضرت <small>علیه السلام</small> .....
۱۳۰.....	فصاحت و بلاغت آن حضرت <small>علیه السلام</small> .....
۱۳۰.....	امامت آن حضرت <small>علیه السلام</small> .....

#### پرتوی از فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام / ۱۴۷

#### حکومت علوی / ۱۷۳

۱۷۴.....	والی در حکومت علوی.....
۱۷۵.....	دولت گذرا .....
۱۷۵.....	بهترین ذخیره .....
۱۷۶.....	سخاوت نفس .....
۱۷۶.....	رحمت والی .....
۱۷۷.....	آفت عقل حکمران .....
۱۷۹.....	بیش حکمران.....
۱۸۱.....	خصوصیات والی و اصحاب او.....
۱۸۲.....	قاضی در حکومت علوی.....
۱۸۴.....	کارگزاران در حکومت علوی .....
۱۸۷.....	قسمتی از قصیده علویه .....
۲۰۱.....	فهرست منابع.....

## امامت

بین عامّه و خاصّه در لزوم وجود خلیفه برای پیغمبر اختلافی نیست؛ اختلاف در این است که آیا خلافت خلیفه پیغمبر به انتصاب است یا به انتخاب.

عامّه می‌گویند: به تعیین جانشین از جانب خدا و پیغمبر احتیاج نیست، و خلیفه به انتخاب امت معین می‌شود؛ خاصّه می‌گویند جز به نصب و تعیین پیغمبر که نصب و تعیین خداست معین نمی‌شود.

حکم در این اختلاف، عقل و کتاب و سنت است.

## الف: حکومت عقل

به سه وجه اکتفا می‌شود:

۱- اگر مخترعی کارخانه‌ای تأسیس کند که محصول آن کارخانه گرانبهاترین گوهر باشد، و اگر غرض از آن اختراع ادامه تولید آن محصول باشد، آن‌گونه که در حضور و غیاب

و ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾<sup>۱</sup> و ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الْآيَاتِ الَّتِي هُمْ فِيهَا يخْتَلَفُونَ﴾<sup>۲</sup> مبینی می‌خواهد که آنچه را که این کتاب تبیان آن است استخراج کند، و محیط بر ظلمات فکری و اخلاقی و عملی بشر و راهنمای او به عالم نور باشد؛ و در تمام آنچه مورد اختلاف نوع انسان است مبین حق و باطل باشد. و مرز آن اختلافات از عمیق‌ترین مسائل وجود در مبدأ و معاد است - که فکر نوابغ اندیشه را به حل خود مشغول کرده - تا مثلاً، اختلاف دو زن بر سر فرزند شیرخواری که هر یک ادعای مادری او را داشته باشند.

آیا می‌توان پذیرفت که کاربرد این کتاب در هدایت عمومی و تربیت انسانی و حل مشکلات و رفع اختلافات، با رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تمام شده باشد؟

آیا خدا و پیغمبرش این قانون و تعلیم و تربیت را بدون مفسر و معلم و مربی رها کرده، و تعیین مفسر و معلم و مربی

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱ (کتابی است که نازل کردیم آن را به تو، تا بیرون آری مردم را از ظلمات به نور)

۲. سوره نحل، آیه ۶۴ (و نازل نکردیم بر تو کتاب را مگر برای این که برای آنها آنچه را که در او اختلاف کردند بیان کنی)

و حیات و موت مخترع نباید کار متوقف شود، و برای حصول آن محصول، در ساخت ابزار آن کارخانه و کیفیت عمل آنها ظرافتها و دقتهایی اعمال شده که اطلاع بر آنها جز به راهنمایی آن مخترع میسر نخواهد بود؛ در این صورت آیا می‌توان باور کرد که آن مخترع کسی را که دانا به اسرار ابزار آن کارخانه و توانا بر به کار انداختن آن ابزار است معین نکند؟! و مهندسی آن کارخانه را به انتخاب مردمی وا بگذارد که از شناخت ابزار و ظرافتهای کاربرد آن بیگانه باشند؟!

آیا دقت و ظرافت معارف و سنن و قوانین الهی در جمیع شئون حیات انسان که ابزار کارخانه دین خداست و محصولش ارزشمندترین گوهر خزینه وجود است - یعنی کمال انسانیت به معرفت الله و عبادت الله و تعدیل شهوت انسان به عفت، و غضب او به شجاعت، و فکر او به حکمت، و ایجاد مدینه فاضله بر اساس قسط و عدالت است - کمتر از دقت و ظرافت اعمال شده در اختراع آن مخترع است؟!

کتابی که خداوند متعال در تعریف آن فرموده است: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً﴾<sup>۱</sup>

۱. سوره نحل، آیه ۸۹ (و بر تو کتاب را نازل کردیم، بیان کننده‌ای برای همه چیز، و هدایت و رحمت)

خداست، لذا به همان دلیل که عصمتِ مبَّغِ قانون الهی لازم است، عصمتِ حافظ و مفسّر و مجری آن قانون هم لازم است؛ و همچنانکه خطا و هوی در مبَّغ، غرض از بعثت را - که هدایت است - باطل می‌کند، خطا و تأثر مفسّر و مجری قانون از هوی نیز موجب اضلال خواهد بود، و شناخت معصوم جز به ارشاد خداوند متعال میسر نیست.

### ب: حکومت قرآن

نظر به رعایت اختصار، به سه آیه اشاره می‌شود.

#### آیه اول:

﴿ وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِيَاثِنَا يُوقِنُونَ ﴾<sup>۱</sup>

هر درختی را به اصل و فرع، و ریشه و میوه‌اش باید شناخت؛ اصل و فرع شجره طَّيْبَةٌ امامت در قرآن مجید در این آیه بیان شده است.

اصل امامت صبر و یقین به آیات خداوند است، و این دو

را به انتخاب مردم بی‌خبر از علوم و معارف و قوانین و احکام این کتاب واگذاشته‌اند؟

۲ - امامت و رهبری انسان یعنی پیشوایی و رهبری عقل انسان، زیرا موضوع بحث، امامت کسی است که امام انسان است، و انسانیّت انسان به عقل و فکر اوست «دعامة الإنسان العقل»<sup>۱</sup>.

در نظام خلقت انسان قوا و اعضای بدن به راهنمایی حواس محتاجند، و اعصاب حرکت به تبعیت از اعصاب حسّ نیازمندند؛ راهنمای حواس در خطا و صواب عقل آدمی است، که آن هم با ادراک محدود و آسیب‌پذیری به خطا و هوی، نیازمند به رهبری عقل کاملی است که محیط بر درد و درمان و عوامل نقص و کمال انسان، و مصون از خطا و هوی باشد، تا هدایت عقل انسان به امامت او محقق شود، و راه شناخت و معرفت چنین عقل کاملی تعریف خداست.

از این رو تصوّر حقیقت امامت، از تصدیق به انتصابی بودن امام از جانب خداوند متعال جدا نمی‌شود.

۳ - مقام امامت، مقام حفظ و تفسیر و اجرای قوانین

۱. سوره سجده، آیه ۲۴ (و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند، چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند)

۱. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۹۰ (ستون انسان عقل است)؛ علل الشرایع ج ۱ ص ۱۰۳ باب ۲۹ ح ۲.

امامت مقامی است که حضرت ابراهیم بعد از آزمایشهای طاقت فرسا - مانند امتحان به گذاشتن زن و فرزند به تنهایی در بیابانی بدون زرع و آبادی، و مهیا شدن برای قربانی اسماعیل، و سوختن به آتش نمرود - و طی مراتب نبوت و رسالت و خلّت، به آن منصب رسید، و خداوند متعال فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ عظمت آن مقام آن چنان نظرش را جلب کرد که برای ذریه خود نیز آن را درخواست نمود، و خداوند فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾.

در این جمله از امامت به عهد خداوند متعال تعبیر شده است، که جز مقام عصمت به این منصب نایل نمی‌شود، چون تردیدی نیست که ابراهیم امامت را برای عموم ذریه خود نخواست، زیرا ممکن نیست که خلیل خدا امامت انسانیّت را از خداوند عادل، برای کسی که عادل نیست بخواهد، و آنگاه که برای ذریه عادل خود در خواست کرد - و این خواسته نسبت به عادل هم که در گذشته ظلمی از او سر زده باشد عموم داشت - مقصود از جواب این بود که این دعا در مورد کسی که ظلمی از او سر زده باشد مستجاب نیست، بلکه امامت

کلمه مبین بالاترین مرتبه کمال آدمی است، که امام باید از جهت کمال عقلی، به معرفت و یقین به آیات خداوند متعال - که جمع مضاف به آن ذات قدوس است - نایل باشد، و از جهت ارادی، به مقام صبر - که حبس نفس است از هر چه مکروه خداست و بر هر چه محبوب اوست - رسیده باشد؛ و این دو جمله مبین علم و عصمت امام است.

فرع امامت هدایت به امر خداست؛ و هدایت به امر الهی و ساطت امام را بین عالم خلق و عالم امر اثبات می‌کند، و خود این فرع هم که ظهور آن اصل است تبلور علم و عصمت امام است. شجره طیبیه‌ای که آن اصل، و این فرع اوست، جز به ید قدرت خداوند متعال پرورش نمی‌یابد، از این رو فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾.

#### آیه دوم:

﴿وَإِذْ أَبْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

← مبتلا کرد، پس به انجام رسانید آنها را؛ فرمود: همانا تو را برای مردم پیشوایی قرار دادم، گفت: و از ذریه من؛ فرمود: عهد من به ستمگران نرسد

۱. سورة بقره، آیه ۱۲۴ (و هنگامی که ابراهیم را پروردگار او به کلماتی

با فرمان خداست، و به جهت این که فرمان معصوم به مقتضای عصمت، مخالف فرمان خدا نیست، و خوب اطاعتش نیز مقید به قیدی نیست.

با اعتراف به این که امامت، خلافت رسول در به پا داشتن دین و حفظ حوزه ملت است، به گونه ای که پیروی او بر تمام امت واجب می باشد،<sup>۱</sup> و به مقتضای: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾<sup>۲</sup> و ﴿يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾<sup>۳</sup> اگر ولی امر معصوم نباشد، اطاعت مطلقه او مستلزم امر خدا به ظلم و منکر، و نهی خدا از عدل و معروف است. گذشته از این، اگر ولی امر معصوم نباشد، می شود که فرمان او برخلاف فرمان خدا و رسول باشد، که در این صورت امر به اطاعت خدا و پیغمبر و امر به اطاعت ولی امر، امر به ضدین و محال است.

نتیجه آن که: امر به اطاعت اولی الامر بدون قید و شرط، دلیل بر عدم تخلف امر آنان از امر خدا و رسول است؛ و این

۱. شرح المواقف، جلد ۸، صفحه ۳۴۵

۲. سوره نحل، آیه ۹۰، (همانا خداوند امر می کند به عدل و احسان)

۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۷، (امر می کند ایشان را به معروف، و نهی می کند ایشان را از منکر)

مطلقه به حکم عقل و شرع مشروط به طهارت و عصمت مطلقه است. و چگونه ممکن است کسی که لات و عزّی را عبادت کرده و به خداوند عظیم شرک ورزیده باشد، که ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۱</sup> به مقام امامت برسد.

#### آیه سوم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾<sup>۲</sup>

در این آیه کریمه «اولی الامر» بر «رسول» عطف شده، و هر چند عطف در قوه تکرار «اطیعوا» است، ولی اکتفا به یک «اطیعوا» در هر دو، نشان می دهد که وجوب اطاعت اولی الامر با وجوب اطاعت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از یک سنخ و یک حقیقت است، و مانند اطاعت رسول - بدون قید و شرطی در وجوب، و بدون حدی در واجب - لازم است. چنین وجوبی بدون عصمت ولی امر ممکن نیست، زیرا اطاعت هر کس مقید به عدم مخالفت فرمان او

۱. سوره لقمان، آیه ۱۳ (همانا شرک ظلم بزرگی است)

۲. سوره نساء، آیه ۵۹ (ای آنان که ایمان آوردید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و صاحبان امر از خودتان را)



خود شاهد عصمت ولیّ امر است. و تعیین معصوم جز از طرف عالم السّرّ و الخفّیات ممکن نیست.

### ج: حکومت سنّت

[تذکر: استشهاد به روایات عامّه وارده از طرق عامّه بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام، به جهت اتمام حجت و جدال به احسن است، و گرنه با وجود اخبار متواتره دالّه بر این که در آن نفس قدسیّه، تمام شرایط مذکور در کتاب و سنّت برای امامت جمع است، نیازی به این استشهاد نیست.

و روایاتی که از عامّه نقل، و بر آن اطلاق صحیح شده است، بر حسب موازین صحّت در نزد آنها است، و اطلاق صحّت بر اخبار منقول از طرق خاصّه از جهت اعتبار آن خبر است، اعم از صحیح اصطلاحی و موثّق بر حسب موازین رجال در نزد خاصّه].

پیروی از سنّت رسول به مقتضای ادراک عقل است که پیروی از معصوم لازم است، و به مقتضای حکم کتاب خداست که:

﴿ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ۗ ﴾<sup>۱</sup>

از سنّت به حدیثی اکتفا می شود که صحّت آن مسلم، و به

۱. سوره حشر، آیه ۷ (و آنچه پیغمبر به شما داد پس بگیرید آن را، و آنچه شما را از آن نهی کرد پس پذیرای نهی باشید)

فرمان خدا پذیرفتن آن واجب است، و آن حدیث را عامّه و خاصّه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کردند، و به صدورش از آن حضرت اعتراف نمودند؛ و اگر چه به طرق متعددی نقل شده، ولی به یکی از طرق که صحت آن ثابت است نقل می شود، و آن روایت زید بن ارقم است:

قال: لما رجع رسول الله صلی الله علیه و آله من حجة الوداع و نزل غدیر خم امر بدوحات فقممن، فقال: کانی قد دعیت فاجبت، انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله و عترتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما، فانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض، ثم قال ان الله عزّ و جلّ مولای و انا مولی کل مؤمن، ثم اخذ بیید علی رضی الله عنه فقال من کنت مولاه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و ذکر الحدیث بطوله.<sup>۱</sup>

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹

ترجمه حدیث: زید بن ارقم گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع برگشت و به غدیر خم وارد شد، امر کرد که سایه بان هایی به پا داشتند، پس گفت: گویا من دعوت شدم پس اجابت نمودم، همانا من در شما

←

اهمیت امامت ائمت در نظر آن حضرت به حدی بود که نه تنها در بازگشت از حجة الوداع، بلکه در مناسبتهای مختلف - حتی در مرض موت هم که اصحاب در حجره اش جمع بودند - به کتاب و عترت وصیت فرمود، در بعضی با عبارت: «انی قد ترکت فیکم الثقلین»<sup>۱</sup>،

← دو چیز سنگین (نفیس) را واگذاشتم، که یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است؛ کتاب خدا و عترت خودم؛ پس بنگرید چگونه پس از من با این دو رفتار می‌کنید. پس همانا این دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند. بعد گفت: همانا خداوند عزوجل مولای من است و من مولای هر مؤمنی هستم، بعد دست علی را گرفت و گفت: هر کس که من مولای او هستم پس این ولی اوست؛ بارالها دوست بدار کسی که او را دوست دارد، و دشمن بدار کسی که او را دشمن دارد.

۱. فضائل الصحابة ص ۱۵، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۲۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳؛ السنن الکبری للسنائی، ج ۵، ص ۴۵ و ۱۳۰؛ البداية والنهاية لابن کثیر، ج ۵، ص ۲۲۸؛ السيرة النبوية، ج ۴، ص ۴۱۶؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۴؛ خصائص الوحي المبين، ص ۱۹۴؛ ینابيع المودة، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۱۱۵ و ۱۲۱؛ ومصادر دیگر عامه.

بصائر الدرجات، ص ۴۳۴، الجزء الثامن، باب ۱۷، ح ۴؛ کمال الدین وتمام النعمة، ص ۲۳۶ و ۲۳۸؛ المناقب، ص ۱۵۴؛ العمدة، ص ۷۱؛ الطرائف، ص ۱۱۴ و ۱۱۶ و ۱۲۲؛ ومصادر دیگر خاصه.

در بعضی با عبارت: «انی تارك فيکم خليفتين»<sup>۱</sup>،  
در بعضی با عبارت: «انی تارك فيکم الثقلين»<sup>۲</sup>،

۱. مسند أحمد، ج ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹؛ فی مصنف ابن أبي شيبة، ج ۷، ص ۴۱۸ (الخليفتين)؛ و کذا فی کتاب السنة للشيبياني، ص ۳۳۶، رقم ۷۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۲؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۴۰۲؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۰؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۲ و ۱۸۶؛ ینابيع المودة، ج ۱، ص ۱۱۹؛ ومصادر دیگر عامه.

کمال الدین وتمام النعمة، ص ۲۴۰؛ العمدة، ص ۶۹؛ سعد السعود، ص ۲۲۸؛ ومصادر دیگر خاصه.

۲. فضائل الصحابة، ص ۲۲؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۷ و ج ۴، ص ۳۷۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۸؛ سنن الدارمی، ج ۲، ص ۴۳۲؛ السنن الکبری للبيهقي، ج ۷، ص ۳۰، ج ۱۰، ص ۱۱۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳؛ مسند ابن الجعد، ص ۳۹۷؛ مصنف ابن أبي شيبة، ج ۷، ص ۱۷۶؛ السنن الکبری للسنائی، ج ۵، ص ۵۱؛ خصائص أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۹۳؛ کتاب السنة لابن أبي عاصم، ص ۶۲۹ و ۶۳۰؛ مسند أبي يعلى، ج ۲، ص ۲۹۷ و ۳۰۳؛ صحیح ابن خزيمة، ج ۴، ص ۶۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۲؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۱۳۱ و ۱۳۵؛ المعجم الأوسط، ج ۳، ص ۳۷۴ و ج ۴، ص ۳۳؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۶۶، و ج ۵، ص ۱۵۴ و ۱۶۶ و ۱۷۰ و ۱۸۲ و...؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۴؛ تاریخ مدينة دمشق، ج ۱۹، ص ۲۵۸، ج ۴۱، ص ۱۹ و ج ۵۴، ص ۹۲؛ و دیگر مصادر عامه.

در بعضی: «لن يفترقا»<sup>١</sup>، در بعضی:

← بصائر الدرجات، ص ٤٣٢، الجزء الثامن، باب ١٧، ح ٣ و ح ٥، و ح ٦؛ دعائم الإسلام، ج ١، ص ٢٨؛ الأمالي للصدوق، ص ٥٠٠ المجلس الرابع والستون، ح ١٥؛ كمال الدين وتمام النعمة، ص ٢٣٤ و...؛ معاني الأخبار، ص ٩٠؛ كفاية الأثر، ص ٨٧ و ١٣٧ و ١٦٣؛ روضة الواعظين، ص ٢٧٣؛ مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، ج ٢، ص ١١٢ و ١١٦ و ١٣٥ و ١٤٠ و...؛ المسترشد، ص ٥٥٩؛ شرح الأخبار، ج ١، ص ٩٩ و ج ٢، ص ٤٧٩ و ٤٨١ و...؛ ومصادر دیگر خاصه.

١. البداية والنهاية، ج ٥، ص ٢٢٨ و ج ٧، ص ٣٨٦؛ الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ١٩٤؛ مسند أبي يعلى، ج ٢، ص ٢٩٧، و ص ٣٧٦؛ جواهر العقدين، ص ٢٣١ و ٢٣٢ و ٢٣٣؛ مسند ابن الجعد، ص ٣٩٧؛ خصائص أمير المؤمنين، ص ٩٣؛ مسند أحمد، ج ٣، ص ١٤، و ص ١٧ و ٢٦ و ٥٩؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٦٣؛ المعجم الصغير، ج ١، ص ١٣١ و ١٣٥؛ المعجم الكبير، ج ٣، ص ٦٥؛ نظم درر السمطين، ص ٢٣٢؛ كنز العمال، ج ١، ص ١٧٢؛ السيرة النبوية لابن كثير، ج ٤، ص ٤١٦؛ و مصادر دیگر عامه.

بصائر الدرجات، ص ٤٣٣ و ٤٣٤، الجزء الثامن، باب ١٧؛ الكافي، ج ٢، ص ٤١٥؛ الخصال، ص ٦٥؛ الأمالي للصدوق، ص ٦١٦، المجلس التاسع والسبعون، ح ١؛ كمال الدين وتمام النعمة، ص ٩٤ و ٩٤ و ٢٣٤ و...؛ كفاية الأثر، ص ٩٢؛ الإحتجاج، ج ١، ص ٧٥ و ٢١٧ و ٣٩١ و ج ٢، ص ١٤٧ و ٢٥٢؛ العمدة، ص ٦٨ و ٧١ و ٨٣ و...؛ تفسير القمي، ج ١، ص ١٧٢؛ التبيان، ج ١، ص ٣؛ مجمع البيان، ج ١، ص ٣٣، و ج ٢، ص ٣٥٦، و ج ٧، ص ٢٤٧، و ج ٨، ص ١٢؛ و مصادر دیگر خاصه.

«لن يفترقا»<sup>١</sup>، در بعضی «لا تقدموهما فتهلكوا و لا تعلموهما فانهما اعلم منكم»<sup>٢</sup> و در بعضی «انى تارك فيكم

١. كتاب السنة لابن أبي عاصم، ص ٣٣٧، رقم ٧٥٤ و ص ٦٢٩، رقم ١٥٤٩، و ص ٦٣٠، رقم ١٥٥٣؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ١٠٩ و ١٤٨؛ فضائل الصحابة، ص ١٥؛ مسند أحمد، ج ٥، ص ١٨٢؛ مجمع الزوائد، ج ١، ص ١٧٠، و ج ٩، ص ١٦٣ و ١٦٥؛ مصنف ابن أبي شيبة، ج ٧، ص ٤١٨؛ السنن الكبرى للنسائي، ج ٥، ص ٤٥ و ١٣٠؛ المعجم الأوسط، ج ٣، ص ٣٧٤؛ المعجم الكبير، ج ٥، ص ١٥٤ و ١٦٦ و...؛ الجامع الصغير، ج ١، ص ٤٠٢؛ الدر المنثور، ج ٢، ص ٦٠؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ٤٢، ص ٢٢٠، و ج ٥٤، ص ٩٢؛ و مصادر دیگر عامه.

روضه الواعظین، ص ٩٤؛ المناقب، ص ١٥٤؛ تفسير القمي، ج ٢، ص ٤٤٧، في تفسير سورة الفتح؛ تفسير فرات الكوفي، ص ١٧؛ و مصادر دیگر خاصه.

٢. عبارات مذکور و قریب به آن: مراجعه شود به: المعجم الكبير، ج ٣، ص ٦٦، و ج ٥، ص ١٦٧؛ كنز العمال، ج ١، ص ١٨٦ و ١٨٨؛ الدر المنثور، ج ٢، ص ٦٠؛ ينابيع المودة، ج ١، ص ٧٤ و ١٠٩ و ١١٢ و ١١٦ و ١٢١ و ١٣٣، و ج ٢، ص ٤٣٨؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٦٤؛ الصواعق المحرقة، ص ١٥٠ و ٣٢٨؛ و مصادر دیگر عامه.

تفسير العياشي، ج ١، ص ٤ و ٢٥٠؛ تفسير القمي، ج ١، ص ٤؛ تفسير فرات الكوفي، ص ١١٠؛ الامامة والنبوة، ص ٤٤؛ الكافي، ج ١، ص ٢٠٩ و ٢٨٧ و ٢٩٤؛ الأمالي للصدوق، ص ٦١٦، المجلس التاسع والسبعون،

امرین لن تضلوا ان اتبعتموهما»<sup>۱</sup>.

هر چند بیان تمام نکاتی که در کلام رسول خداست میسر نیست، ولی به چند نکته اشاره می‌شود:

۱ - جمله «انی قد ترکت» مبین این است که کتاب خدا و عترت، ترکه و میراثی است که از آن حضرت برای امت به جا مانده است؛ زیرا نسبت پیغمبر به امت نسبت پدر است به فرزند. چون انسان جسم و جانی دارد که نسبت روح به تن برای او مانند نسبت معنی به

← ح ۱؛ کفایة الأثر، ص ۱۶۳؛ مناقب أمير المؤمنين (علیه السلام)، ج ۲، ص ۳۷۶؛ المسترشد، ص ۴۰۱ و ۴۶۷؛ الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۰؛ ومصادر دیگر خاصه. ۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۰؛ جامع الحدیث، ج ۳، ص ۴۳۰، رقم ۹۵۹۱؛ ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۱۶۱؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۲۱۶؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۸۷؛ وقریب منه فی مسند أحمد، ج ۳، ص ۵۹؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸ و ۳۲۹؛ السنن الكبرى للنسائی، ج ۱، ص ۱۱۴؛ منتخب مسند عبد بن حمید، ص ۱۰۸؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۵؛ ومصادر أخرى للعامة.

کمال الدین وتمام النعمة، ص ۲۳۵ و ۲۳۷ و...؛ کفایة الأثر، ص ۲۶۵؛ تحف العقول، ص ۴۵۸؛ مناقب أمير المؤمنين (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۰۵ و ۱۴۱ و ۱۷۷؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۱۰۵؛ ومصادر أخرى للخاصة.

لفظ و مغز به پوست است؛ قوا و اعضای جسمانی از طریق پدر جسمانی به انسان افاضه شده، و قوا و اعضای روحانی - از عقاید حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه - از طریق پیغمبر که پدر روحانی انسان است عنایت شده است.

واسطه افاضه سیرت روحانی و صورت عقلانی، با واسطه افاضه صورت مادی و هیئت جسمانی قابل مقایسه نیست؛ همچنان که مغز با پوست و معنی با لفظ و مروراید با صدف قابل مقایسه نیستند.

چنین پدری به جمله: «کانی قد دعیت فاجبت» از رحلت خود خبر می‌دهد، و میراث و ترکه خود را برای فرزندان خود معین می‌کند، که باز مانده و حاصل وجود من برای امت دو چیز است: «کتاب الله و عترتی».

کتاب رابطه خدا با امت، و عترت رابطه پیغمبر با امت است؛ قطع رابطه با کتاب، قطع رابطه با خداست؛ و قطع رابطه با عترت، قطع رابطه با پیغمبر است؛ و قطع رابطه با پیغمبر خدا، قطع رابطه با خداست.

خاصیت اضافه آن است که مضاف از مضاف الیه کسب حیثیت می‌کند، و هر چند اضافه کتاب به خدا، و عترت به

پیغمبر خاتم که شخص اول عالم است، منزلت و مقام کتاب و عترت را روشن می‌کند، ولی به لحاظ اهمیت مطلب، آن حضرت این دو را به « ثقلین » وصف می‌نماید، که حاکی از ارزشمندی و گرانسنگی این دو باز مانده پیغمبر است.

نفاست و سنگینی وزن معنوی قرآن فوق ادراک عقول است زیرا قرآن تجلی خالق برای خلق است؛ برای درک عظمت قرآن توجه به این چند آیه کافی است: ﴿يَسَّ \* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴾<sup>۱</sup>، ﴿قَ وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ﴾<sup>۲</sup>، ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ \* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾<sup>۳</sup>، ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَشِيعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۴</sup>.

وصف عترت به همان صفتی که وصف قرآن است مبین

۱. سوره یس، آیه ۱، ۲ (یس، سوگند به قرآن حکیم)

۲. سوره ق، آیه ۱ (ق، سوگند به قرآن مجید)

۳. سوره واقعه، آیه ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ (همانا آن است قرآنی کریم، در کتابی پوشیده؛ مس نکند آن را به جز پاک شدگان)

۴. سوره حشر، آیه ۲۱ (اگر نازل می‌کردیم این قرآن را بر کوهی هر آینه می‌دید آن را خاشع و از هم پاشیده از ترس خدا، و این مثلها را می‌زنیم برای مردم شاید تفکر کنند)

این است که عترت در کلام رسول خدا ﷺ عدل قرآن و شریک وحی است.

همسنگ بودن عترت با قرآن در بیان پیغمبر خاتم - که میزان حقیقت است - ممکن نیست مگر این که آن عترت در ﴿تَبَيَّنَّا لَكُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۱</sup> شریک علم، و در ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾<sup>۲</sup> شریک عصمت قرآن باشد.

۲ - جمله «فانهما لن يتفرقا» دلالت بر تلازم و عدم تفکیک قرآن و عترت دارد، آن گونه که هیچ یک از دیگری جدایی پذیر نیست، زیرا قرآن کتابی است که برای همه افراد بشر با ظرفیتها و قابلیت‌های مختلف نازل شده است، و عبارات آن برای عوام، و اشارات آن برای علما، و لطایف آن برای اولیا، و حقایق آن برای انبیا است؛ و پست‌ترین افراد نوع بشر که همت آنها تأمین حوایج مادی است، تا بالاترین افراد که اضطراب روحی آنان جز با اطمینان به ذکر الله رفع نمی‌شود، و گمشده آنان اسما حسنی و امثال علیا و تحمّل اسم اعظم است، باید از هدایت آن بهره‌مند شوند.

۱. سوره نحل، آیه ۸۹ (بیان کننده‌ای برای همه چیز)

۲. سوره فصلت، آیه ۴۲ (باطل سوی او نیاید، نه از پیش رویش و نه از پشت سرش)

این کتاب همانند آفتابی است که سرما خورده به حرارت آن خود را گرم می‌کند، زارع پرورش زراعتش را از آن می‌خواهد، دانشمند طبیعی تجزیه اشعه آن و آثار آنها را در پرورش معادن و نباتات جستجو می‌کند، و عالم الهی به تأثیر خورشید در زمین و موالید آن نظر کرده و در سنن و قوانینی که در طلوع و غروب و قرب و بُعد خورشید از زمین به کار برده شده، گمشده خود را که خالق و مدبر آفتاب است می‌یابد.

چنین کتابی که برای همه افراد بشر، و پاسخگوی تمام نیازهای انسانیت در دنیا و برزخ و آخرت است، معلّمی لازم دارد که همه آنها را بداند، زیرا طب بدون طبیب، و علم بدون معلّم، و قانون - آن هم قانون خدا برای تنظیم معاش و معاد - بدون مفسّری متناسب با آن ناقص است، و با ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾<sup>۱</sup> سازگار نیست، و نقض غرض از نزول این کتاب لازم آمده و با ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۲</sup> جمع نمی‌شود، و تشریح دین ناقص از حکیم

۱. سوره مائده، آیه ۳ (امروز برای شما دین شما را کامل کردم).

۲. سوره نحل، آیه ۸۹ (و نازل کردیم بر تو کتاب را، بیان کننده‌ای برای همه چیز)

و کامل علی الاطلاق قبیح، و نقض غرض محال است، و به این جهت فرمود: «لن يتفرقا».

۳ - در روایت دیگری فرمود: «یا ایها الناس إنی تارک فیکم أمرین لن تضلوا إن اتبعتموهما». همچنان که در مباحث قبل اشاره شد، هدایت انسان از جهت خصوصیت خلقت او - که عصاره موجودات جهان است، و موجودی است دنیوی، برزخی، اخروی، ملکی، ملکوتی، و وابسته به عالم خلق و امر، و مخلوقی است برای بقا نه فنا - موجب سعادت ابدی و ضلالتش موجب شقاوت ابدی است، و چنین هدایتی ممکن نیست جز به تعلیم و تربیت و وحی الهی که نور مقدس از ظلمات است: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾<sup>۱</sup> و به قانون تناسب و سنخیت، معلّم آن هم باید معصوم از خطا و هوی باشد، و چون بشر با تمسک به این هدایت و هادی معصوم، از ضلالت‌های فکری و اخلاقی و عملی بیمه می‌شود، فرمود: «لن تضلوا إن اتبعتموهما».

۴ - در جمله «و لا تعلموهما فانهما أعلم منکم» اکتفا می‌شود به گفته یکی از متعصب‌ترین علمای عامّه که می‌گوید: «و تمیزوا بذلك عن بقية العلماء، لان الله أذهب

۱. سوره مائده، آیه ۱۵ (همانا شما را از خداوند نوری و کتابی مبین آمد)

لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۱﴾ و ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيَّ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾<sup>۲</sup> و با اعتراف به صحّت: «إني تارك فيكم أمرين لن تضلوا إن اتبعتموهما و هما كتاب الله و اهل بيتي عترتي» همه امت برای نجات از ضلالت، به پیروی از علیؑ و مأمور هستند، بنابراین حجت بر متبوعیت علیؑ و تابعیت عموم امت - بدون استثنا - تمام است: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِيغَةُ﴾<sup>۳</sup>.

۵ - پیامبر ﷺ با گرفتن دست علیؑ و معرفی او خواست که بعد از بیان کبری، مصداق را هم معین کند تا جای شبهه برای احدی نماند، و بیان نماید که این همان ثقلی است که از قرآن جدا شدنی نیست، و عصمت او ضامن هدایت امت است، و همچنان که پیغمبر مولای جمیع مؤمنین است، همان مولویت برای علیؑ نیز ثابت است:

۱. سوره زمر، آیه ۹ (بگو آیا یکسانند آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند، همانا فقط خردمندان متذکر می‌شوند)
۲. سوره یونس، آیه ۳۵ (آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند سزاوارتر است که پیروی شود، یا کسی که هدایت نمی‌شود مگر این که هدایت بشود؛ پس چیست شما را، چگونه حکم می‌کنید)
۳. سوره انعام، آیه ۱۴۹ (بگو پس حجت رسا برای خداست)

عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً» تا آن جا که می‌گوید: «ثم احق من يتمسك به منهم امامهم و عالمهم علی بن ابی طالب كرم الله وجهه لما قدمناه من مزيد علمه و دقائق مستنبطاته و من ثم قال ابوبكر على عتره رسول الله اى الذين حث على التمسك بهم، فخصه لما قلنا، و كذلك خصه بما مر يوم غدیر خم»<sup>۱</sup>.

توجه به این نکته لازم است که با تصدیق به این که امتیاز علیؑ از بقیه علما از جهت آیه تطهیر است - که به حکم این آیه از مطلق رجس پاک شده است - و با اقرار به این که پیغمبر ﷺ را علیؑ را اعلم تمام امت شمرده، و خدا هم می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ

۱. الصواعق المحرقة، ص ۱۵۱ (و متمیز شدند دانایان به کتاب خدا و سنت رسول از عترت آن حضرت از بقیه علما، به علت این که خدا از آنان رجس را برده، و آنان را پاکیزه کرده به تطهیری خاصی) تا آن جا که می‌گوید: سزاوارترین کسی که به او تمسک بشود از آن عترت، امام آنان و عالم آنان علی بن ابی طالب است، به جهت آنچه که قبلاً از زیادی علم او و استنباطات دقیق او گفتیم؛ و از این جهت ابوبکر گفت: علی عترت رسول خداست، یعنی آن کسانی که رسول خدا بر تمسک به آنان تأکید کرده است؛ پس اختصاص داده علی را به جهت آنچه که گفتیم، و همچنین اختصاص داده او را به آنچه در روز غدیر خم گذشت.)

﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رُكُوعًا ۱﴾

هر چند حکمیت عقل و کتاب و سنت در مسأله خلافت و امامت عامه، امامت خاصه را هم روشن می‌کند، و اوصافی که در امام لازم است مصداقی جزائمه معصومین علیهم‌السلام پیدا نمی‌کند، ولی به ملاحظه اتمام حجت - گذشته از ذیل حدیث ثقلین - چند حدیث دیگر که صحّت آنها در نزد اهل حدیث محرز است نسبت به سیدالوصیین امیرالمؤمنین علیه‌السلام ذکر می‌شود.

## امامت خاصه

### حدیث اول

عن أبي ذر رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من اطاعني فقد اطاع الله و من عصاني فقد عصى الله و من اطاع علياً فقد اطاعني و من عصى علياً فقد عصاني»<sup>۱</sup>.

۱. (هر کس مرا اطاعت کند پس هر آینه خدا را اطاعت کرده، و هر کس مرا عصیان کند پس هر آینه خدا را عصیان کرده، و هر کس علی را اطاعت کند پس هر آینه مرا اطاعت کرده، و هر کس علی را عصیان کند پس هر آینه مرا عصیان کرده است)

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱ و [در التلخیص هم هست] و ص ۱۲۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۷۰ و ۳۰۶؛ ذخائر العقبی، ص ۶۶؛ ینابیع المودّة، ج ۲، ص ۳۱۳؛ و مصادر دیگر عامه.

معانی الأخبار ص ۳۷۲، و قریب به آن در بصائر الدرجات ص ۳۱۴، الجزء السادس باب ۱۱ باب فی امیر المؤمنین علیه‌السلام أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله یشارکه فی العلم...، الکافی ج ۱ ص ۴۴۰، الأمالی للصدوق ص ۷۰۱ المجلس الثامن والثمانون ح ۵، تفسیر فرات الکوفی ص ۹۶ و ۱۰۹ و مصادر دیگر خاصه.

۱. سورة مائده، آیه ۵۵ (این است و جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و آنان که ایمان آوردند، آنان که به پای می‌دارند نماز را و می‌دهند زکات را، و حال آن که در رکوع می‌باشند)



فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا<sup>۱</sup>، و هر کس از علی علیه السلام اطاعت کند از خدا و رسول خدا اطاعت نموده است: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ<sup>۲</sup>﴾ ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا<sup>۳</sup>﴾ ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ<sup>۴</sup>﴾.

### حدیث دوم

«ان رسول الله خرج الى تبوك و استخلف علياً فقال اتخلفني في الصبيان والنساء قال الا ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه ليس نبي بعدي»<sup>۵</sup>.

۱. سوره جن، آیه ۲۳ (و هر کس خدا و رسول خدا را عصیان نماید، پس همانا برای او آتش دوزخ است و در آن تا ابد همیشه خواهد بود)
۲. سوره نساء، آیه ۱۳ (و هر کس خدا و رسول او را اطاعت نماید، او را داخل بهشت هایی کند که از زیر آنها نهرها جاری است)
۳. سوره احزاب، آیه ۷۱ (و هر کس خدا و رسول او را اطاعت نماید پس همانا رستگار شده به رستگاری عظیمی)
۴. سوره نساء، آیه ۶۹ (هر کس خدا و رسول را اطاعت نماید، پس آنان با کسانی هستند که خداوند بر آنها نعمت داده است)
۵. (رسول خدا به غزوه تبوک رفت و علی را خلیفه خود قرار داد، علی گفت: آیا مرا در بچه‌ها و زنها به جای خود می‌گذاری؟ فرمود: آیا راضی

←

در این حدیث که صحیح آن مورد تصدیق بزرگان عامه است به حکم بیان رسول - که خداوند در قرآن عصمت گفتارش را بیان کرده و دلیل عقلی هم بر آن قائم شده - اطاعت و عصیان علی علیه السلام اطاعت و عصیان پیغمبر صلی الله علیه و آله، و اطاعت و عصیان پیغمبر اطاعت و عصیان خدا شمرده شده است.

با توجه به این که اطاعت و عصیان در مورد امر و نهی است، و منشأ امر و نهی اراده و کراهت است، بنابر این ممکن نیست اطاعت و عصیان علی علیه السلام اطاعت و عصیان خدا باشد، مگر این که اراده و کراهت علی علیه السلام مظهر اراده و کراهت خدا باشد.

کسی که اراده و کراهت او مظهر اراده و کراهت خداست، باید به مقام عصمتی رسیده باشد که رضا و غضب او رضا و غضب باری تعالی باشد، و این همان عصمت مطلقه است؛ و به مقتضای عموم کلمه «مَنْ» هر کس که در دایره اطاعت خدا و پیغمبر است باید سر بر خط فرمان علی علیه السلام بگذارد، وگرنه خدا و رسول خدا را عصیان نموده است: ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا<sup>۱</sup>﴾ ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

۱. سوره احزاب، آیه ۳۶ (و هر کس خدا و رسول او را عصیان کند هر آینه گمراه شده است گمراه شدن آشکاری)

← ص ۲۹۶، وج ۵، ص ۲۸۷، وج ۶، ص ۷۷ و ۸۳، وج ۷، ص ۳۱۱،  
 وج ۸، ص ۴۰؛ المعجم الكبير، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۱۴۸، وج ۲، ص ۲۴۷  
 وج ۴، ص ۱۷ و ۱۸۴، وج ۵، ص ۲۰۳ و ۲۲۱، وج ۱۱، ص ۶۱ و ۶۳،  
 وج ۱۲، ص ۱۵ و ۷۸، وج ۱۹، ص ۲۹۱، وج ۲۴، ص ۱۴۶؛ شرح نهج  
 البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۲، ص ۲۶۴، وج ۵، ص ۲۴۸، وج ۶،  
 ص ۱۶۹، وج ۱۰، ص ۲۲۲، وج ۱۳، ص ۲۱۱؛ نظم درر السمطين،  
 ص ۲۴ و ۹۵ و ۱۰۷ و ۱۳۴ و ۱۹۴؛ شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۱۹۰ و...،  
 وج ۲، ص ۳۵؛ الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۳؛ تاريخ بغداد، ج ۱،  
 ص ۳۴۲، وج ۴، ص ۵۶ و ۱۷۶ و ۲۹۱ و ۴۲۵، وج ۵، ص ۱۴۷، وج ۷،  
 ص ۴۶۳، وج ۸، ص ۵۲ و ۲۶۲، وج ۹، ص ۳۷۰، وج ۱۰، ص ۴۵،  
 وج ۱۱، ص ۳۸۳ و ۴۳۰، وج ۱۲، ص ۳۲۰؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۲،  
 ص ۳۱، وج ۱۳، ص ۱۵۱، وج ۱۸، ص ۱۳۸، وج ۲۰، ص ۳۶۰،  
 وج ۲۱، ص ۴۱۵، وج ۳۰، ص ۶۰ و ۲۰۶ و ۳۵۹، وج ۳۸، ص ۷،  
 وج ۳۹، ص ۲۰۱، وج ۴۱، ص ۱۸، وج ۴۲، ص ۱۶ و ۵۳ و ۱۰۰؛  
 و موارد أخرى من هذا الكتاب، أسد الغابة، ج ۴، ص ۲۶، وج ۵، ص ۸؛  
 ذيل تاريخ بغداد، ج ۲، ص ۷۸، وج ۴، ص ۲۰۹؛ تهذيب الكمال، ج ۵،  
 ص ۲۷۷ و ۵۷۷، وج ۷، ص ۳۳۲؛ و موارد دیگر از این کتاب، تذكرة  
 الحقاظ، ج ۱، ص ۱۰ و ۲۱۷، وج ۲، ص ۵۲۳؛ سير أعلام النبلاء،  
 ج ۱۲، ص ۲۱۴، وج ۱۳، ص ۳۴۰؛ معرفة الثقات، ج ۲، ص ۱۸۴  
 و ۴۵۷؛ تهذيب التهذيب، ج ۵، ص ۱۶۰، وج ۶، ص ۸۴، وج ۷،  
 ص ۲۹۶؛ ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۸۰، وج ۲، ص ۲۸۱؛ البداية

←

← نمی‌شوی که منزلت تو به من، منزلت هارون به موسی باشد بجز این که  
 پیغمبری بعد از من نیست؛ و حدیث مذکور (حدیث منزلت) با اندک  
 اختلافی در سایر کتب عامه و همچنین کتب خاصه موجود است.  
 صحیح البخاری غزوة تبوك، ج ۵، ص ۱۲۹، ح ۲؛ صحیح البخاری،  
 ج ۴، ص ۲۰۸؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰ و ۱۲۱؛ سنن الترمذی،  
 ج ۵، ص ۳۰۲ و ۳۰۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵؛ خصائص النسائي،  
 ص ۴۸ و ۵۰؛ و موارد دیگری از این کتاب، المستدرک علی الصحیحین،  
 ج ۲، ص ۳۳۷، وج ۳، ص ۱۰۸ و ۱۳۳، و در تلخیص هم هست؛ مسند  
 أحمد، ج ۱، ص ۱۷۰ و ۱۷۳ و ۱۷۵ و ۱۷۹ و ۱۸۴  
 و ص ۱۸۵ و ۳۳۱، ج ۳ ص ۳۲ و ۳۳۸، ج ۶، ص ۳۶۹؛ فضائل  
 الصحابة، ص ۱۳ و ۱۴؛ السنن الكبرى للبيهقي، ج ۹، ص ۴۰؛ مجمع  
 الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۹ و...؛ مسند أبي داود الطيالسي، ص ۲۸ و...؛  
 المصنّف لعبد الرزاق، ج ۵، ص ۴۰۶، ج ۱۱، ص ۲۲۶؛ مسند الحميدي،  
 ج ۱، ص ۳۸؛ المعيار والموازنة، ص ۷۰ و ۱۸۷ و ۲۱۹؛ مسند ابن  
 الجعد، ص ۳۰۱؛ مصنف ابن أبي شيبة، ج ۷، ص ۴۹۶، وج ۸،  
 ص ۵۶۲؛ مسند ابن راهويه، ج ۵، ص ۳۷؛ مسند سعد بن أبي وقاص،  
 ص ۵۱ و ۱۰۳ و ۱۳۶ و...؛ الأحاد والمثاني، ج ۵، ص ۱۷۲؛ السنن  
 الكبرى للنسائي، ج ۵، ص ۴۴ و ۱۰۸ و... و ۱۴۴ و ۲۴۰؛ مسند  
 أبي يعلى، ج ۱، ص ۲۸۶، وج ۲، ص ۵۷ و...، وج ۱۲، ص ۳۱۰؛  
 صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۵ و ۳۶۹ و...؛ المعجم الصغير، ج ۲،  
 ص ۲۲ و ۵۴؛ المعجم الأوسط، ج ۲، ص ۱۲۶، وج ۳، ص ۱۳۹، وج ۴،

←

این روایتی است که در صحاح و مسانید معتبره عامه ذکر شده است، و جمعی از بزرگان عامه اتفاق بر صحت حدیث را نقل کرده‌اند، که نمونه گفتار آنان از این قرار است: «هذا حدیث متفق علی صحته رواه الائمه الحفاظ، کأبی عبدالله البخاری فی صحیحه، و مسلم ابن الحجاج فی صحیحه، و أبی داود فی سننه، و أبی عیسی الترمذی فی جامعہ، و أبی عبدالرحمان النسائی فی سننه، و ابن ماجه القزوينی فی سننه، واتفق الجميع علی صحته حتی صار ذلك اجماعاً منهم، قال الحاكم النيسابوری هذا حدیث دخل فی حدّ التواتر»<sup>۱</sup>.

← و ۲۵۲؛ العمدة، ص ۸۶ و ۹۷ و ۱۲۶ و موارد دیگر؛ الفضائل، ص ۱۳۴ و ۱۵۲؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۱، ص ۲۱۳ و ۲۲۱، و ج ۲، ص ۱۸۶ و ۱۹۴ و موارد دیگر؛ التحصين، ص ۵۶۶ و ۶۳۵ و مصادر بسیار زیاد دیگری از خاصه.

۱. کفایة الطالب، ص ۲۸۳ (این حدیثی است که بر صحت آن اتفاق شده، و روایت کردند آن را امامان حافظان احادیث مانند ابی عبدالله بخاری در صحیح خود، و مسلم بن حجاج در صحیح خود، و ابی داود در سنن خود، و ابی عیسی ترمذی در جامع خود، و ابی عبدالرحمن نسائی در سنن خود، و ابن ماجه قزوینی در سنن خود، و همگی اتفاق کردند بر صحت این حدیث تا آن جا که به اجماع آنان رسید. حاکم نیشابوری گفت: این

←

← والنهائية، ج ۵، ص ۱۱، و ج ۷، ص ۳۷۰ و ۳۷۴ و...، و ج ۸، ص ۸۴؛ السيرة النبوية لابن كثير، ج ۴، ص ۱۲؛ سبل الهدى والرشاد، ج ۵، ص ۴۴۱، و ج ۱۱، ص ۲۹۱؛ ينابيع المودة، ج ۱، ص ۱۱۲، و ص ۱۳۷ و ۱۵۶ و...؛ و موارد دیگر بسیار از این کتاب و مصادر دیگر بسیار زیادی از عامه.

المحاسن للبرقي، ج ۱، ص ۱۵۹؛ الكافي، ج ۸، ص ۱۰۷؛ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۶؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۶ و ۱۳۷ و...، و ص ۲۰۲، و ج ۲، ص ۴۷۴؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۱۲۲، باب ۳۵، ح ۱، و ج ۲، ص ۲۵، باب ۳۱، ح ۵، و ج ۲، ص ۱۵۳، باب ۴۰، ح ۲۲؛ و موارد دیگری از این کتاب؛ الخصال، ص ۳۱۱ و ۳۷۰ و ۳۷۴ و ۵۵۴ و ۵۷۲؛ الأمالي للصدوق، ص ۱۵۶، المجلس الحادي والعشرون، ح ۱، و ص ۱۹۷ و ۴۰۲ و ۴۹۱ و ۶۱۸؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۱ و ۲۶۴ و ۲۷۸ و ۳۳۶؛ معاني الأخبار، ص ۵۷ و ۷۴ و...؛ كفاية الأثر، ص ۱۳۵؛ تحف العقول، ص ۴۱۶ و ۴۳۰ و ۴۵۹؛ روضة الواعظين، ص ۸۹ و ۱۱۲ و ۱۵۳؛ مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، ج ۱، ص ۲۲۴ و ۲۵۰ و ۳۰۱ و ۳۱۷ و ۳۵۵ و ۴۱۴ و ۴۵۹ و ۴۷۲ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و موارد دیگر، ج ۳، ص ۲۰۲؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۵۶؛ الاختصاص، ص ۱۶۹ و...؛ الأمالي للمفيد، ص ۵۷؛ كنز الفوائد، ص ۲۷۴ و...؛ الأمالي للطوسي، ص ۵۰ و ۱۷۱ و ۲۲۷ و ۲۵۳ و ۲۶۱ و ۳۰۷ و ۳۳۳ و ۳۴۲ و موارد دیگر؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۵۹ و ۹۸ و ۱۱۳ و ۱۵۱ و...، موارد دیگر، ج ۲، ص ۸ و ۶۷ و ۱۴۵

←

بیان شده است: ﴿وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾ \* هَرُونَ أَخِي \* أَشَدُّبِهِ أَزْرِي \* وَاشْرِكُهُ فِي أَمْرِي﴾<sup>۱</sup>، ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَرُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾<sup>۲</sup> و آن منزلت در شش امر وزارت، اخوت و برادری، شدت ازر، اصلاح امر، شرکت در امر و خلافت خلاصه شده است.

### وزارت

وزیر کسی است که بار سنگین مسؤلیتی که امیر دارد بر دوش می‌کشد، و متصدی انجام آن می‌شود؛ این مقام نه تنها در حدیث منزلت بلکه در روایات دیگری در کتب حدیث و تفسیر عامه برای آن حضرت وارد شده است.<sup>۳</sup>

۱. سوره طه، آیه ۳۰، ۳۱، ۳۲ (و برای من وزیری از کسان خودم قرار بده، هارون برادر مرا وزیر من کن، محکم کن به وسیله او پشت مرا، و شریک کن او را در کار من)

۲. سوره اعراف، آیه ۱۴۲ (و موسی به برادرش گفت که جانشین باش مرا در قوم، و اصلاح کن امورایشان را، و پیروی مکن راه فسادکنندگان را).

۳. التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۶ فی تفسیر آیه ﴿أَنَا وَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۲ و ص ۵۷؛

این روایت به مقتضای عموم، منزلت هر مقامی را که هارون نسبت به موسی داشته برای علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت می‌کند، و استثنای مقام نبوت مؤکد این عموم منزلت است.  
در قرآن مجید منزلت هارون نسبت به موسی این چنین

← حدیثی است که در حدّ تواتر داخل شده است.)

اکنون به نمونه‌های دیگری از کلمات بعضی از بزرگان عامه در مورد این حدیث اشاره می‌شود:

الف: ابن عبدالبر در الاستیعاب قسم ثالث، ص ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸: «و روی قوله صلی الله علیه و آله و سلم: انت منی بمنزلة هارون من موسی جماعة من الصحابة و هو من اثبت الآثار و اصحها و طرق حدیث سعد فیه کثیرة جدًّا.»

ب: جزری در اسنی المطالب، ص ۵۳: «متفق علی صحته بمعناه من حدیث سعد بن ابی وقاص، قال الحافظ ابوالقاسم ابن عساکر: و قد روی هذا الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم جماعة من الصحابة، منهم: عمر، و علی، و ابن عباس، و عبدالله بن جعفر، و معاذ، و معاوية، و جابر بن عبدالله، و جابر بن سمرة، و ابوسعید، و براء بن عازب، و زید بن ارقم، و زید بن ابی اوفی، و نبیط بن شریط، و حبشی بن جنادة، و ماهر بن الحویرث، و انس بن مالک، و ابی الطفیل، و امّ سلمه، و اسماء بنت عمیس، و فاطمه بنت حمزة.»

ج: شرح السنّة بغوی، ج ۱۴، ص ۱۱۳: «هذا حدیث متفق علی صحته.»

د: شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۱۹۵ «هذا هو حدیث المنزلة الذی کان شیخنا ابو حازم الحافظ یقول خرّجته بخمسة الآف اسناد.»

## اخوت و برادری

چون برادری هارون با موسی نَسَبی بود، این منزلت را رسول خدا ﷺ برای علیّ علیّه السلام به عقد اخوت محقق کرد، و روایات عامّه و خاصّه در این موضوع بسیار است، که به یک روایت اکتفا می‌شود: عبدالله بن عمر گفت: چون پیغمبر به مدینه وارد شد، بین اصحاب اخوت و برادری برقرار کرد؛ پس علیّ علیّه السلام با چشم گریان آمد، گفت: یا رسول الله! اصحابت را برادر کردی، و مرا با کسی برادر نکردی، فرمود: «یا علی انت اخي في الدنيا و الآخرة»<sup>۱</sup>.

← ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۲۵۸، ج ۲، ص ۱۵۳؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۹۵ و ۲۴۸ و ۲۵۰ و ۲۵۵؛ و دیگر مصادر عامه و خاصه که قبلاً ذکر شد.

۱. (یا علی، تو در دنیا و آخرت برادر من هستی)

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۰، رقم ۳۸۰۴؛ اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۹؛ البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۷۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۲۱۱؛ تحفة الأحوذی؛ ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۶۳؛ نظم درر السمطین، ص ۹۴ و ۹۵؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۱۸ و ۵۳ و ۶۱؛ أنساب الأشراف، ص ۱۴۵؛ ینابیع المودّة، ج ۲، ص ۳۹۲ و مصادر دیگر عامه.

←

این اخوت آشکار می‌کند که مقام حضرت علیّ علیّه السلام هنگام نزول آیه ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾<sup>۱</sup> از هر مؤمنی رفیع‌تر و بالاتر بوده است؛ زیرا بر حسب مدارک عامّه و خاصّه حضرت رسول ﷺ بین اصحاب بر حسب منزلت ایشان اخوت برقرار نمود، آنچنان که بین ابوبکر و عمر، و بین عثمان و عبدالرحمن، بین ابی عبیده و سعد بن معاذ و ... اخوت قرار داد،<sup>۲</sup> و حضرت علیّ علیّه السلام را برای اخوت با خود برگزید؛ بنابراین چگونه او در مرتبه اشرف فرزندان آدم نباشد، و حال آن که حضرت رسول ﷺ به اخوت با او در دنیا و آخرت تصریح نموده است!

این اخوت و برادری روشن می‌سازد که همانندی روحی،

← مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۸۵؛ و قریب منه فی الخصال، ص ۴۲۹، باب العشرة، ج ۶؛ مناقب امیر المؤمنین علیّه السلام، ج ۱، ص ۳۰۶ و ۳۱۹ و ۳۲۵ و ۳۴۳ و ۳۵۷؛ شرح الأخبار، ج ۲، ص ۱۷۸ و ۴۷۷ و ۵۳۹؛ العمدة، ص ۱۶۷ و ۱۷۲؛ و مصادر دیگر خاصه.

۱. سورة حجرات، آیه ۱۰ (به حقیقت مؤمنان همه برادر یکدیگرند).

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴ و ۳۰۳؛ الدرّ المنتور، ج ۳، ص ۲۰۵؛ و مصادر دیگر عامه.

الأمالی للطوسی، ص ۵۸۷؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۸۵؛ العمدة، ص ۱۶۶؛ و مصادر دیگر خاصه.

واخی رسوله<sup>۱</sup>، من بنده خدا و برادر رسول خدایم؛ و در روز شوری فرمود: (آیا در میان شما کسی است که رسول خدا بین او و خودش برادری قرار داده باشد غیر از من)<sup>۲</sup>.

۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۲؛ ذخائر العقبی، ص ۶۰؛ مصنف ابن ابي شیبه، ج ۷، ص ۴۹۷ و ۴۹۸؛ الآحاد والمثاني، ج ۱، ص ۱۴۸؛ کتاب السنّة، ص ۵۸۴؛ السنن الكبرى للنسائي، ج ۵، ص ۱۰۷ و ۱۲۶؛ خصائص أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۸۷؛ مسند ابي حنيفة، ص ۲۱۱؛ شرح نهج البلاغة لابن ابي الحديد، ج ۲، ص ۲۸۷، و ج ۱۳، ص ۲۰۰ و ۲۲۸؛ نظم درر السمطين، ص ۹۵ و...؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۸، و ج ۱۳، ص ۱۲۲ و ۱۲۹؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۳؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲، ص ۵۹ و ۶۰ و ۶۱؛ ميزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۳۲؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۹۶؛ تاريخ الطبري، ج ۲، ص ۵۶؛ البداية والنهاية، ج ۳، ص ۳۶، و ج ۷، ص ۳۷۱؛ ينابيع المودة، ج ۱، ص ۱۹۳؛ و مصادر ديگر عامه.

۲. لسان الميزان، ج ۲، ص ۱۵۷؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲، ص ۵۲؛ كنز العمال، ج ۵، ص ۷۲۵ و مصادر أخرى للعامة، المسترشد،

←

علمی، عملی و اخلاقی بین حضرت علی عليه السلام و افضل اهل عالم یعنی حضرت رسول خاتم عليه السلام به مستوای درجه آن حضرت رسیده است، ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا﴾<sup>۱</sup>، و درجات در دنیا و آخرت بر حسب سعی و کوشش و کسب و اکتساب انسان است. ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا﴾<sup>۲</sup>، و خداوند متعال عالم تر است به حق جهادی که علی بن ابیطالب عليه السلام در حق پروردگار متعال انجام داد، تا آن جا که رسید به مقام در دارالقرار با کسی که خداوند سبحان در شأن او می فرماید: ﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخُودًا﴾<sup>۳</sup>.

از این مقام و درجه تعبیری نتوان کرد، مگر همان که رسول خدا عليه السلام به آن تعبیر فرموده است: «انت اخي في الدنيا والآخرة». آن حضرت بعد از عبودیت به این اخوت مفتخر گردید، همانطور که خود می فرمود: «انا عبدالله

۱. سوره انعام آیه ۱۳۲ (و برای هر کس درجاتی است از آنچه که انجام داده اند)

۲. سوره انبیاء آیه ۴۷ (و میزان های قسط را در روز قیامت قرار می دهیم، پس بر هیچ کس هیچ ظلمی نمی شود)

۳. سوره اسراء آیه ۷۹ (باشد که خدایت تو را به مقام محمود مبعوث گرداند)

## شدت از

احادیث دیگری وارد شده است که حضرت رسول ﷺ از خداوند متعال درخواست نمود که پشت او را به حضرت علی ﷺ محکم گرداند، و خداوند تبارک و تعالی دعای حضرت را استجاب فرمود.<sup>۱</sup>

شکی نیست که وظایف سنگین رسالت خاتمت از بزرگترین مسئولیت‌هایی است که خداوند متعال تکلیف فرموده است، و کسی را یارای تحمل چنین بار مسئولیتی نیست مگر رسول خاتم که ظهیر انبیا و مرسلین است.

لذا بعد از آن که حضرت رسول ﷺ متحمل این مسئولیت سنگین از طرف خداوند متعال شد، از پروردگار خود درخواست

نمود که پشت و بازو، و قدرت و قوت او را به علی ﷺ محکم گرداند، و خداوند درخواست حضرت را پذیرفت آنچنان که درخواست موسی را پذیرفت: ﴿سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ﴾<sup>۱</sup>. این دعا از رسول خدا و اجابت از خدا دلیل بر این است که انجام امر رسالت جز بادیست و زبان علی بن ابی طالب که قاهر به قدرت الهی، و ناطق به حکمت خداوندی است، ممکن نبوده است. آیا معقول است بعد از رسول خدا ﷺ برای امت ظهیر و پشتیبانی باشد غیر از آن کسی که ظهیر و پشتیبان رسول خدا بوده است؟! و آیا ممکن است که امت، بازو و یآوری غیر از آن کس که بازو و یاور رسول خدا بود، اتخاذ کند و بگیرد؟!

## اصلاح امر

﴿وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ﴾<sup>۲</sup>

موسی به برادر خود، هارون، گفت: جانشین من در قومم باش و امر آنان را اصلاح کن.

۱. سوره قصص آیه ۳۵ (ما تقاضای تو را پذیرفته و به همدستی برادرت هارون بازویت را بسیار قوی می‌گردانیم).
۲. سوره اعراف آیه ۱۴۲ (و گفت موسی به برادرش: جانشین من باش در قومم، و اصلاح کن).

← ص ۳۳۲: الأملی للطوسی، ص ۳۳۳: الإحتجاج للطبرسی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ و مصادر دیگر.

۱. الدر المنثور ذیل تفسیر این آیه، ج ۴، ص ۲۹۵: التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۶ ذیل آیه: ﴿أَنَا وَلِيكُمْ اللَّهُ...﴾؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۳۰ و ۴۸۰ و ۴۸۲: المعیار والموازنة، ص ۷۱ و ۳۲۲: نظم در السمطين، ص ۸۷؛ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۵۸، و ج ۲، ص ۱۵۳؛ و مصادر دیگر عامه.  
مناقب امیر المؤمنین ﷺ، ج ۱، ص ۳۴۸؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۹۵ و ۲۴۸ و ۲۵۵ و ۲۵۶؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۱۹۲؛ کنز الفوائد، ص ۱۳۶؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۶۱؛ مصادر دیگر خاصه.

وَعَلَّمَكُمَا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُونَ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ عَظِيمًا ۱ .  
 شکی نیست، آنچه خداوند متعال از کتاب و حکمت بر پیغمبر خاتم نازل فرموده است، شامل همه آنچه که بر تمام انبیا و مرسلین نازل فرموده، و بلکه زیاده بر آن می باشد، زیادی و اضافه به نسبت نبوت عامه و رسالت خاتمیه و امامت آن حضرت برای تمام انبیا، و سیادت و برتری بر جمیع خلق پروردگار متعال.

و از جمله کارهای حضرت ﷺ، بیان امور مورد اختلاف مردم و حکم بین آنان است: ﴿لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ﴾ ۲، ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ ۳

و از جمله شئون حضرت خاتم ﷺ این است که او به مؤمنین از خود آنان سزاوارتر است، پس علی علیه السلام شریک در امر کسی است که ولی امر در نظام تکوین و تشریح است.

← به او حکمت داده شود هر آینه خیر بسیار داده شده است).

۱. سوره نساء، آیه ۱۱۳ (و خدا بر تو فرو فرستاد کتاب و حکمت را، و آموخت تو را آنچه را که نمی دانستی، و فضل خدا بر تو عظیم بود).
۲. سوره نحل، آیه ۳۹ (برای این که برای آنان بیان کند آنچه را که در آن اختلاف می کنند).
۳. سوره نساء آیه ۱۰۵ (ما به سوی تو کتاب را فرو فرستادیم به حق، تا این که در بین مردم به آنچه خدا به تو نشان می دهد حکم کنی).

همانطور که هارون مصلح قوم موسی، و جانشین موسی در اصلاح امت او بود، همچنین این مقام و منزلت در امت رسول، برای علی علیه السلام است، و اصلاح کردن به قول مطلق، شأن کسی است که خود متصف به صلاح مطلق و کامل باشد، نه به مطلق صلاح به هر مرتبه ای، که در قرآن مجید وصف حضرت یحیی ﴿وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾ ۱، و وصف حضرت عیسی ﴿وَيَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ ۲. قرار گرفته است.

### شرکت در امر

همچنان که هارون شریک کار موسی بود، این مقام به مقتضای این حدیث - به جز در مقام نبوت - برای علی علیه السلام ثابت شد.

از جمله کارهای پیغمبر اکرم ﷺ تعلیم کتابی است که در آن بیان همه چیز شده است، و تعلیم حکمتی که خداوند متعال در شأن آن می فرماید: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ ۳، ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

۱. سوره آل عمران آیه ۳۹ (و آقا و یارسا و پیغمبری از شایستگان است).
۲. سوره آل عمران، آیه ۴۶ (و با مردم در گهواره سخن گوید بدانگونه که در بزرگی، و از صالحین است).
۳. سوره بقره، آیه ۲۶۹ (حکمت به هر کس که خواهد می دهد، و کسی که ←



فَتَدَلِّي \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ۗ<sup>۱</sup>

در روایت صحیحہ از ابان احمر است، که حضرت

صادق علیه السلام فرمود:

یا ابان چگونه مردم قول امیر المومنین علیه السلام را منکر می‌شوند، که فرمود: «اگر بخواهم، پای خود را بلند کرده و بر سینه پسر ابی سفیان در شام می‌زنم، و او را از تختش سرنگون می‌کنم» ولی منکر این نیستند که آصف، وصی سلیمان، قدرت آوردن تخت بلقیس را به نزد سلیمان قبل از چشم بر هم گذاشتن او داشت!

آیا مگر نه اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله افضل انبیا، و وصی او افضل اوصیا است؟!

آیا وصی خاتم را همانند وصی سلیمان هم قرار ندادند؟! خداوند متعال بین ما و بین آنان که جاحد به حق ما، و منکر فضل ما شدند، حکم فرماید.<sup>۲</sup>

بنابراین وزارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، محکم شدن پشت

۱. سوره نجم، آیه ۸-۹ ((آنگاه نزدیک آمد و بر او (به وحی حق) نازل

گردید \* بدان نزدیکی که با او به قدر دو کمان یا نزدیک تر از آن شد).

۲. الاختصاص ص ۲۱۲

## خلافت

همچنان که هارون خلیفه موسی بود، به مقتضای این حدیث خلافت بلا فصل آن حضرت ثابت می‌شود. خلیفه و جانشین، وجود تنزیلی و نازل منزله کسی است که به جای او می‌نشیند، و خلاء وجودی آن کس به هنگام غیبت و نبودش توسط خلیفه پر می‌شود.

جانشین حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله، با جانشین هر یک از انبیای دیگر، بلکه با جانشینی همه انبیا قابل قیاس نیست، چون او جانشین کسی است که تمام انبیا از آدم تا عیسی بن مریم همه زیر لواء پرچم او هستند، و چگونه می‌توان سایه عرش را با سایه مادون عرش قیاس نمود.

آری هارون خلیفه موسی است، و جانشین کسی است که خداوند متعال در شأن او می‌فرماید: ﴿وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ۗ﴾<sup>۱</sup>؛ ولی علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و جانشین کسی است که خداوند متعال در شأن او می‌فرماید: ﴿ثُمَّ دَنَا

۱. سوره مریم آیه ۵۲ (و ما او را از اوادی مقدس طور ندا کردیم و به مقام قرب خود برگزیدیم).

می آورم که وحی بر رسول خدا نازل شد، پس دست علی و دو فرزندش و فاطمه را گرفت، و آنها را زیر کساء و لباس خود برد، و سپس فرمود: پروردگارا همانا اینان اهل بیت من هستند.

و سب نکنم او را هر زمان که به یاد می آورم، حضرت رسول ﷺ علی را در غزوه تبوک باقی گذاشت، پس علی به حضرت عرض کرد: آیا مرا با کودکان و زنان باقی می گذاری؟ حضرت رسول ﷺ فرمود: آیا راضی نمی شوی که تو نسبت به من به منزله هارون از موسی باشی بجز این که پیامبری بعد از من نیست.

و سب نکنم او را هر زمان که روز خیر را به یاد آورم که حضرت رسول ﷺ فرمود: هر آینه این پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست می دارد، و خداوند به دست او پیروزی می آورد، پس همه ما سرکشیدم که ببینیم چه کسی مورد نظر حضرت است؟ پس حضرت فرمود: علی کجاست؟ گفتند: او چشم درد دارد. فرمود: او را بخوانید، پس او را خواندند، پس حضرت با آب دهان مبارکش به صورت او مالید، و پرچم را به او داد، و خداوند به دست او مسلمین را پیروزی داد.

او، شرکت در امر آن حضرت، اخوت با آن حضرت، اصلاح امر در امت، و خلافت آن حضرت قابل قیاس با کسی که دارای این مقامات از غیر نبی اکرم است، نخواهد بود.

هر آن کس که در حدیث منزلت تأمل کند، و اهل تدبیر در کتاب و تفقه در سنت باشد، خواهد دانست که فصل بین رسول خدا و آن کس که خود حضرت او را در زمان حیاتش جانشین خود قرار داد، مخالف با حکم عقل و کتاب و سنت است.

در روایتی که خود عامه به صحت آن اعتراف نموده اند از بکیر بن مسمار نقل شده است که گفت:

از عامر بن سعد شنیدم که معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چه چیز مانع تو از سب (ناسزا گفتن) به پسر ابی طالب است؟

گفت: هر زمان که به یاد می آورم سه چیز را که رسول خدا برای او فرمود - که هر آینه یکی از آنها برای من از حمرنعم [و هر مال نفیسی] محبوب تر است - نمی توانم او را ناسزا بگویم.

معاویه گفت: یا اباسحاق آن سه چیز چیست؟  
ابواسحاق گفت: سب نکنم او را، هر زمان که به یاد

چشم او مالید و دعا فرمود، و درد برطرف شد، گویا اصلاً درد و مرضی در او نبود.

سپس پرچم را به او داد. و علی عرض کرد: یا رسول الله با آنها آنقدر جنگ خواهم کرد تا مثل ما شوند (ایمان بیاورند)؛ پس حضرت علیه الصلاة والسلام فرمود: با نرمی و ثبات و بدون عجله نفوذ کن تا به میدان آنها برسی، پس آنها را به اسلام دعوت نما، و آنها را به آنچه بر ایشان واجب است از حق الله اخبار کن. پس قسم به خدا، هر آینه اگر خداوند به تو یک نفر را هدایت کند، برای تو بهتر از این که حمرنعم و مال نفیس برای تو باشد.<sup>۱</sup>

۱. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۷۶، نیل الأوطار، ج ۸، ص ۵۵ و ۵۹؛ فضائل الصحابة، ص ۱۶؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۸۵، و ج ۴، ص ۵۲، ج ۵، ص ۳۳۳؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۹۵، و ج ۷، ص ۱۲۰ و ۱۲۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۲؛ السنن الكبرى للبيهقي، ج ۶، ص ۳۶۲، و ج ۹، ص ۱۰۷، و ص ۱۳۱؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۰، و ج ۹، ص ۱۲۳ و...؛ مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۵۲۰ و ۵۲۲؛ مسند سعد بن أبي وقاص، ص ۵۱؛ بغية الباحث ص ۲۱۸؛ کتاب السنة، ص ۵۹۴ و...؛ السنن الكبرى، ج ۵، ص ۴۶ و ۱۰۸ و...؛ خصائص أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص ۴۹ و... و ۸۲ و ۱۱۶؛ مسند أبي يعلى، ج ۱، ص ۲۹۱، و ج ۱۳، ص ۵۲۲ و ۵۳۱؛

راوی می‌گوید: به خدا قسم، تا زمانی که سعد بن ابی‌وقاص در مدینه بود، معاویه به او هیچ چیز نگفت.<sup>۱</sup> حاکم نیشابوری می‌گوید: بخاری و مسلم هر دو بر صحّت حدیث مؤاخاة و حدیث رأیت (پرچم) اتفاق دارند.<sup>۲</sup> بخاری از سهل بن سعد نقل می‌کند، که گفت: حضرت رسول ﷺ در روز خیبر فرمودند: هر آینه فردا این پرچم را به مردی می‌دهم که خداوند فتح و پیروزی را به دست او خواهد آورد، او خدا و رسول خدا را دوست دارد، و خدا و رسول خدا او را دوست دارند.

پس همه شب را تا به صبح، با اضطراب به سر بردند، که آیا حضرت رسول ﷺ پرچم را به چه کسی عطا خواهد فرمود. صبح که شد، همه به سوی حضرت رفته امید داشتند که پرچم به آنان داده شود.

حضرت فرمود: علی بن ابی‌طالب کجاست؟ گفته شد: از درد چشم رنج می‌برد؛ فرمود: او را بیاورید.

پس علی آمد، و حضرت آب دهان مبارک خود را به

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۸ و در تلخیص هم هست؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱؛ خصائص امیرالمؤمنین (عليه السلام)، ص ۸۱ و مصادر دیگر.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹

مخفی نیست که کلام حضرت رسول ﷺ: «که هر آینه پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست دارد، و خدا و رسول خدا او را دوست دارند»، کاشف از این است که در اصحاب حضرت غیر از علی علیه السلام هیچ کس متصف به این صفت نبوده است، و گرنه تخصیص حضرت رسول ﷺ علی علیه السلام را به این وصف بدون مخصص می بود، و ساحت قدس آن حضرت از آنچه عقلاً و شرعاً باطل است، پاک و منزّه است.

این اعطای پرچم و پیروزی به دست علی علیه السلام خود تفسیر حدیث منزلت است، که دلالت دارد بر این که علی علیه السلام کسی است که خداوند پشت پیغمبر خود را به او

← الواعظین، ص ۱۲۷؛ مناقب أمير المؤمنين علیه السلام، ج ۱، ص ۳۴۵ و ۵۳۷، و ج ۲، ص ۸۹ و ۴۹۶ و...؛ المسترشد، ص ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۴۱ و... و ۴۹۱ و ۵۹۰؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۳۰۲، و ج ۲، ص ۱۷۸ و ۱۹۲ و ۱۹۵ و ۲۰۹؛ الافصاح، ص ۳۴ و ۶۸ و ۸۶ و ۱۵۷ و ۱۹۷؛ النکت الاعتقادية، ص ۴۲؛ الإرشاد، ح ۱، ص ۶۴؛ الإختصاص، ص ۱۵۰؛ الأمالي للمفید، ص ۵۶؛ الأمالي للطوسي، ص ۱۷۱ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۵۴۶ و ۵۹۹؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۴۰۶، و ج ۲، ص ۶۴؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۱۵۹؛ العمدة، ص ۹۷ و ۱۳۱ و ۱۳۹ و... و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۲۱۹، الفضائل، ص ۱۵۲؛ التبیان، ج ۳، ص ۵۵۵، و ج ۹، ص ۳۲۹؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۵۸، و ج ۹، ص ۲۰۱؛ ومصادر بسیار دیگر خاصه.

← صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۷ و ۳۸۲؛ المعجم الأوسط، ج ۶، ص ۵۹؛ المعجم الكبير، ج ۶، ص ۱۵۲، ص ۱۶۷ و ۱۸۷ و ۱۹۸، و ج ۷، ص ۱۳ و ۱۷ و ۳۱ و ۳۵ و ۳۶ و ۷۷، و ج ۱۸، ص ۲۳۷ و ۲۳۸؛ مسند الشاميين، ج ۳، ص ۳۴۸؛ دلائل النبوة، ج ۳، ۱۰۹۲ فصل ۷۸ ح ۱۷۸؛ الفائق في غريب الحديث، ج ۱، ص ۳۸۳؛ الإستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۹؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۱، ص ۲۳۴، و ج ۱۳، ص ۱۸۶؛ نظم درر السمطين، ص ۹۸ و ۱۰۷؛ كنز العمال، ج ۱۰، ص ۴۶۷ و ۴۶۸، و ج ۱۳، ص ۱۲۱ و ۱۲۳ و ۱۶۳؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۱۱؛ التاريخ الكبير، ج ۲، ص ۱۱۵؛ الثقات لابن حبان، ج ۲، ص ۱۲ و ۲۶۷؛ شرح السنة للبيهقي، ج ۱۴، ص ۱۱۱؛ تاريخ بغداد، ج ۸، ص ۵؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۱۳، ص ۲۸۸، و ج ۴۱، ص ۲۱۹، و ج ۴۲، ص ۱۶ و ۸۱ و...؛ ۴۳۲؛ أسد الغابة، ج ۴، ص ۲۶ و ۲۸؛ ذيل تاريخ بغداد، ج ۲، ص ۷۸؛ البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۱۱ و...، و ج ۷، ص ۲۵۱ و ۳۷۲ و...؛ السيرة النبوية، ج ۳، ص ۷۹۷؛ سبل الهدى والرشاد، ج ۲، ص ۳۲، و ج ۵، ص ۱۲۴، و ج ۱۰، ص ۶۲؛ ينابيع المودة، ج ۱، ص ۱۶۱، و ج ۲، ص ۱۲۰ و ۲۳۱ و ۳۹۰؛ ومصادر بسیار دیگر عامه.

رسائل المرتضى، ج ۴، ص ۱۰۴؛ الدعوات، ص ۶۳؛ زبدة البيان، ص ۱۱؛ كشف الغطاء ج ۱، ص ۱۱؛ الكافي، ج ۸، ص ۳۵۱؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۲، باب ۱۳۰، ح ۱؛ الخصال، ص ۲۱۱، و ص ۳۱۱ و ۵۵۵؛ الأمالي للصدوق، ص ۶۰۴، المجلس السابع والسبعون، ح ۱۰؛ روضة ←

به آنچه حاکم نیشابوری در مستدرک<sup>۱</sup> و ذهبی در تلخیص<sup>۲</sup> از بریده<sup>۳</sup> اسلمی نقل کرده اکتفا می‌کنیم که گفت:

با علی به غزوه‌ای به یمن رفتیم، و از او جفوه‌ای - ناخوشایندی - دیدم، بر رسول خدا وارد شدم، علی را یاد کردم و خورده بر او گرفتم، دیدم رخسار رسول خدا متغیر شد، پس گفت: یا بریده، آیا من سزاوارتر نیستم به مؤمنین از خودشان؟ گفتم: بلی، یا رسول الله فرمود: هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست.

این همان بیان حضرت در غدیر خم است که در این مقام به بریده هم فرموده است.

اکابر محدثین و مورّخین و مفسّرین<sup>۳</sup> واقعه غدیر خم را

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۰؛ مناقب أمير المؤمنين (علیه السلام)،

ج ۲، ص ۴۲۵؛ كشف الغمّة في معرفة الأئمّة، ج ۱، ص ۲۹۲؛ ومصادر دیگر.

۲. ذیل المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹

۳. فضائل الصحابة، ص ۱۴؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۸۴ و ۱۱۸ و ۱۱۹

و ۱۵۲ و ۳۳۱، و ج ۴، ص ۲۸۱ و ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲، و ج ۵، ص ۳۴۷

و ۳۶۶ و ۳۷۰ و ۴۱۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵؛ المستدرک علی

الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۶ و در التلخیص هم هست، و ص ۱۳۴ و در

محکم کرد، و بازوی رسول خود را به او کمک نمود.

و کلام حضرت (علیه السلام) که فرمود: پروردگار به دست علی پیروزی را می‌آورد، حکایت از این می‌کند که فعل خداوند متعال بر دست علی بن ابی طالب جاری شد، آنچنان که بر دست رسول خدا نیز جاری شد، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾<sup>۱</sup>، و از خود حضرت علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «والله من در خبیر را به قوه جسدانی نکنده‌ام»<sup>۲</sup>.

آری آن کس که پروردگار متعال به ید او خبیر را فتح می‌کند، همان یدالله است، آیا بازوی بهترین خلق الله جز به یدالله قابل محکم شدن است؟ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾<sup>۳</sup>.

### حدیث سوم

حدیثی است که عامه و خاصه آن را نقل نموده‌اند، و ما

۱. سوره انفال، آیه ۱۷ (ونیفکندی آن زمان که افکندی، ولكن خداوند افکند)

۲. رجوع شود به صفحه ۱۲۷

۳. سوره ق، آیه ۳۷ (همانا در این [هلاک پیشینیان] پسند و تذکر است

برای کسی که دارای قلب باشد یا گوش دل به کلام حق فرا دهد).

← ص ١٨٢: تاريخ بغداد، ج ٧، ص ٣٨٩، ج ٨، ص ٢٨٤، ج ١٢، ص ٣٤٠، ج ١٤، ص ٢٣٩: أسد الغابة، ج ١، ص ٣٦٧ و ٣٦٩، ج ٢، ص ٢٣٣، ج ٣، ص ٩٢ و ٢٧٤ و ٣٠٧ و ٣٢١، ج ٤، ص ٢٨، ج ٥، ص ٦ و ٢٠٥ و ٢٠٨ و ٢٧٦ و ٢٨٣: ذيل تاريخ بغداد، ج ٣، ص ١٠؛ و مصادر بسيار ديگر از عامه.

الهداية للشيخ الصدوق، ص ١٤٩ و ١٥٠: رسائل المرتضى، ج ٣، ص ٢٠ و ١٣٠: الإقتصاد للشيخ الطوسي، ص ٢١٦: الرسائل العشر للشيخ الطوسي، ص ١٣٣: الكافي، ج ١، ص ٢٨٧ و ٢٩٤، ج ٤، ص ٥٦٧، ج ٨، ص ٢٧: دعائم الإسلام، ج ١، ص ١٦ و ١٩: من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١٤٨، ج ٢، ص ٣٣٥، حديث ١٥٥٨، الصلاة في مسجد غدیر خم؛ علل الشرائع، ج ١، ص ١٤٣: عيون أخبار الرضا (عليه السلام)، ج ١، ص ٥٢ و ٦٤ و ١٦٤، ج ٢، ص ٥٨: الخصال، ص ٦٦ و ٢١١ و ٢١٩ و ٣١١ و ٤٧٩ و ٤٩٦ و ٥٧٨: الأمالي، ص ٤٩ و ١٤٩ و ١٨٤ و ١٨٥ و ١٨٦ و ٤٢٨ و ٦٧٠: كمال الدين و تمام النعمة، ص ٢٧٦ و ٣٣٧: التوحيد، ص ٢١٢: معاني الأخبار، ص ٦٥ و ٦٦ و ٦٧: المجازات النبوية للشريف الرضي، ص ٢١٧: خصائص الأئمة، ص ٤٢: تهذيب الأحكام، ج ٣، ص ٢٦٣: روضة الواعظين، ص ٩٤ و ١٠٣ و ٣٥٠: الإيضاح، ص ٩٩ و ٥٣٦: مناقب أمير المؤمنين (عليه السلام)، ج ١، ص ١١٨، ١٣٧، ١٧١، ٣٦٢، ج ٢، ص ٣٦٥: وموارد أخرى من هذا الكتاب، المسترشد، ص ٤٦٨ و... و ٦٢٠، ٦٣٢، دلالت الإمامة، ص ١٨: شرح الأخبار، ج ١، ص ٩٩ و ٢٢٨ و ٢٤٠ و... و ج ٢، ص ٢٥٥

←

← التلخيص هم هست، و ص ٣٧١ و ٥٣٣ و در التلخيص هم هست، مجمع الزوائد، ج ٧، ص ١٧، ج ٩، ص ١٠٣ و...، و ص ١٢٠ و ١٦٤: فتح الباري، ج ٧، ص ٦١: المصنف لعبد الرزاق، ج ١١، ص ٢٢٥: المعيار والموازنة، ص ٧٢ و ٢١٠ و...، و ص ٣٢٢: مصنف ابن أبي شيبة، ج ٧، ص ٤٩٥ و...: الآحاد والمثاني، ج ٤، ص ٣٢٥ و...: كتاب السنّة، ص ٥٥٢ و ٥٩٠ و...: السنن الكبرى للنسائي، ج ٥، ص ٤٥ و ١٠٨ و ١٣٠ و...: خصائص أمير المؤمنين (عليه السلام)، ص ٥٠ و ٦٤ و ٩٤ و...: مسند أبي يعلى، ج ١، ص ٤٢٩، ج ١١، ص ٣٠٧: صحيح ابن حبان، ج ١٥، ص ٣٧٦: المعجم الصغير، ج ١، ص ٦٥ و ٧١: المعجم الأوسط، ج ١، ص ١١٢، ج ٢، ص ٢٤ و ٢٧٥ و ٣٢٤ و ٣٦٩، ج ٦، ص ٢١٨، ج ٧، ص ٧٠، ج ٨، ص ٢١٣: المعجم الكبير، ج ٣، ص ١٧٩ و ١٨٠، ج ٤، ص ١٧ و ١٧٣ و...، ج ٥، ص ١٦٦ و ١٧٠ و ١٧١ و...، و ص ١٩٤ و...، و ص ٢٠٣ و ٢٠٤ و ٢١٢، ج ١٢، ص ٧٨، ج ١٩، ص ٢٩١: مسند الشاميين، ج ٣، ص ٢٢٣: شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ٣، ص ٢٠٨، ج ٤، ص ٧٤، ج ٦، ص ١٦٨، ج ٨، ص ٢١: وموارد أخرى من هذا الكتاب: نظم درر السمطين، ص ٩٣ و ١٠٩ و ١١٢: موارد الظمان، ص ٥٤٣: الجامع الصغير، ج ٢، ص ٦٤٣: كنز العمال، ج ١، ص ١٨٧ و...، ج ٥، ص ٢٩٠، ج ١١، ص ٣٣٢ و ٦٠٣ و ٦٠٨ و...، ج ١٣، ص ١٠٥ و ١٣١: وموارد ديگر از اين كتاب، شواهد التنزيل، ج ١، ص ٢٠٠ و ٢٥١ و ٣٥٢ و ٣٨١ و... و ٣٩١: تفسير ابن كثير، ج ٢، ص ١٥: الدر المنثور، ج ٢، ص ٢٥٩ و ٢٩٣، ج ٥،

←

به تناسب ارتباط این واقعه با موضوع فنّ خود ذکر کرده‌اند، بلکه بزرگان اهل لغت نیز در کتب لغت آن را آورده‌اند.

ابن درید در جمهرة اللغة می‌گوید: «غدیر معروف، و هو الموضوع الذي قام فيه رسول الله ﷺ خطيباً يفضّل امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام»<sup>۱</sup>.

در تاج العروس ذیل کلمه «ولّي» می‌گوید: «الذي يلي عليك امرك... و منه الحديث: من كنت مولاة فعليّ مولاة».

← و ۲۶۰؛ و موارد دیگر از این کتاب، ج ۳، ص ۴۶۹ و ۴۸۵؛ کتاب الغيبة، ص ۶۸؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۳۵۱؛ الإختصاص، ص ۷۹؛ الأمالي للمفيد، ص ۸۵ و ۲۲۳؛ كنز الفوائد، ص ۲۲۵ و...؛ الأمالي للطوسي، ص ۹ و ۲۲۷ و ۲۴۷ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۷۲ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و... و ۳۴۳ و ۵۴۶ و ۵۵۵ و...؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۷۵ و ۹۶ و ۱۵۵؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۰۷؛ العمدة، ص ۸۵ و ۹۲ و... ص ۲۷۱؛ و موارد دیگر از این کتاب، تفسیر العياشي، ج ۱، ص ۴ و ۲۵۰ و ۲۸۱ و ۳۲۷ و ۳۲۹ و ۳۳۲ و...، ج ۲، ص ۹۸ و ۱۰۰ و ۳۰۷ و ۳۲۰؛ تفسیر القميّ، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۳۰۱، ج ۲، ص ۲۰۱؛ تفسیر فرات الكوفي، ص ۵۶ و ۱۱۰ و ۱۲۴ و ۱۳۰ و ۳۴۵ و... و ۴۵۱ و ۴۹۰ و ۴۹۵ و... و ۵۰۳ و... و ۵۱۶ و ۵۷۴؛ مجمع البيان، ج ۳، ص ۲۷۴ و ۳۸۲ و ۳۸۳، ج ۸، ص ۱۰۲۵، ج ۱۰، ص ۵۹ و ۱۱۹؛ و مصادر دیگر بسیار از خاصه.

۱. جمهرة اللغة، جزء اول، ص ۱۰۸

ابن اثیر در نهایه ذیل کلمه «ولّي» می‌گوید: «و قول عمر لعليّ اصبحت مولی کل مؤمن، ای ولی کل مؤمن».

حدیث غدیر به طرق صحیحه نزد عامّه روایت شده‌است، اگر چه کثرت عدد طرق حدیث به حدی است که محتاج به صحّت سند نیست.

حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی در ینابیع المودّة می‌گوید: «و در مناقب محمّد بن جریر طبری صاحب تاریخ، خبر غدیر خم را از هفتاد و پنج طریق روایت کرده، و کتابی در این موضوع به نام کتاب «الولاية» نوشته است؛ همچنین خبر غدیر خم را ابو العباس احمد بن محمّد بن سعید بن عقده روایت کرده، و کتابی در این موضوع به نام «الموالاة» نوشته، و طرق خبر را از صد و پنج طریق ذکر کرده است.

و بعد می‌گوید: «حکایت کرد علامه علی بن موسی و علی بن محمّد ابی المعالی الجوینی ملقب به امام الحرمین استاد ابی حامد غزالی، در حالی که تعجب می‌کرد و می‌گفت: مجلّدی در دست صحافی در بغداد دیدم که در آن روایات غدیر خم بود، بر آن نوشته شده بود: جلد بیست و هشتم از طرق قول پیغمبر ﷺ «من كنت مولاة فعليّ مولاة و در پی

که مقصود شناساندن کسی است که امت بعد از آن حضرت، باید با تمسک به او و قرآن، مصونیت از ضلالت پیدا کند.

۲- آن جمعیت عظیم از حج برگشته را در هوای سوزان نگاه داشتن و منبر از جهاز شتر ترتیب دادن، برای آن که اعلان کند که علی ع دوست و یاور اهل ایمان است مناسب مقام خاتمیت نیست، و این خصوصیات نشان می‌دهد که مقصود پیامبر ص اعلان امر مهمی است، و آن جز ولایت امر- از معانی مولا و ولی- نیست.

۳- واحدی در اسباب النزول از ابی سعید خدری نقل کرده است، که آیه **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** <sup>۱</sup>، روز غدیر خم در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است. <sup>۲</sup>

۱. سورة مائده، آیه ۶۷ (ای پیغمبر آنچه را که از پروردگارت بر تو فرود آمد ابلاغ کن، و اگر ابلاغ نکنی پیام او را نرسانده باشی و خدا تو را از مردم ننگه می‌دارد)

۲. اسباب النزول، ص ۱۳۵؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۴۶ و ص ۲۴۹ و ۲۵۵ و ۲۵۷ و ۴۰۲، و ج ۲، ص ۳۹۱ و ۴۵۱؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸؛ فتح القدير، ج ۲، ص ۶۰؛ المعيار والموازنة، ص ۲۱۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۷؛ ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۳۵۹

آن خواهد آمد جلد بیست و نهم. <sup>۱</sup>

ابن حجر در تهذیب التهذیب در ترجمه علی ع، بعد از نقل حدیث غدیر از ابن عبدالبرّ و ابوهریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم، می‌گوید: «جمع کرد این جریر طبری در کتاب تألیف شده در این حدیث اضعاف کسانی که ذکر شد، و ابوالعباس بن عقده اعتنا کرده به جمع طرق این حدیث، و آن را از حدیث هفتاد صحابی یا بیشتر اخراج کرده است.» <sup>۲</sup>

دلالت این حدیث بر ولایت و خلافت بلافضل امیرالمؤمنین ع روشن است، زیرا لفظ (مولی) اگر چه در معانی متعدده استعمال شده است، ولی با وجود قرائنی معین می‌شود که مراد از آن در این حدیث ولایت امر است، که بعضی از آن قرائن ذکر می‌شود:

۱- قبل از این بیان، رسول خدا ص خبر از رحلت خود داد، و به کتاب خدا و عترت سفارش کرد، که این دو از هم جدا نمی‌شوند؛ و بعد از این بیان، معرفی علی ع به این عنوان که هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست مبین این است

۱. ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۱۱۳

۲. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۷



از این آیه کریمه استفاده می‌شود که آنچه رسول خدا ﷺ در شأن نزول آیه مأمور به تبلیغ آن شده دارای دو جهت بوده است:

اول: آن که به مرتبه‌ای از اهمیت است که خداوند متعال می‌فرماید: «اگر نکنی تبلیغ رسالت نکرده‌ای.»

دوم: آن که در این تبلیغ خدانگه دار تو است، و این جمله

← ج ۲، ص ۲۴۸ و ۲۸۵، ج ۳، ص ۲۷۹، و سبب نزول آیه شریفه در بعضی مصادر مذکور در صفحه ۱۶۸ آمده است.

دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵؛ رسائل المرتضی، ج ۳، ص ۲۰، ج ۴، ص ۱۳۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۸۹ و ۲۹۰؛ الأمالی للصدوق، ص ۴۳۵، المجلس السادس والخمسون، ج ۱۰، و ص ۵۸۴؛ كشف الغطاء، ج ۱، ص ۱۰؛ التوحيد، ص ۲۵۴ و ۲۵۶؛ روضة الواعظین، ص ۹۰ و ۹۲؛ مناقب أمير المؤمنين (عليه السلام)، ج ۱، ص ۱۴۰ و ۱۷۱، ج ۲، ص ۳۸۰ و ۳۸۲؛ المسترشد، ص ۴۶۵ و ۴۷۰ و ۶۰۶؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۱۰۴، ج ۲، ص ۲۷۶ و ۳۷۴؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷۵؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۷۰؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۲۱ و ۲۳؛ العمدة، ص ۹۹؛ الطرائف، ص ۱۲۱ و ۱۴۹ و ۱۵۲؛ تفسير أبي حمزة الثمالي، ص ۱۶۰؛ تفسير العياشي، ج ۱، ص ۳۲۸ و ۳۳۱ و...، ج ۲، ص ۹۷؛ تفسير القمي، ج ۱، ص ۱۷۱ و ۱۷۴، ج ۲، ص ۲۰۱؛ تفسير فرات الكوفي، ص ۱۲۴ و ۱۲۹ و...؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۶۱؛ و مصادر أخرى للخاصة، و سبب نزول آیه شریفه در بعضی مصادر مذکور در صفحه ۱۶۸ آمده است.

روشن می‌نماید که اظهار آنچه که پیامبر ﷺ به تبلیغ آن مأمور شده است کید منافقینی را در پی دارد که از اهل کتاب، ظهور آن حضرت و توسعه حکومتش را شنیده بودند و به طمع رسیدن به این مقام، به آن حضرت گرویده بودند؛ و چنین امری از معانی مولا جز ولایت امر امت نخواهد بود.

۴ - خطیب بغداد از ابی هریره روایت کرده که گفت:

«کسی که روز هجدهم ذی‌الحجه را روزه بگیرد برای او روزه شصت ماه نوشته می‌شود، و آن، روز غدیر خم است؛ چون نبی دست علی بن ابی طالب را گرفت، گفت: آیا من ولئی مؤمنین هستم؟ گفتند: بلی یا رسول الله، گفت: هر کس من مولای او هستم پس علی مولای او است.»

پس عمر بن الخطاب گفت: بیخ یا ابن ابی طالب، صبح کردی مولای من و مولای هر مسلمانی؛ پس خدا نازل کرد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾<sup>۱</sup>.

۱. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۲۰۰ و...، ج ۲، ص ۳۹۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۳ و ۲۳۴؛ البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۸۶؛ المعيار والموازنة، ص ۲۱۲؛ ینابيع المودة، ج ۲، ص ۲۴۹؛ و مصادر دیگر عامه.

کرد که چون رسول خدا در غدیر خم به مردم ندا داد، و اجتماع کردند، دست علی را گرفت و گفت: من کنت مولاه فعلی مولاه، پس در شهرها شایع شد، و به حارث بن نعمان فهری رسید. نزد رسول خدا آمد، گفت: یا محمد به ما امر کردی که شهادت بدهیم به وحدانیت خدا و رسالت خودت، از تو پذیرفتیم؛ امر کردی که پنج نماز بخوانیم، قبول کردیم؛ امر کردی به زکات، پذیرفتیم؛ امر کردی رمضان را روزه بگیریم، قبول کردیم؛ ما را به حج امر کردی، پذیرفتیم؛ بعد به آن راضی نشدی تا گرفتی دست پسر عمّت را که او را بر ما فضیلت بدهی و گفتی: من کنت مولاه فعلی مولاه، آیا این از تو است یا از خدای عزّ و جلّ؟ پیغمبر فرمود: و الذی لا اله الا هو، همانا این از خداوند عزّ و جلّ است.

حارث بن نعمان رو به مرکبش رفت که سوار شود، گفت: بار الها، اگر آنچه محمد می گوید حقّ است، بر ما سنگی از آسمان یا عذابی دردناک بفرست.

هنوز به مرکبش نرسیده بود که خداوند عزّ و جلّ سنگی بر او زد و بر سرش فرود آمد و از طرف دیگر بیرون آمد، و او را کشت؛ پس خداوند عزّ و جلّ این آیه را نازل کرد: ﴿سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ

آنچه که اکمال دین و اتمام نعمت خدا به اوست، و دین اسلام با او پسندیده خدامی شود تعیین معلّم و مجری احکام خداست. ۵ - شبلنجی در نورالابصار<sup>۱</sup> می گوید: «امام ابواسحاق ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده است که از سفیان بن عیینه سؤال شد از قول خدای تعالی: ﴿سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾<sup>۲</sup> که این آیه در شأن چه کسی نازل شده است؟

گفت: از مسأله ای سؤال کردی که کسی قبل از تو از من سؤال نکرده، پدرم از جعفر بن محمد از پدرانش مرا حدیث

← العمدة، ص ۱۰۶ و ۱۷۰ و ۲۴۴؛ الطرائف، ص ۱۴۷؛ رسائل المرتضى، ج ۴، ص ۱۳۱؛ الإقتصاد، ص ۲۲۰؛ الأمالي للصدوق، ص ۵۰، المجلس الأول، ح ۲؛ روضة الواعظین، ص ۳۵۰؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۱۶؛ خصائص الوحي المبين، ص ۹۷؛ و مصادر دیگر خاصه.

۱. نورالابصار، صفحه ۸۷، در فصل فی ذکر مناقب سیدنا علی بن ابی طالب ابن عم الرسول و سیف الله المسلول؛ و همچنین مراجعه شود به نظم درر السمطين ص ۹۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۲۷۹؛ ینابیع المودة، ج ۲، ص ۳۷۰؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۸۱ و...؛ و مصادر دیگر عامه.

شرح الأخبار، ج ۱، ص ۲۳۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۰؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۰۵؛ الطرائف، ص ۱۵۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۰؛ و مصادر دیگر خاصه.

۲. سورة معارج، آیه ۱ (سائلی از عذابی که برای کافرین فرود آید سؤال کرد)

وَأَقِمْ وَاجِبَاتِهَا لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۰۰﴾

تردید نیست که مردم از فضیلتی که رسول خدا ﷺ برای علی بن ابی طالب بیان کرده بود خبر داشتند؛ آنچه که برای افرادی مانند حارث بن نعمان تازگی داشت و در شهرها منتشر شده بود، و برای آنها فضیلتی باور نکردنی بود، همان مولویت و ولایت بر امت بود، که برای چنین افرادی قابل تحمّل نبود، نه معنای دیگری از معانی مولا و ولی.

۶ - احمد بن حنبل در مسند<sup>۲</sup> و فخر رازی در تفسیر<sup>۳</sup> و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد<sup>۴</sup> و غیر ایشان<sup>۵</sup> روایت

۱. سورة معارج، آیه ۱، ۲، ۳ (سائلی از غذایی که برای کافرین فرود آید سؤال کرد، که برای آن دافعی نیست، از خداوندی که صاحب معراج هاست)

۲. مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱

۳. التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۹، در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» و مصادر دیگر عامه. مناقب امیرالمؤمنین ﷺ، ج ۲، ص ۳۶۸ و ۳۶۹ و... المناقب، ص ۱۵۶ و مصادر دیگر خاصه.

۴. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴

۵. نظم درالسمطین، ص ۱۰۹؛ ذخائر العقبی، ص ۶۷؛ تاریخ مدینه دمشق،

ج ۴۲، ص ۲۲۰ و...؛ البدايه والنهائيه، ج ۷، ص ۳۸۶؛ ينابيع المودّة،

ج ۱، ص ۹۸ و ۱۰۱، ج ۲، ص ۱۵۸ و ۲۸۵؛ و مصادر دیگر عامه.

مناقب امیرالمؤمنین ﷺ، ج ۱، ص ۴۴۲ و ۴۴۳، ج ۲، ص ۳۶۸ و ۳۷۱

←

کردند، که به نقل مسند احمد اکتفا می‌شود:

از براء بن عازب نقل می‌کند که گفت: با رسول خدا ﷺ در سفری بودیم و به غدیر خم رسیدیم؛ پس به نماز جماعت ندا داده شد، و برای رسول خدا زیر دو درخت را جاروب کردند؛ پس نماز ظهر را خواند و دست علی را گرفت، و گفت: آیا نمی‌دانید که من اولی به مؤمنین هستم از خودشان؟ گفتند: بلی، گفت: آیا نمی‌دانید که من اولی به هر مؤمنی هستم از خودش؟ گفتند: بلی، پس دست علی را گرفت، و گفت: من کنت مولاة فعلی مولاة اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه، [روای] گفت: عمر بعد از آن علی را ملاقات کرد، و به او گفت: هنیئاً یا ابن ابی طالب اصبحت وامسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة<sup>۱</sup>.

این تهنیت از شخصی مانند عمر برای امر مشترکی بین آن حضرت و دیگران از معانی مولی نیست، بلکه شبهه‌ای نیست که برای امری اختصاصی است، و آن جز منصب زعامت و ولایت امر امت نخواهد بود.

← و ۴۴۱؛ المسترشد، ص ۴۷۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۵؛ الطرائف،

ص ۱۵۰؛ اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۸۷؛ و مصادر دیگر خاصه.

۱. (مبارک باشد ای پسر ابی طالب، که مولای هر مؤمن و مؤمنه‌ای شدی).

رسول خدا آن را شنیده‌اند، و قومی کتمان کردند؛ و آنها که کتمان کردند از دنیا رفتند تا کور شدند و آفتی به آنها رسید؛ یزید بن ودیعة، و عبدالرحمن بن مدلیج از آنها می‌باشند. بدیهی است احتجاج آن حضرت به این حدیث و طلب کردن شهادت حاضران برای اثبات خلافت، مدلول حدیث را در ولایت امر و زعامت امت معین می‌کند.

۸- بیان آن حضرت قبل از بیان ولایت علی علیه السلام این است که: «خدا مولای من است، و من مولای هر مؤمنی هستم» و مولویت خدا نسبت به آن حضرت آن است که هیچ کس جز خدا بر او ولایت ندارد، و همچنان که خدا ولی اوست، او ولی هر مؤمنی است و همان ولایت که آن حضرت بر اهل ایمان دارد، علی علیه السلام هم دارد؛ و این بیان روشن می‌کند که این ولایت، ولایت امر است.

۹- آن حضرت قبل از معرفی علی علیه السلام، از آنان التزام و اقرار به این جمله گرفت: الست اولی بکم گفتند: بلی، و این همان اولویتی است که خداوند متعال در قرآن فرموده است: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾<sup>۱</sup> و پس از آن فرمود «هر کس من مولای اویم علی مولای اوست»، و با

۱. سوره احزاب، آیه ۶ (پیغمبر به مؤمنین سزاوارتر است از خودشان)

۷- جمعی از بزرگان عامه مانند ابن حجر عسقلانی در الإصابة<sup>۱</sup> و ابن اثیر در اسد الغابة<sup>۲</sup> و غیر ایشان روایتی نقل کرده‌اند، که به نقل ابن اثیر اکتفا می‌شود:

ابواسحاق گفت: و حدیث کردند مرا کسانی که شماره آنها را احصا نمی‌کنم [و گفتند: ] که علی در رجب طلب کرد هر کس را که قول رسول خدا را شنیده که فرمود: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؛ پس جماعتی برخاستند و شهادت دادند که آنها از

۱. الاصابه، ج ۴، ص ۳۰۰، القسم الاول عبدالرحمن بن مدلیج و ج ۴، ص ۲۷۶ و ج ۷، ص ۱۳۶.

۲. اسد الغابة، ج ۳، ص ۳۲۱؛ و مراجعه شود به مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۵ و ۱۰۷؛ السنن الكبرى للنسائي، ج ۵، ص ۱۳۱ و...؛ مسند أبي يعلى، ج ۱، ص ۴۲۸؛ البداية والنهاية، ج ۵، ص ۲۲۹؛ السيرة النبوية لابن كثير، ج ۴، ص ۴۱۸؛ خصائص أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۹۶ و ۱۰۰ و... و ص ۱۳۲؛ المعجم الأوسط، ج ۷، ص ۷۰؛ المعجم الكبير، ج ۵، ص ۱۷۱؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۹، ص ۲۱۷؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲، ص ۲۰۵؛ و مصادر دیگر عامه.

مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، ج ۲، ص ۳۷۲؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۱۰۰؛ الأمالي للطوسي، ص ۲۵۵ و ص ۳۷۲ و ۳۳۴؛...؛ العمدة، ص ۹۳؛ الطرائف، ص ۱۵۱؛ و مصادر دیگر خاصه.

حدیث عامّه ذکر کرده‌اند .  
شکی نیست که کمالِ عالم هستی به عقل ، علم ، بندگی و اطاعتِ اختیاری خداوند متعال است ، و امتیاز خلقت انسان همین عقل و اطاعت به اختیار او است ، و هدف از خلقت او نیز همین است .

بنابراین کمال انسان رسیدن او است به مرتبهٔ اتصال به علم غیب، و نورانی شدن عقلش به نور وحی، که این مرتبهٔ نبوت است. و کمال مرتبهٔ نبوت ، به سفارت از طرف خالق به سوی خلق ، برای نورانی کردن عقول آنان به نور حکمت الهیه است ، که این مرتبهٔ رسالت است .

← ۵، ص ۵۴: البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۶۷؛ و مصادر دیگر عامه.  
مناقب أمير المؤمنين (ع)، ص ۴۷۳؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۱، ص ۳۹۶؛ الخصال، ص ۴۹۶ و ۵۷۳ و ۶۵۲؛ عيون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۵۸، باب ۳۱؛ ۲۲۴؛ الأمالي للصدوق، ص ۶۶، المجلس الرابع، ج ۸، و ص ۱۵۶، المجلس الحادي والعشرون، ج ۱، و ص ۳۴۲، المجلس الخامس والأربعون، ج ۲، و موارد أخرى من هذا الكتاب؛ كمال الدين وتمام النعمة، ص ۲۴۱؛ كفاية الأثر، ص ۱۵۸؛ روضة الواعظين، ص ۱۱۲ و ۲۹۶؛ المسترشد، ص ۶۲۱ و ۶۳۴؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۹۳، ج ۲، ص ۲۵۰؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۴۶؛ الأمالي للمفيد، ص ۲۱۳؛ الأمالي للطوسي، ص ۵۰ و ۱۳۴ و ۲۰۰ و ۲۷۱ و ۳۳۵ و ۳۵۱ و ۴۸۶؛ العمدة، ص ۱۴۶ و ۲۰۱؛ و مصادر دیگر خاصه.

مقدم داشتن جملهٔ «الست اولی بکم» هرگونه شبهه‌ای را در معنی «ولّی» رفع فرمود، و همان اولی‌یتی را که خودش نسبت به مؤمنین داشت برای علی (ع) اثبات کرد.

### حدیث چهارم

قول رسول خداست که به آن حضرت فرمود: أنت منی و أنا منك<sup>۱</sup>. این حدیث را بخاری و غیر او از اکابر ائمه

۱. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۶۸، کتاب الصلح باب کیف یکتب هذا...، و ج ۴، ص ۲۰۷، باب مناقب علی بن ابی طالب، و ج ۵، ص ۸۵، باب عمرة القضاء؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۹۸ و ۱۱۵، و ج ۵، ص ۲۰۴؛ و صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۲۲۹ و ۲۳۰؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۸، ص ۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۷۵؛ المصنف لعبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۲۲۷؛ مصنف ابن ابی شیبة، ج ۷، ص ۴۹۹؛ السنن الکبری للنسائی، ج ۵، ص ۱۲۷ و ۱۴۸ و ۱۶۸ و ۱۶۹؛ خصائص أمير المؤمنين (ع)، ص ۸۸ و ۸۹ و ۱۲۲ و ۱۵۱؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۵۷۹، و ج ۱۱، ص ۵۹۹ و ۶۳۹ و ۷۵۵، و ج ۱۳، ص ۲۵۵؛ معانی القرآن، ج ۵، ص ۴۰؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۴۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۶۰، و ج ۱۵، ص ۲۱۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۷۵، و ج ۴، ص ۲۱۸؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۶۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۹، ص ۳۶۲، و ج ۴۲، ص ۵۳ و ۶۳ و ۱۷۹؛ تهذیب الکمال، ج ←

آیا چگونه ممکن است فصل در خلافت از پیغمبر، بین آن کس که او از پیغمبر و پیغمبر از اوست؟!

### حدیث پنجم

بزرگان ائمه حدیث از عامه و خاصه به صحت این حدیث اعتراف کرده‌اند، که حضرت رسول فرمود: **علی مع القرءان و القرءان مع علی لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض**<sup>۱</sup>.

دلالت این حدیث با توجه به شناخت قرآن مجید معلوم می‌شود؛ در ذیل به اختصار به اموری اشاره می‌شود:

۱. (علی با قرآن است، و قرآن با علی است هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند)  
المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴، و در تلخیص هم هست؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۲۵۵؛ المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۱۳۵؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۷۷؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳؛ فیض القدر، ج ۴، ص ۴۷۰؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۲۹۷؛ ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۱۲۴ و ۱۶۹؛ و مصادر دیگر عامه.  
الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۴ و ۲۲۵؛ الطرائف، ص ۱۰۳؛ الأربعون حدیثاً، ص ۷۳؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۴۸؛ الأملی للطوسی، ص ۴۶۰، المجلس السادس عشر، ح ۳۴، و ص ۴۷۹ و ۵۰۶؛ و مصادر دیگر خاصه.

و کمال مرتبه رسالت وصول به مرتبه عزم بر عهد معهود و میثاق مأخوذ است، و این مرتبه اولوالعزم برای بعضی از پیغمبران مبعوث به شریعت است.

و کمال این مرتبه رسیدن به مرتبه خاتمیت است، که مرتبه بعثت به شریعت ابدی است، که نهایت حد کمال انسانیت است، و صاحب این مرتبه خاتم ماسبق و فاتح ماستقبل، و اسم اعظم، و مثل اعلی، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ است.

علی عَلِيٍّ به مرتبه ای واصل شد، که آن کس که خدا در شأن او فرمود: **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ**<sup>۱</sup> فرمود: «علی متی» (علی از من است)، یعنی او مشتق است از یکدانه گوهر عالم امکان، که نفس قدسیه، و علّت غائیبه خلقت عالم و خلیفه قرار دادن آدم است.

و حضرت به این جمله اکتفا کرده، و پس از آن فرمود: «وَأَنَا مِنْهُ»، تا بفهماند که هدف از وجود و بعثت خاتم، و آنچه قوام اتّیت او به آن است - یعنی هدایت به دین قویم و صراط مستقیم، حدوثاً و بقاءً - متحقق نمی‌شود الا به علی و اولاد معصومین او عَلِيٍّ.

۱. سوره النجم آیه ۳ (و هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید).

۱- در کتب الهیه افضل از قرآن کریم وجود ندارد: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَبِهًا﴾<sup>۱</sup>، ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾<sup>۲</sup>.

۲- خداوند متعال آن را به اوصافی وصف نموده است که قلم از تحریر آن، و بیان از تقریر آن عاجز است: ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ \* فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾<sup>۳</sup>، ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ﴾<sup>۴</sup>، ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾<sup>۵</sup>، ﴿يَس \* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴾<sup>۶</sup>.

۱. سوره زمر، آیه ۲۳ (خدا [برای هدایت امت آخرالزمان] قرآن را فرستاد که بهترین حدیث است؛ کتابی است که آیاتش با هم متشابه است).

۲. سوره اسراء، آیه ۹ (همانا این قرآن به راست‌ترین و استوارترین طریقه هدایت می‌کند).

۳. سوره بروج، آیه ۲۱-۲۲ (بلکه این کتاب قرآن بزرگوار [الهی] است \* که در لوح محفوظ [حق و صفحه علم ازلی] نگاشته است).

۴. سوره واقعه، آیه ۷۷-۷۸ (که این قرآن بسیار [کتاب بزرگوار و سودمند و] گرامی است \* در لوح محفوظ سیرّ حق).

۵. سوره حجر، آیه ۸۷ (همانا ما هفت آیه از مثانی (در سوره حمد) و این قرآن با عظمت را به تو دادیم).

۶. سوره یس، آیه ۱-۲ (یس (ای سید رسولان و ای کامل‌ترین انسان) \* قسم به قرآن، حکمت برین).

۳- خداوند متعال خود را معلّم قرآن قرار داده است: ﴿الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾<sup>۱</sup>.

۴- به آنچه از جبروت الهی در این کتاب تجلّی کرده است، اشاره نموده و می‌فرماید: ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>.

۵- به آنچه از قدرت خود که در اسرار پنهان شده در آیاتش تجلّی کرده است، اشاره نموده و می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سِيرَتٌ بِهِنَّ الْجِبَالُ أَوْ قَطِيعَةٌ بِهِنَّ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَةٌ بِهِنَّ الْمَوْتَى﴾<sup>۳</sup>.

۶- این کتاب مظهر علم و حکمت خداوند متعال است: ﴿وَإِنَّكَ لَتَلَقِّي الْقُرْآنَ مِّنْ لَّدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾<sup>۴</sup> و ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً﴾<sup>۵</sup>.

۱. سوره الرحمن، آیه ۱-۲ (خدای مهربان \* قرآن را آموخت).

۲. سوره حشر، آیه ۲۱ (و [ای رسول] اگر ما این قرآن [عظیم‌الشان] را بر کوه نازل می‌کردیم مشاهده می‌کردی که کوه از ترس خدا خاشع و ذلیل و متلاشی می‌گشت).

۳. سوره الرعد: ۳۱ (و اگر کتابی با اعجاز بیان، کوهها را به رفتار و مردگان را به گفتار آرد و زمین را از هم بشکافد همین قرآن با عظمت است).

۴. سوره نمل، آیه ۶ (و ای رسول، آیات قرآن عظیم از جانب خدای دانای حکیم به وحی بر تو القا می‌شود).

۵. سوره نحل، آیه ۸۹ (و ما بر تو این قرآن عظیم را فرستادیم تا حقیقت

۶- پروردگار خود را بر انزال این کتاب، حمد و ستایش می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾<sup>۱</sup>.

۷- رسول خدا ﷺ در تمسک به این کتاب عزیز می‌فرماید:

پس هر گاه فتنه‌ها و آشوب‌ها بر شما مشتبه شد، و شما را فرا گرفت، به قرآن رو آورید، زیرا همانا قرآن شفیع است که شفاعتش پذیرفته است؛ و گزارش دهنده است از بدی‌ها که گفته‌اش تصدیق شده است؛ هر کس آن را پیشوای خود کرد او را به بهشت رهبری می‌کند، و هر کس آن را پشت سر خود قرار دهد، او را به جهنم و دوزخ می‌کشاند؛ و قرآن راهنمایی است که به بهترین راه‌ها راهنمایی کند، و کتابی است که در آن تفصیل و بیان، و به دست آوردن حقایق است؛ و جداکننده حق از باطل است؛ آن کلامِ فصل

← هر چیز را روشن کند [و راه دین حق را از راه‌های باطل بنماید] و هدایت و رحمت باشد).

۱. سوره کهف، آیه ۱ (ستایش و سپاس مخصوص خداست که بر بنده [خاص] خود محمد (ص) این کتاب بزرگ را نازل کرد، و در آن هیچ نقص و عوجی نهد).

است و شوخی و هزل نیست؛ برای آن ظاهر و باطنی است، پس ظاهرش حکم، و باطنش علم است، ظاهرش جلوه و زیبایی دارد، و باطنش ژرف و عمیق است؛ برای آن حدودی است که بر آن حدود حدودی است؛ شگفتی‌های آن به شماره نیاید، و غرائب و نوآوری‌های آن کهنه نشود؛ در آن چراغ‌های هدایت و روشنی‌بخش حکمت است؛ و دلیل و راهنمای معرفت است برای آن کس که آن را بشناسد.<sup>۱</sup>

آری خداوند متعال در این کتاب برای خلق خود تجلی کرده است، و کسی که آن را نازل کرده، در آیات مذکوره، و آن کس که بر او نازل شده در کلمات مزبوره آن را تعریف نموده‌اند.

چه بسیار بزرگ است قدر و منزلت کسی که پیغمبر خاتم ﷺ او را با قرآن، و قرآن را با او قرار داده است! او با ظاهر قرآن است به حکمت قرآن، و با باطن قرآن است به علم قرآن؛ و او با عجائبی که شماره نشود و با غرائبی که تمام نشود همراه است؛ و با این معیت، تمام آنچه بر همه انبیا از کتاب و حکمت نازل شده است، نزد اوست. بر طبق روایات بزرگان تفسیر و حدیث از عامه و



خاصه،<sup>۱</sup> علی عليه السلام اُذُن و اعیه (گوش شنوا و فراگیر) در کلام خداوند متعال است: **وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ**<sup>۲</sup>.

و اوست کسی که گفت: سلونی فوالله لاتسألونی عن شيء إلا أخبرتكم وسلونی عن كتاب الله، فوالله ما من آية إلا وأنا أعلم أبليل نزلت أم بنهار.<sup>۳</sup>

۱. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۷، ص ۲۲۰؛ نظم درر السمطين، ص ۹۲؛ كنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۵ و ۱۷۷؛ جامع البيان، ج ۲۹، ص ۶۹؛ اسباب النزول، ص ۲۹۴؛ شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۳۶۱ و ۳۶۲ و...؛ الجامع لاحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۲۶۴؛ تفسير ابن كثير، ج ۴، ص ۴۴۱؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۶۰؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۳۸، ص ۳۴۹، ج ۴۱، ص ۴۵۵، و ج ۴۲، ص ۳۶۱؛ و مصادر دیگر عامه. بصائر الدرجات، ص ۵۳۷، الجزء العاشر، باب ۱۷، ح ۴۸؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۲۳؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۶۲، باب ۳۱، ح ۲۵۶؛ روضة الواعظين، ص ۱۰۵؛ مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، ج ۱، ص ۱۴۲ و...؛ دلائل الإمامة، ص ۲۳۵؛ تفسير العياشي، ج ۱، ص ۱۴؛ تفسير فرات الكوفي، ص ۴۹۹؛ التبيان، ج ۱۰، ص ۹۸؛ مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۱۰۷؛ و مصادر دیگر خاصه.

۲. سورة حاقه، آية ۱۲ (گوش شنوای هوشمندان این پند و تذکر را تواند شنید).  
۳. (از من بپرسید، به خدا سوگند از چیزی نمی پرسید مگر این که از آن به شما خبر دهم، و از کتاب خدا بپرسید، پس به خدا سوگند آیه ای نیست مگر این که من می دانم در شب نازل شده است یا در روز)

←

چه بسیار بزرگ است مقام کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را با قرآن قرار داده است، و با این که معیت قائم به دو طرف است، یعنی علی که با قرآن بود، قرآن هم با علی است، ولی به جمله: علی مع القرآن اکتفا ننموده، و در عظمت او اضافه فرمود: و القرآن مع علی، و این نکته ای است که فقط اولوالالباب به آن می رسند.

در ابتدا به علی و اختتام به قرآن در جمله ی اول، و ابتدا به قرآن و اختتام به علی در جمله دوم، و ترتیب کلام، از کسی که فصیح ترین مردم است، لطیفی است که مجال را وسعت شرح آنها نیست.

← فتح الباری، ج ۸، ص ۴۵۹؛ كنز العمال، ج ۲، ص ۵۶۵ و بتفاوت یسیر فی شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۲؛ تفسیر الثعالبی، ج ۱، ص ۵۲؛ الجامع لاحكام القرآن، ج ۱، ص ۳۵؛ الجرح والتعديل، ج ۶، ص ۱۹۲؛ تهذیب الكمال، ج ۲۰، ص ۴۸۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۷؛ أنساب الأشراف، ص ۹۹؛ ینایع المودّة، ج ۲، ص ۱۷۳ و ۴۰۸؛ ذخائر العقبی، ص ۸۳؛ تفسیر القرآن عبد الرزاق، ج ۳، ص ۲۴۱؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۸؛ و مصادر دیگر عامه.

مناقب آل أبي طالب، ج ۱، ص ۴۶؛ وصول الأخبار إلى أصول الأخبار، ص ۴؛ المناقب، ص ۹۴؛ كشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۱۷؛ سعد السعود، ص ۲۸۴؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۸۳؛ و مصادر دیگر خاصه.

ابن عباس آمدند و به امیر المؤمنین علیه السلام ناروا می گفتند.  
ابن عباس گفت: ناروا به کسی می گویند که برای او ده  
فضیلت است که برای احدی نیست:

۱- در جنگ خیبر که [دیگران رفتند و عاجزانه  
برگشتند] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی را می فرستم که  
هرگز خدا او را خوار و ذلیل نکرد؛ او دوست دارد خدا و  
رسول را، و خدا و رسول دوستدار او هستند.

همگی گردن کشیدند که چنین کسی کیست؟ پس فرمود:  
علی کجاست؟ آن حضرت با چشم رمَد دیده آمد، بعد از  
شفای چشم به دست رسول خدا، آن حضرت رأیت را سه  
مرتب به اهتزاز در آورد و به دست علی علیه السلام داد.

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله فلانی را با سوره توبه به جانب  
مشرکین فرستاد، پس علی را پشت سر او فرستاد و سوره را از  
او گرفت، و فرمود: سوره را نمی بردمگر مردی که او از من  
است و من از اویم.

۳- رسول خدا فرمود: کدام یک از شما با من در دنیا و  
آخرت موالات می کنید؟ کسی نپذیرفت، به علی فرمود: تو  
ولّی من هستی در دنیا و آخرت.

۴- علی اوّل کسی بود که بعد از خدیجه ایمان آورد.

۵- رسول خدا جامه خود را بر چهار نفر انداخت: بر

خلاصه کلام این که: در بین انبیا و مرسلین، کسی افضل  
از رسول امین نیست، و چون علی از او، و او از علی است (أنت  
منی و أنا منك)، پس او تالی تلو بهترین خلق خدا است.  
و در کتب نازله، هیچ کتابی اعلی از قرآن مبین نیست، و  
چون علی با قرآن و قرآن با علی است (علی مع القرءان و  
القرءان مع علی)، پس قلب او خزینه تمام آنچه از طرف  
خداوند متعال نازل شده خواهد بود، از هدایت و نور و  
کتاب و حکمت و ...

آیا با این اوصاف شکی باقی می ماند در این که او سزاوارترین  
شخص برای خلیفه رسول کریم و مفسر قرآن عظیم می باشد؟!  
و آيا شکی باقی می ماند که او مولای هر کسی است که به  
خداوندی ایمان دارد که فرموده است: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ  
فَخُذُوهُ﴾<sup>۱</sup>، ﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾<sup>۲</sup>.

### حدیث ششم

حدیثی است که اهل حدیث و رجال از عامّه به صحت  
سند آن اعتراف کردند، و خلاصه آن این است که جمعی نزد

۱. سوره حشر، آیه ۷ (آنچه رسول حق دستور دهد، بپذیرید).

۲. سوره نور، آیه ۵۴ (و بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل تکلیفی نخواهد بود).

آیا با وجود نصّ و تصریح پیغمبر ﷺ که رایّت فتح را با وجود همه اصحاب به دست علی داد، و تنها او را حبیب و محبوب خدا و رسول خواند، و پیام خدا را از دیگران گرفت و به او داد - که باید مبلغ کلام خدا، علی ﷺ باشد، به علت این که او از من و من از اویم - و تصریح آن حضرت که سزاوار نیست من بروم و تو خلیفه من نباشی، و بیان ولایت مطلقه و کلیه آن حضرت به: «انت ولی کل مؤمن بعدی و مؤمنه» و «من کنت مولاة فعلی مولاة»، در این سنت صحیحیه برای اهل نظر و انصاف مجال شک و ریسی در خلافت بلافصل آن حضرت باقی می ماند؟!\*

← السنن الكبرى للبيهقي، ج ۵، ص ۱۱۲؛ المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۷۷؛ خصائص أمير المؤمنين ﷺ، ص ۶۲؛ خصائص الوحي المبين، ص ۱۱۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۹۸؛ ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۱۱۰؛ ذخائر العقبی، ص ۸۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۹؛ کتاب السنّة، ص ۵۸۹؛ السنن الكبرى للنسائي، ج ۵، ص ۱۱۳؛ البديّة والنهایة، ج ۷، ص ۳۷۴؛ و مصادر دیگر عامه.

تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۴۱؛ شرح الأخبار، ج ۲، ص ۲۹۹؛ العمدة، ص ۸۵ و ۲۳۸؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۸۰؛ المناقب، ص ۱۲۵؛ کشف اليقین، ص ۲۶؛ و مصادر دیگر خاصه.

علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ: و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» .

۶- علی آن کسی بود که جان خود را فدای جان رسول خدا کرد و جامه او را پوشید و شب بر جای او خوابید، و مشرکین تا صبح به گمان این که او پیغمبر است، او را سنگباران کردند.

۷- در غزوة تبوک علی را در مدینه به جای خود گذاشت، چون از فراق رسول خدا در آن سفر گریه کرد، فرمود: آیا راضی نمی شوی که منزلت تو نسبت به من همان منزلت هارون باشد نسبت به موسی، مگر آن که بعد از من پیغمبری نیست؛ همانا سزاوار نیست که من بروم مگر این که تو خلیفه من باشی.

۸- رسول خدا به علی فرمود: تو بعد از من ولی هر مؤمن و مؤمنه هستی.

۹- رسول خدا تمام درهایی را که به مسجد آن حضرت باز می شد بست، بجز در خانه علی.

۱۰- رسول خدا فرمود: من کنت مولاة فعلی مولاة<sup>۱</sup>.

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۳۰؛

مرا آسان کن، و برای من وزیری از اهل م قرار بده، علی را، پشت مرا به او محکم کن؛ ابوذر گفت: و الله کلمه رسول خدا تمام نشده بود که جبرئیل با این آیه نازل شد.<sup>۱</sup> نزول آیه بعد از دعای رسول، اجابت دعای آن حضرت

۱. التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۶، و مراجعه شود به: جامع البیان، ج ۶، ص ۳۸۹؛ أحكام القرآن، ج ۲، ص ۵۵۷؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۲؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳ و ۲۹۴؛ المعیار والموازنة، ص ۲۲۸؛ المعجم الأوسط، ج ۶، ص ۲۱۸؛ معرفة علوم الحديث، ص ۱۰۲؛ شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۲۷۶؛ نظم در السمطين، ص ۸۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۵۷؛ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۴۳ و ۳۴۶، و ج ۲، ص ۱۹۲؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۹ و ۲۱۲ و...؛ أسباب النزول، ص ۱۳۳؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۷؛ تفسیر ابی السعود، ج ۳، ص ۵۲؛ تفسیر النسفی، ج ۱، ص ۴۰۵؛ ومصادر دیگر عامه.

الکافی، ج ۱، ص ۲۸۹ و ۴۲۷؛ الخصال، ص ۵۸۰؛ الأمالی للصدوق، ص ۱۸۶، المجلس السادس والعشرون، ح ۴؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۷۶ و ۳۳۷؛ روضة الواعظین، ص ۹۲ و ۱۰۲؛ مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، ج ۱، ص ۱۵۱ و ۱۷۰ و ۱۸۹؛ دلائل الإمامة، ص ۱۹ و ۵۴؛ شرح الأخبار، ج ۲، ص ۱۹۳ و ۳۴۶؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۷؛ کنز الفوائد، ص ۱۵۴ و...؛ الأمالی للطوسي، ص ۵۴۹؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۷۳، و ج ۲، ص ۲۵۲؛ العمدة، ص ۱۱۹ و...؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۲۷؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۲۴ و...؛ التبیان، ج ۳، ص ۵۵۸؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۶۱؛ ومصادر دیگر خاصه.

این مختصر گنجایش احصای آیات و روایات وارده در این موضوع را ندارد، لذا این بحث شریف را به دو آیه در شأن آن حضرت ختم می‌کنیم:

۱ - «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رُكْعُونَ»<sup>۱</sup>.

بزرگان علمای عامه به نزول این آیه در شأن امیرالمؤمنین عليه السلام اعتراف کرده‌اند؛ به خلاصه و قریب به مضمون حدیثی که فخر رازی نقل می‌کند اکتفا می‌شود:

«ابوذر گفت: نماز ظهر را با رسول خدا خواندم؛ سائلی در مسجد سؤال کرد، هیچ کس به او چیزی نداد، و علی در حال رکوع بود، با انگشتی که خاتم در آن بود به سائل اشاره کرد، و آن سائل انگشت را از انگشت او گرفت؛ پیغمبر به خدا تضرع کرد، پس گفت: بار الهی برادرم موسی از تو سؤال کرد پس گفت: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» تو بر او نازل کردی «سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا»، بار الهی من محمد بنده توام، پس به من شرح صدر بده، و کار

۱. سورة مائده، آیه ۵۵ (این است و جز این نیست که ولی شما خدا است و رسول او و آنان که ایمان آوردند، آنان که نماز را به پای می‌دارند و زکات را می‌دهند و حال آن که در رکوع می‌باشند)

است، که هر سِمَتی که هارون نسبت به موسی داشت، همان سِمَت نسبت به رسول خدا ﷺ به علی داده شد.

از این آیه - به مقتضای حرف عطف - استفاده می‌شود که همان ولایت خدا که برای رسول است برای علی عَلِيٍّ نیز ثابت شده است.

و کلمه اِنَّمَا با دلالتش بر حصر، اثبات می‌کند که ولایت در این آیه برای خدا و رسول و علی صلوات الله عليهم ولایتی است که به این سه منحصر است، و آن ولایت نمی‌تواند غیر از ولایت امر - از معانی ولّی - معنی دیگری داشته باشد.

۲ - ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ﴾<sup>۱</sup>

در این آیه کریمه برای اهل نظر نکاتی است که به سه نکته - با اغماض از شرح - اشاره می‌شود:

۱ - دعوت رسول اکرم ﷺ به مباحله برهان رسالت

۱. سورة آل عمران، آیه ۶۱ (پس هر کس محاجّه کند با تو در او (عیسی)، پس بگو بیابید بخوانیم پسران ما و پسران شما را و زنان ما و زنان شما را و نفوس ما و نفوس شما را، بعد تَضَرَّع کنیم، پس قرار دهیم لعنت خدا را بر دروغگویان)

پیغمبر است، و استنکاف نصاریٰ اعتراف به بطلان نصرانیت، و حَقَّائِیت آیین آن حضرت است.

۲ - و کلمه انفسنا دلیل خلافت بلافضل امیرالمؤمنین عَلِيٍّ است، زیرا با وجود نفس تنزیلی به نص کتاب که امتداد وجود پیغمبر است جانشینی دیگری معقول نیست.

۳ - آنچه ائمه تفسیر و حدیث بر آن متفق هستند این است که مراد از اَبْنَاءَنَا حسن و حسین عَلِيٍّ، و مراد از نِسَاءَنَا فاطمه زهرا عَلِيٍّ، و مراد از اَنْفُسَنَا علی بن ابی طالب عَلِيٍّ است،<sup>۱</sup> و در این مورد حدیثی را ذکر می‌کنیم که فخر رازی

۱. تفسیر فرات الکوفی ص ۸۵، التبیان ج ۲ ص ۴۸۴، مجمع البیان ج ۲ ص ۳۰۹، حقائق التأویل ص ۱۱۲، عیون أخبار الرضا عَلِيٍّ ج ۱ ص ۸۵، باب ۷ ج ۹ ص ۱، باب ۲۳ ج ۱، الخصال للصدوق ص ۵۷۶، ابواب السبعین ج ۱، الأما لی للصدوق ص ۶۱۸، المجلس التاسع والسبعون ج ۱، تحف العقول ص ۴۲۹، روضة الواعظین ص ۱۶۴، شرح الأخبار ج ۲ ص ۳۴۰ ج ۳ ص ۹۴، الفصول المختارة ص ۳۸، تفضیل امیر المؤمنین عَلِيٍّ ص ۲۱، الإرشاد ج ۱ ص ۱۶۷، الأما لی للطوسی ص ۲۷۱، المجلس العاشر ص ۴۵ و ص ۳۰۷ و ص ۳۳۴، المجلس الثاني عشر ص ۱۰ و ص ۵۶۴، المجلس الحادي والعشرون ج ۱، الإحتجاج ج ۱ ص ۱۶۲، ج ۲ ص ۱۶۵، دعائم الإسلام ج ۱ ص ۱۸، مسار الشیعة ص ۴۱، کنز الفوائد ص ۱۶۷، العمدة ص ۱۳۲ و ۱۸۸ و... مناقب امیر المؤمنین عَلِيٍّ

در تفسیر آیه مذکور آورده است و خلاصه و مضمون قریب به مدلول آن این است:

«هنگامی که رسول خدا دلایل را بر نصارای نجران اقامه کرد، و آنها بر جهل خود اصرار داشتند، فرمود: خدا به من امر کرده است که اگر حجّت را قبول نکنید، من با شما مباحله کنم. گفتند: یا ابا القاسم بر می گردیم و در کار خود

← ج ۲ ص ۵۰۲، المناقب ص ۱۰۸، كشف الغمّة ج ۱ ص ۳۰۸، كشف اليقين ص ۲۸۲، ومصادر أخرى كثيرة للخاطبة.

جامع البيان ج ۳ ص ۴۰۸، الجامع لأحكام القرآن ج ۴ ص ۱۰۴، تفسير البغوي ج ۳ ص ۳۶۱، تفسير روح المعاني ج ۳ ص ۱۸۸، تفسير أبي السعود ج ۲ ص ۴۶، تفسير النسفي ج ۱ ص ۲۲۴، الدر المنثور ج ۲ ص ۳۹، سنن الترمذي ج ۵ ص ۳۰۲، تحفة الأحوذی ج ۸ ص ۲۷۸، معرفة علوم الحديث ص ۴۹، نظم درر السمطين ص ۱۰۸، فتح الباري ج ۷ ص ۶۰، شواهد التنزيل ج ۱ ص ۱۵۶ و...، سير أعلام النبلاء ج ۳ ص ۲۸۶، زاد المسير ج ۱ ص ۳۳۹، تاريخ يعقوبي ج ۲ ص ۸۲، البداية والنهاية ج ۵ ص ۶۵ و ج ۷ ص ۳۷۶، السيرة النبوية ابن كثير ج ۴ ص ۱۰۳، ينابيع المودة ج ۱ ص ۴۳ و ۱۳۶ و ۱۶۵ و ج ۲ ص ۴۴۶ و ج ۳ ص ۳۶۸، أحكام القرآن ج ۲ ص ۱۸، أسباب نزول الآيات ص ۶۷، مسند أحمد ج ۱ ص ۱۸۵، صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۲۱، سنن الترمذي ج ۴ ص ۲۹۳، المستدرک علی الصحيحین ج ۳ ص ۱۵۰، السنن الكبرى للبيهقي ج ۷ ص ۶۳، مسند سعد بن أبي وقاص ص ۵۱، أسد الغابة ج ۴ ص ۲۶، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۱۶ و ۱۱۲، الإصابة ج ۴ ص ۴۶۸ ومصادر أخرى للعامة كثيرة جداً.

نظر می کنیم، بعد نزد تو می آییم؛ چون بازگشتند به عاقب که صاحب رأی آنها بود گفتند: یا عبدالمسیح تو چه می بینی؟ گفت: ای جماعت نصاری، شما معرفت پیدا کردید که محمد نبی مرسل است، و کلام حق را در امر عیسی برای شما آورده؛ به خدا قسم، هرگز قومی با پیغمبری مباحله نکردند که کبیر آنها زنده بماند و صغیرشان پرورش یابد، اگر این کار را بکنید مستأصل می شوید، اگر اصرار دارید که دست از دیتان بردارید با او وداع کنید و به شهرهای خود برگردید.

رسول خدا بیرون آمد، حسین را در آغوش، و دست حسن را گرفته، و فاطمه پشت سر آن حضرت، و علی پشت سر فاطمه، و به آنها فرمود: که چون دعا کردم شما آمین بگویید.

اسقف نجران گفت: ای جماعت نصاری، من چهره هایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند که کوه را از جای خود بردارند، به آن وجوه و رخساره ها از جا بر می دارد؛ مباحله نکنید، که هلاک می شوید، و تا قیامت بر روی زمین نصرانی نخواهد ماند.

از مباحله شانه خالی کردند و به صلح راضی شدند. پس

سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ بِالآءِ رُود: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾<sup>۱</sup> و آن طهارت که اراده خدا به آن تعلق گرفته در نفوس این عدّه یافت می‌شود.

۲ - مباحله رسول خدا با نصارای نجران، درخواست دوری آن قوم از رحمت بود، و دعایی که اجابتش انقلاب صورت انسان به حیوان، و استحالة خاک به آتش، و بر افتادن یک امت از روی زمین باشد، جز به اراده متصل به امری که ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>۲</sup> ممکن نیست، و این مقام انسان کامل است که رضا و غضب او مظهر رضا و غضب خداست، و این مقام، مقام خاتم و جانشین خاتم است، و یگانه زنی که به این مقام رسید صدیقه کبری است، و این کاشف از آن است که روح ولایت کلیه و امامت عامه که عصمت کبری است در فاطمه زهرا علیها السلام است.

و حدیثی هم که بزرگان عامه به صحت آن اعتراف کرده‌اند ناطق به این امر است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰ (به سوی او بالا می‌رود سخنان پاک)

۲. سوره یس، آیه ۸۲ (این است و جز این نیست امر او، هرگاه اراده کند چیزی را که بگوید به او باش، پس می‌باشد)

از مصالحه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست، هلاکت بر اهل نجران نزدیک شد، اگر مباحله و ملاعنه می‌کردند به صورت میمون و خوک مسخ می‌شدند، و وادی بر آنها آتش می‌شد، و سال بر نصاری نمی‌گذشت مگر این که همگی هلاک می‌شدند.

روایت شده است که چون آن حضرت در کسائی سیاه بیرون آمد، حسن را در آن داخل کرد، بعد حسین را، بعد فاطمه و بعد علی را، بعد فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. سپس فخر می‌گوید: «و اعلم ان هذه الرواية كالمتنفق على صحتها بين اهل التفسير و الحديث»<sup>۱</sup>

هر چند مجال شرح آیه و این حدیث مورد اتفاق نیست، ولی به دو نکته اشاره می‌شود:

۱ - هنگام خروج، این عدّه را زیر کساء جمع کرد و آیه تطهیر خواند، تا ثابت کند دعایی که خرق عادت کند، و اسباب طبیعی را از کار بیندازد، و بی‌واسطه، به اراده الله آن خواسته محقق شود، باید از روح پاک از هر رجسی به درگاه

۱. التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۸، ص ۸۵ (...و بدان این روایت مثل روایت مورد اتفاق بر صحت آن بین اهل تفسیر و حدیث است)

فاطمة بضعة مني فمن اغضبها اغضبني<sup>۱</sup>؛ و اگر چه به حکم

۱. (فاطمه پاره تن من است، پس هر کس او را به غضب بیاورد مرا به غضب آورده آست).

صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۱۰، باب مناقب قرابت رسول الله ﷺ، ص ۲۱۹، و ج ۶، ص ۱۵۸؛ و قریب منه فی فضائل الصحابة للنسائی، ص ۷۸؛ مسند أحمدین حنبل، ج ۴، ص ۵ و ۳۲۸؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۴۴؛ سنن ابن داود، ج ۱، ص ۴۶۰؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۵۹ و ۳۶۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۹؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۷، ص ۳۰۷، و ج ۱۰، ص ۲۰۱؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۲۶؛ الآحاد والمثانی، ج ۵، ص ۳۶۱ و ۳۶۲؛ السنن الکبری للنسائی، ج ۵، ص ۹۷ و ۱۴۸؛ خصائص أمير المؤمنين (علیه السلام)، ص ۱۲۰ و...؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۰۶؛ المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۴ و ۴۰۵؛ شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷۳ و ۲۷۹؛ نظم درر السمطین، ص ۱۷۶؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۰۸؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۷ و...؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۶۷؛ تفسیر الثعالبی، ج ۵، ص ۳۱۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۳، ص ۱۵۵، و ج ۵۸، ص ۱۵۹؛ تهذیب الکمال، ج ۲۲، ص ۵۹۹، و ج ۳۵، ص ۲۵۰؛ تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۷۳۵؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۵، ص ۹۰؛ الإصابة، ج ۸، ص ۲۶۵؛ البداية والنهاية، ج ۶، ص ۳۶۶؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۴۴۹ و...، و ج ۱۱، ص ۴۴۴؛ ینابیع المودّة، ج ۲، ص ۴۶ و ۵۲ و...؛ و مصادر دیگری از عامه.

عقل و کتاب و سنت غضب پیغمبر غضب خداست، ولی علمای عامّه این حدیث را هم نقل کرده اند که قال رسول الله ﷺ لفاطمة: ان الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك<sup>۱</sup>.

← علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۸۶، باب ۱۴۹، ح ۲، و ج ۱، ص ۱۸۷؛ الأمالي للصدوق، ص ۱۶۵، المجلس الثاني والعشرون، ح ۳؛ كفاية الأثر، ص ۳۷ و ۶۵؛ الإيضاح، ص ۵۴۱؛ دلائل الإمامة، ص ۱۳۵؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۳۰ و ۳۱ و ۵۹ و...؛ الاعتقادات، ص ۱۰۵؛ الأمالي للمفيد، ص ۲۶۰؛ الأمالي للطوسي، ص ۲۴؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۳۳۲ و...؛ العمدة، ص ۳۸۴ و...؛ مجمع البيان، ج ۲، ص ۳۱۱، و ج ۵، ص ۴۰۳؛ المناقب، ص ۳۵۳؛ كشف الغمّة، ح ۴۶۶ و...؛ و مصادر دیگری از خاصه.

۱. (رسول خدا ﷺ به فاطمه فرمود: هر آینه خداوند برای غضب تو غضب می کند، و برای رضای تو راضی می شود).

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۴؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۸، و ج ۲۲، ص ۴۰۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳؛ الآحاد والمثانی، ج ۵، ص ۳۶۳؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۹۲؛ الإصابة، ج ۸، ص ۲۶۵ و ۲۶۶؛ تهذیب الکمال، ج ۳۵، ص ۲۵۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۹۲؛ ذخائر العقبی، ص ۳۹؛ نظم درر السمطین، ص ۱۷۷؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۱، و ج ۱۳، ص ۶۷۴؛ الکامل، ج ۲، ص ۳۵۱؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۳، ص ۱۵۶؛ أسد الغابة، ج ۵، ص ۵۲۲؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۴۴؛ ینابیع المودّة، ج ۲، ص ۵۶ و ۵۷ و ۷۲ و ۱۳۲ و ۴۶۴؛ و مصادر دیگری از عامه.



کسی که بدون هیچ قید و شرطی، خدا به رضای او راضی و به غضب او غضبناک است، به ضرورت عقل باید رضا و غضبش از خطا و هوی منزّه باشد، و این همان عصمت کبری است.

### علی عليه السلام اعجاز عینی

#### تربیت قرآن و پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم

اگر کسی ادعا کند که من سر آمد طبیبان جهان هستم، برای اثبات این دعوی دو راه وجود دارد:

- یکی این که کتابی در طب ارائه دهد که علل امراض و دارو و درمان آنها را به گونه‌ای بنگارد که مانندش در کتب طب یافت نشود.

← الإحتجاج، ج ۲، ص ۱۰۳؛ وبتفاوت یسیر فی عیون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۶، باب ۳۱، ح ۶، و ص ۴۶، ح ۱۷۶؛ الأمالی للصدوق، ص ۴۶۷، المجلس الحادي والعشرون، ح ۱؛ روضة الواعظین، ص ۱۴۹؛ دلائل الإمامة، ص ۱۴۶؛ شرح الأخبار، ج ۳، ص ۲۹ و ۳۰؛ ۵۲۲؛ الأمالی للطوسی، ص ۴۲۷؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۱۱؛ الإحتجاج للطبرسی، ج ۲، ص ۱۰۳؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۳۳۴؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۶۷؛ كشف اليقين، ص ۳۵۱؛ معاني الأخبار، ص ۳۰۳؛ الاعتقادات، ص ۱۰۵؛ الأمالی للمفيد، ص ۹۵؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۹۴؛ و مصادر دیگری از خاصه.

- دیگر آن که مریضی را که مرض تمام قوا و اعضای او را فرا گرفته و در آستانه مرگ است و طبیبان از علاج او عاجز شده‌اند به او بسپارند، و او بر آن تن لباس صحت و عافیت بپوشاند.

پیغمبران طبیبان فکر و جان، و معالجان امراض انسانیّت انسان می‌باشند، و پیغمبر اسلام سر آمد این طبیبان است.

او با تعلیم و تربیت به قرآن درخت انسانیت رابه ثمر رساند، و از آن درخت شاه میوه‌ای مانند علی بن ابی طالب (ع) به بشریت تحویل داد، که اگر چه اشاره به فضایل او در این مختصر نمی‌گنجد، ولی از دائرة المعارف فضایل علمی و عملی او همین چند سطر بس است، که تازمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حیات داشت، ادبش اقتضای اظهار علم و عرفان نمی‌کرد، و همچون ماه تحت الشعاع آفتاب بود. بعد از آن حضرت هم در محاق اختناق از نور افشانی باز مانده بود، و در مدت - تقریباً - پنج سال با ابتلا به فتنه جنگهای خانمانسوزی چون جنگ جمل و صفین و نهروان، فرصت اندکی که پیش آمد، اگر بر کرسی سخن نشست گفتارش به نقل ابن ابی الحدید معتزلی دون کلام خالق و فوق کلام مخلوقین بود<sup>۱</sup>، و تنها برای معرفت خدا و تربیت نفس و نظام جامعه، مراجعه به

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴

و روز فتح خیبر مرحب پهلوانِ یهود را به یک شمشیر دو نیمه کند، و بعد از آن به هفتاد سوار حمله نماید و آنها را از پای در آورد، که مسلمانان و یهودیان متحیر شوند<sup>۱</sup>؛ و این شجاعت را با خوف و خشیتی جمع کند، که با حضور وقت نماز رنگ رخسارش دگرگون می‌شد، و لرزه بر اندامش می‌افتاد، می‌گفتند چه شده که چنین حالتی دست داده؟ می‌فرمود: «وقت امانتی رسیده که بر آسمان و زمین و کوه‌ها عرضه شد و از تحملش ابا کردند و انسان آن امانت را برداشت»<sup>۲</sup>. کسی که روز در میدان جنگ از هیبتش لرزه بر اندام دلاوران می‌افتاد، شب در محراب عبادت مانند مارگزیده به خود می‌پیچید و با چشم گریان می‌گفت: «ای دنیا!

← المستقیم، ج ۲، ص ۷۲؛ الخصال، ص ۵۷۹، أبواب السبعین ح ۱ علی ما فی النسخة المخطوطة؛ الطرائف، ص ۶۰؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۳۰۰؛ و مصادر دیگر خاصه.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۳؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۴؛ ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۲۸۲ و ۴۱۲؛ و مصادر دیگر عامه.

۱. مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۲۹۳، و ص ۲۹۴، فصل فی نواقض العادات منه عليه السلام، و ص ۲۹۸، فصل فی معجزاته، و با تفاوتی در الإصابة، ج ۴، ص ۴۶۶.

۲. مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۱۲۴، فصل فی المسابقة بصالح الاعمال.

خطبة اول نهج البلاغه و خطبة متقين و عهدنامه مالک اشتر بس است که نشان دهد او چه اقیانوسی از حکمت علمی و عملی است که این نمونه‌ها قطره‌هایی از آن دریاست. و اگر در میدان جنگ قدم زد تاریخ دلاوری مانندش ندید که زرهش پشت نداشته باشد،<sup>۱</sup> و در یک شب پانصد و بیست و سه تکبیر بگوید و به هر تکبیری دشمنی را به خاک بیفکند،<sup>۲</sup> و همان شب نیز ما بین دو صف سپاهیان به نماز شب بایستد و با این که تیرها از راست و چپ می‌بارید و در برابرش به زمین می‌ریخت، بدون کمترین اضطرابی مانند اوقات دیگر از انجام وظایف بندگی غافل نشود،<sup>۳</sup> و مانند فارس یل یل عمرو بن عبدود را بر خاک بیفکند که عامّه و خاصّه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کردند که فرمود: لمبارزة علی بن ابی طالب لعمر بن عبدود یوم الخندق افضل من عمل امتی الی یوم القیامة.<sup>۴</sup>

۱. مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۸۴، فصل فی المسابقة بالشجاعة.

۲. مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۸۳، فصل فی المسابقة بالشجاعة.

۳. مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۱۲۳، فصل فی المسابقة بصالح الأعمال؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الجدید ج ۱، ص ۲۷.

۴. كشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۵۰، فی بیان أنه أفضل أصحابه؛ الصراط ←

به زمین افکند و گفت: این سیره اهل دین است؛ قدمش را بوسید و مسلمان شد.<sup>۱</sup>

ابن زبیر نزد آن حضرت آمد و گفت: در حساب پدرم دیدم که از پدرت هشتاد هزار درهم طلبکار است؛ آن مال را به او داد، بعد از آن آمد و گفت: در آنچه گفتم غلط کردم، پدر تو از پدرم هشتاد هزار درهم طلب داشت، فرمود: آن مال بر پدرت حلال، و آنچه هم از من گرفتی برای خودت باشد.<sup>۲</sup>

کجا زمانه مقامی را نشان دارد که از مصر تا خراسان قلمرو ملک او باشد، اما وقتی مشک آب بر دوش زنی ببیند، از او بگیرد و برایش به مقصد برساند، و از حال او پرسد و شب تا به صبح از اضطراب ن خوابد که چرا به آن زن و یتیمان رسیدگی نشده؛ و صبحگاه خود برای یتیمان بار طعام بکشد، و برای آنان غذا طبخ کند، و لقمه در دهان آنان بگذارد؛ و چون زن امیر المؤمنین علیها السلام را بشناسد و اظهار شرمندگی کند، بگوید ای کنیز خدا! من از تو شرمسارم.<sup>۳</sup>

در روزگار خلافتش در بازار بزازها با خدمتکار خود

ای دنیا! آیا متعزّض من شدی؟! آیا به من اشتیاق پیدا کردی؟! هیهات! هیهات! غیر مرا مغرور کن، مرا به تو نیازی نیست، من تو را سه طلاقه کردم، ... آه! آه! از کمی توشه و دوری راه»<sup>۱</sup>.  
سائلی از او درخواست کرد، امر کرد هزار به او بدهید؛ کسی که به او فرمان داد پرسید که هزار از طلا بدهم یا از نقره؟ فرمود: هر دو نزد من دو سنگ است، آنچه برای سائل نفعش بیشتر است به او بده.<sup>۲</sup>

در کدام امت و ملت شجاعتی توأم با چنین سخاوتی دیده شده که در میدان جنگ در حال محاربه با مشرکی بود، مشرک گفت: یا ابن ابی طالب هبنی سیفک. (ای پسر ابی طالب شمشیرت را به من بده) شمشیر را به جانب او افکند، مشرک گفت: عجب! ای پسر ابی طالب، در چنین وقتی شمشیر خود را به من می دهی؟ فرمود: تو دست سؤال به سوی من دراز کردی و ردّ سائل از کرم نیست؛ آن مشرک خود را

۱. نهج البلاغه، باب المختار من حکمه علیه السلام، رقم ۷۷؛ خصائص الائمه، ص ۷۱؛ روضة الواعظین، ص ۴۴۱؛ نظم در السمطين، ص ۱۳۵؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۸۵؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۳۰۰؛ ینایع المودّة، ج ۱، ص ۴۳۸؛ و مصادر دیگر از خاصه و عامه.  
۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۸، فصل في المسابقة في الهیبة والهمة.

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۸۷، فصل في المسابقة بالشجاعة.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۸، فصل في المسابقة بالهیبة والهمة.

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۱۵، فصل في حلمه وشفقتة.

اگر بهای اِزاری می‌داشتم این شمشیر را نمی‌فروختم.<sup>۱</sup>  
 در هر روزی که مصیبتی به آن حضرت می‌رسید، آن  
 روز هزار رکعت نماز می‌خواند و بر شصت مسکین تصدّق  
 می‌کرد و تا سه روز روزه می‌گرفت.<sup>۲</sup>  
 هزار بنده با کدّ یمین و عرق جبین آزاد کرد،<sup>۳</sup> و هنگامی  
 که از دنیا رفت هشتصد هزار درهم مقروض بود.<sup>۴</sup>  
 شبی که برای افطار به خانه دختر خود مهمان بود، بر سر  
 سفره دختر فرمانروای آن کشور پهناور، قوتی به جز نان  
 جوی و نمک و کاسه شیری نبود؛ به نان جو و نمک افطار  
 کرد و لب به شیر نزد مبادا که سفره اورنگین تر از سفره  
 رعیت او باشد.<sup>۵</sup>

۱. کشف المحجّة، ص ۱۲۴، فصل ۱۴۱؛ مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، ج ۲، ص ۵۵؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۹۷، فصل في المسابقة بالزهد والقناعة؛ و مصادر دیگر خاصه.

ذخائر العقبی، ص ۱۰۷؛ مصنف این ابي شیبیه، ج ۸، ص ۱۵۸؛ شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديد، ج ۲، ص ۲۰۰؛ الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۲۳۸؛ و مصادر دیگر عامه.

۲. الدعوات، ص ۲۸۷ في مستدرکاته.

۳. المحاسن، ص ۶۲۴؛ کتاب المرافق، ب ۱۰، ح ۸۰؛ الکافي، ج ۵، ص ۷۴

۴. کشف المحجّة، ص ۱۲۵، فصل ۱۴۱

۵. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۷۶

راه برود، و دو پیراهن کرباس بخرد و آن را که بهتر است به  
 نوکر بپوشاند که غریزه زینت طلبی جوان تأمین شود، و  
 جامه پست تر را خود بپوشد.<sup>۱</sup>  
 با آن که خزاین سیم و زر در اختیارش بود، فرمود: **والله  
 لقد رقت مدرعتی هذه حتی استحييت من راقعها.**<sup>۲</sup>  
 غنیمتی خدمت آن حضرت آوردند که بر آن غنیمت  
 گرده نانی بود، و کوفه هفت محله داشت، آن غنیمت را با  
 گرده نان هفت قسمت کرد؛ مقسم هر محلی را خواست و  
 قسمتی از آن غنیمت را با قسمتی از آن نان به آن مقسم داد.<sup>۳</sup>  
 او هرگاه غنیمتی را تقسیم می‌کرد بعد از قسمت، دو  
 رکعت نماز می‌خواند و می‌فرمود: **الحمد لله الذي اخرجني  
 منه كما دخلته.**<sup>۴</sup>

در روزگار حکومتش شمشیرش را در بازار به فروش  
 گذاشت، و فرمود: به خدایی که جان علی در دست اوست،

۱. مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۹۷، فصل في المسابقة بالزهد والقناعة.

۲. نهج البلاغه، خطبة ۱۶۰

۳. حلیة الاولیاء، ج ۷، ص ۳۰۰

۴. حمد برای خداوندی است که خارج کرد مرا از آن، همان طور که  
 داخل شده بودم) مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۹۵، فصل في المسابقة  
 بالزهد والقناعة؛ أنساب الأشراف، ص ۱۳۴.

تاریخ کجا دیده است کسی که از مصر تا خراسان زیر نگین سلطنت اوست، برنامه حکومت او نسبت به خود و فرمانروایان مملکتش آن باشد که در نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف منعکس است، و مضمون قریب به مفاد آن نامه این است:

ای پسر حنیف به من خبر رسیده است که مردی از فتیة<sup>۱</sup> اهل بصره تو را به مهمانی به خوان طعامی دعوت کرده، و تو هم به آن شتافتی؛ خوراکهای رنگارنگ و قدح‌ها برای تو آورده شده، و گمان نمی‌کردم تو دعوت قومی را اجابت کنی، که بینوای آنها با جفا رانده شده، و بی‌نیاز آنها بر آن سفره دعوت شده باشد. بین دندان بر چه خوراکی می‌گذاری، پس آنچه مورد شبهه است دور انداز، و آنچه یقین داری حلال است از آن استفاده کن.

آگاه باش که برای هر مأمومی امامی است که به او اقتدا کند، و به نور علم او استضاءه نماید، امام شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفا

کرد؛ شما بر این کار قدرت ندارید، ولی مرا به پرهیزکاری و کوشش و عفت و درستکاری کمک کنید؛ و الله من از دنیای شما طلائی گنجینه نکردم، و از غنائم آن مالی ذخیره ننمودم، و برای جامه کهنه‌ام جامه کهنه دیگری آماده نکردم، و از زمین این دنیا یک وجب برای خود به چنگ نیاوردم؛ -تا آن جا که می‌فرماید- اگر بخواهم به غسل مصفی و مغز گندم و بافته‌های ابریشم، راه می‌برم، و لکن هیئات که هوای من بر من غلبه کند، و حرص من مرا به اختیار طعام‌ها بکشد، و حال آن که شاید در حجاز و یمامه کسی باشد که دسترسی به قرص نانی نداشته، و سیری را ندیده باشد.<sup>۱</sup>

حکومت اسلامی را باید در آینه وجود کسی دید که در کوفه است، و احتمال وجود شکم گرسنه‌ای در حجاز یا یمامه نمی‌گذارد که دست به غذای لذیذی دراز کند، و یا برای جامه کرباس کهنه‌ای که بر تن دارد بدلی تهیه نمی‌کند، و یک وجب زمین برای خود حیازت نمی‌نماید، و از خوراک و پوشاک و مسکن دنیا بهره او همین است تا مبادا

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵

۱. جوانمردان

که معیشت او از فقیرترین افراد رعیتش بهتر باشد. در قلمرو سلطنت او عدالتی حکومت می‌کند که چون زره خود را نزد یهودی می‌بیند و به او می‌فرماید: این زره من است، آن یهودی که در شرایط ذمه زندگی می‌کند با کمال جرأت می‌گوید: زره از آن من است و در دست من است؛ بین من و تو قاضی مسلمین حکم می‌کند. با آن که می‌داند که یهودی خیانت کرده و زره او را ربوده است، با او نزد قاضی می‌رود و چون قاضی به احترام آن حضرت قیام می‌کند، او را برای این امتیاز مؤاخذه می‌نماید و می‌فرماید: اگر مسلمان بود با او در مقابل تو می‌نشستم. و عاقبت یهودی در مقابل این عدل مطلق اعتراف می‌کند و اسلام می‌آورد، و امام زره را با مرکب خود به او می‌بخشد، یهودی مسلمان شده از آن حضرت جدا نمی‌شود تا در جنگ صفین به شهادت می‌رسد.<sup>۱</sup>

هنگامی که خبردار شد خلخال از پای یک زنی که در ذمه

۱. حلیة الأولیاء، ج ۴، ص ۱۳۹؛ و با تفاوتی در السنن الکبری للبیهقی، ج ۱۰، ص ۱۳۶؛ و در لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۴۲؛ و غیر آن از مصادر عامه موجود است. و با تفاوتی در مناقب آل ابي طالب، ج ۱، ص ۳۷۳؛ و ابتدای قصه در المسبوط، ج ۸، ص ۱۴۹؛ و در غیر آن دو از مصادر خاصه موجود است.

اسلام است کشیده شده، تحمّل این قانون شکنی را نداشت و فرمود: فلو ان امراً مسلماً مات من بعد هذا أسفاً ما كان به ملوماً، بل كان به عندي جدیراً.<sup>۱</sup>

چون در رهگذر دید که پیرمردی دست سؤال دراز کرده، به جستجو بر آمد که موجب گدایی او چیست؟ به آن حضرت دلداری دادند که این پیر مرد نصرانی است؛ بر آشفت که چگونه در جوانی از او کار کشیدند و در روزگار پیری او را به حال خود واگذاشته‌اند که گدایی کند؟! و فرمان داد که بر او از بیت المال انفاق کنند.<sup>۲</sup>

در رعایت حقّ خلق چنین بود که اگر اقالیم هفت‌گانه را با آنچه در زیر آسمان آنهاست به او بدهند که پوست جوی که دست رنج مورچه‌ای است از دهان او بگیرد، نمی‌پذیرفت؛<sup>۳</sup> و در رعایت حقّ خالق چنان بود که او را به طمع بهشتش و از ترس آتشش عبادت نمی‌کرد، بلکه به جهت اهلیت او برای

۱. (اگر مرد مسلمانی از تأشّف بر این واقعه بمیرد، مورد ملامت نیست بلکه نزد من به این مرگ سزاوار است) نهج البلاغه، خطبه ۲۷؛ الکافی، ج ۵، ص ۵، باب فضل الجهاد، ح ۶.  
 ۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۹۲  
 ۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴

عبادت به بندگیش قیام می‌کرد.<sup>۱</sup>

پیغمبر اسلام همچنان که خود فرمود: انا اذیب الله و علیّ ادیبی<sup>۲</sup> بشریت را به تربیت چنین انسانی به کمال آدمیت رساند که صلابت میدان نبرد را - که تاریخ مانند آن صلابت را ندیده - با رقت قلبی که چهره افسرده یتیمی اشک او را جاری و ناله جگر سوز او را بلند می‌کند به هم آمیخته، و او را به آزادگی و حرّیتی رسانده که از قید تمام مصالح و منافع محدود دنیوی و نامحدود اخروی رسته، و تنها رشته عبودیت و بندگی خداوند عالم را - آن هم نه برای سود خود، بلکه برای اهلیت او - به گردن انداخته؛ و بین حرّیت و عبودیتی جمع کرده که مقصد نهایی از خلقت انسان و جهان است. چنان رضا و غضب خود را در رضا و غضب خالق خویش فانی کرده است که خوابیدن به جای رسول خدا ﷺ در لیلۃ المبیت<sup>۳</sup> و ضربت بهتر از عبادت ثقلین در روز

۱. عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۴۰۴

۲. مکارم الاخلاق، ص ۱۷

۳. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۸۲، ما جاء في إسلامه وسبقه، و ص ۳۱۰ في الآيات النازلة فيه؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۱؛ المناقب،

←

خندق<sup>۱</sup> گواه آن است.

آری باغبانی که در شوره زار جزیره العرب در ظرف چند سال محدود با آن همه ابتلا چنان امتی به وجود آورد و چنین شاه میوه‌ای از درخت آدمیت به دنیا نشان داد، می‌تواند بگوید: من بزرگترین باغبان بوستان انسانیتیم.

\*

← ص ۱۲۶؛ کشف الیقین، ص ۳۱؛ و مصادر دیگر خاصه.

مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳۱ و ص ۳۴۸؛ المستدرک علی

الصحيحین، ج ۳، ص ۱۳۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۰؛ شرح

نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۶۲؛ و مصادر دیگر عامه.

۱. عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۸۶؛ و رجوع شود به صفحه ۱۰۰

## مختصری از زندگانی امیرالمؤمنین

### علی بن ابی طالب علیه السلام

#### ولادت حضرت علی علیه السلام

در روز جمعه سیزدهم رجب سال سوم بعد از عام الفیل، در بیت الحرامی که خداوند متعال آن را قبله قرار داده است به دنیا آمد.

علی بن محمّد مالکی از علمای عامه می گوید: قبل از علی علیه السلام کسی در کعبه متولّد نشده بود، و این فضیلتی بود که پروردگار متعال - به جهت اجلال، و اعلام مرتبه و کرامت آن حضرت - به او تخصیص داد.<sup>۱</sup>

#### شهادت حضرت علی علیه السلام

در ماه رمضان سال چهل هجری، در سنّ شصت و سه سالگی به شهادت رسید.

---

۱. الفصول المهمة، ص ۳۰



در کافی روایت شده است :

اسید بن صفوان مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید: روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد، گریه شهر را به لرزه در آورد، و مردم مانند روز وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله دهشت زده شدند. مردی گریان و شتابان و انا لله و انا الیه راجعون گویان پیدا شد، و می گفت: امروز خلافت نبوت بریده گشت، تا به در خانه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن بود ایستاد و گفت:

خدایت رحمت کند ای ابوالحسن، تو در گرویدن به اسلام از همه مردم پیش تر، و در ایمان با اخلاص تر، و از نظر یقین محکم تر، و از خدا ترسان تر، و از همه مردم رنجکش تر، و رسول خدا صلی الله علیه و آله را حافظ تر، و نسبت به اصحابش امین تر بودی.

مناقب از همه برتر، و سوابقت از همه شریف تر، و درجات از همه رفیع تر، و به پیغمبر صلی الله علیه و آله از همه نزدیک تر، و از نظر روش و اخلاق و طریقه و کردار به آن حضرت شبیه تر، و مقامت شریف تر، و از همه نزدش گرامی تر بودی. پس خدا تو را از جانب اسلام و پیغمبر و مسلمین پاداش خیر دهد. توانا بودی هنگامی که اصحاب پیغمبر ناتوانی

کردند، و به میدان آمدی زمانی که خواری و زبونی از خود نشان دادند، و قیام کردی موقعی که سستی ورزیدند، و به روش رسول خدا عمل کردی، آنگاه که اصحابش آهنگ انحراف کردند، خلیفه بر حق او بودی بی چون و چرا، [و به نزاع برنخاستی] و در برابر زبونی منافقان و خشم کافران و بد آمدن حسودان و خواری فاسقان، ناتوانی نشان ندادی.

زمانی که همه سست شدند، تو به امر خلافت قیام کردی، و چون از سخن گفتن ناتوان شدند، سخن گفتی، و چون توقف کردند، در پرتو نور خدا گام برداشتی، آنگاه از تو پیروی کردند و هدایت یافتند. و تو از همه نرم گوتر و خدا را فرمانبردارتر [عاقبت اندیش تر] و کم سخن تر و درست گوی تر و بزرگ رأی تر و پردل تر، و با یقین بیشتر و کردار نیکوتر، و به امور آشناتر بودی.

به خدا سوگند تو در ابتدا و انتها رئیس و بزرگ دین بودی: ابتدا زمانی بود که مردم پراکنده شدند (بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله)، و انتها زمانی بود که سست شدند (بعد از قتل عثمان).

برای مؤمنان پدر مهربان بودی زمانی که تحت

است» و باز چنان بودی که فرمود: «از لحاظ بدن ضعیف و در انجام امر خدا قوی است»، نزد خدا فروتن و نزد خدا عظمت داشتی.

در روی زمین بزرگ و نزد مؤمنین شریف بودی، هیچکس را درباره تو راه عیب‌جویی نبود، و هیچ‌گونه بی‌نسبتی به تو راه خرده‌گیری نداشت [و کسی از تو طمع حق‌پوشی نداشت] و برای هیچکس نرمی و مجامله نداشتی، هر ناتوان و زبونی نزد تو توانا و عزیز بود تا حقش را برایش بستانی، و هر توانای عزیز نزد ناتوان و زبون بود تا حق را از او بستانی، و در این موضوع خویش و بیگانه نزدت برابر بود، شأن و شخصیت حق و راستی و مدارا بود.

گفتارت حکمت و ثابت، و فرمانت خویشتن‌داری و دور‌اندیشی، و رأیت دانش و تصمیم‌بود نسبت به هر چه کردی.

هر آینه راه راست روشن‌گشت و امر مشکل‌آسان شد و آتش‌ها خاموش‌گشت، و دین به وسیله تو راست شد، و اسلام قوت یافت و امر خدا ظاهر شد، اگر چه کافران دوست نداشتند؛ اسلام و اهل ایمان از برکت تو پابرجا شد، و بسیار بسیار پیشی‌گرفتی و

سرپرستی تو در آمدند، بارهای گرانی را که آنها از کشیدنش ناتوان شدند به دوش‌گرفتی، و آنچه [را از امور دین] تباہ ساختند محافظت نمودی، و آنچه [را از احکام و شرایع] رها کردند، رعایت فرمودی، و زمانی که زبونی کردند [و به‌گرد آوردن دنیا حریص شدند] دامن به کمر زدی.

بلندی‌گرفتی زمانی که بی‌تابی کردند، و صبر نمودی زمانی که شتاب کردند، و هر خونی را که می‌خواستند تو‌گرفتی (برای مسلمین از کفار خونخواهی کردی)، از برکت تو به خیراتی رسیدند که گمانش را نداشتند، بر کافران عذابی ریزان و رباینده، و برای مؤمنان پشتیبان و سنگر بودی، به خدا سوگند همراه نعمتهای خلافت آفریده شدی، و به عطایش (یعنی عطاء الهی) کامیاب‌گشتی، و سوابقش را احراز کردی، و فضایلش را به دست آوردی، شمشیر حجت و دلیلت‌گند نبود، و دلت منحرف‌نگشت، و بصیرت ضعیف نشد، هراسان‌نگشتی و سقوط نکردی.

تو مانند کوه بودی که طوفان آن را نجبناند، و همچنان بودی که پیغمبر ﷺ فرمود: «در رفاقت و دارایی خویش امانت‌نگهدارترین مردم

آن شهاب است - روز عزای امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه به پا خاست، و حمد و ثنای خدا گفت، و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد، سپس فرمود:

ای مردم در این شب مردی وفات کرد که پیشینیان بر او سبقت نگرفتند و پسینیان به او نرسند، او

← و ۸۲، ج ۵، ص ۳۹۱ و ۳۹۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱ و ۳۲۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷، وفي التلخیص ایضاً و ص ۳۸۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۵ و ۱۸۲ و... و ۲۰۱؛ المعیار والموازنة، ص ۱۵۱ و ۲۰۶ و ۳۲۳؛ مصنف ابن أبي شيبة، ج ۷، ص ۵۱۲؛ بغية الباحث، ص ۲۹۷؛ السنن الكبرى للنسائي، ج ۵، ص ۵۰ و ۸۱ و ۹۵ و ۱۴۵ و...؛ خصائص أمير المؤمنين علیه السلام، ص ۱۱۸ و...؛ مسند أبي يعلى، ج ۲، ص ۳۹۵؛ المعجم الأوسط، ج ۲، ص ۳۴۷، ج ۴، ص ۳۲۵، ج ۵، ص ۲۴۳، ج ۶، ص ۱۰ و ۲۳۸ و ۳۲۷؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۳۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۵۰، ج ۳، ص ۱۸۱، ج ۶، ص ۳۶۹؛ و مصادر دیگر بسیار از عامه. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۰۹، باب ۱۵۶، ح ۱۲؛ الخصال، ص ۳۲۰ و ۵۵۱ و ۵۷۵؛ الأمالي للصدوق، ص ۷۴؛ المجلس السادس، ح ۵، و ص ۱۱۲ و ۱۸۷ و ۵۲۴ و ۵۶۰ و ۵۷۵ و ۶۵۲؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۰ و ۲۵۸ و ۲۶۳ و ۶۶۹؛ معاني الأخبار، ص ۱۲۴؛ كفاية الأثر، ص ۳۸ و ۱۰۰ و ۱۰۲ و ۱۲۴ و ۱۴۴؛ روضة الواعظین، ص ۹۸ و ۱۵۷؛ الأمالي للمفيد، ص ۲۳؛ مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۵۴۳، و ج ۲، ص ۲۲۲؛ و مصادر دیگر بسیار از خاصه.

جانشینان خود را به رنج بسیار افکندی (زیرا هر چه بکوشند تا از تو پیروی کنند نتوانند)؛ تو بزرگتر از آنی که مصیبت با گریه جبران شود، مرگ تو در آسمان بزرگ جلوه کرد و مصیبت تو مردم را خرد کرد، فاتا لله و اتا اليه راجعون؛ ما به قضای خدا راضی و نسبت به فرمانش تسلیم هستیم، به خدا سوگند مسلمین هرگز کسی را مانند تو از دست ندهند، تو برای مؤمنین پناه و سنگر و مانند کوه پا برجا بودی، و بر کافران خشونت و خشم بودی، خدا تو را به پیغمبرش برساند و ما را از اجرت محروم نسازد و بعد از تو گمراه نگرداند.

مردم همه خاموش بودند تا سخنش تمام شد، او گریست و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گریستند، سپس هر چه جستند او را نیافتند.<sup>۱</sup>

و در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است: امام حسن مجتبی علیه السلام - کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را سید شباب اهل الجنة لقب داد،<sup>۲</sup> که عیسی بن مریم در زمره

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۴، باب مولد امیرالمؤمنین علیه السلام، ح ۴

۲. فضائل الصحابة، ص ۵۸ و ۷۶؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۳ و ۶۲ و ۶۴

گفت: مرا از این امر معاف کن یا امیرالمؤمنین .  
 معاویه گفت: معاف نمی‌کنم .  
 گفت: بنابراین چاره‌ای نیست؛

او بعید المدی - دوررس از مردم - بود، او شدید القوی بود، کلام فصل - قاطع - می‌گفت، و حکم به عدل می‌نمود، علم از جوانب او فوران می‌کرد، و حکمت از نواحی او آشکار بود، از دنیا و رونق آن بی‌زار، و به شب و تاریکی آن مأنوس؛ به خدا سوگند او بسیار اشک ریز، و بسیار در تفکر بود، کف دست خود برمی‌گرداند - کنایه از حالت تفکر و حزن - و با خود گفتگو می‌کرد؛ از لباس به کم آن، و از طعام به غلیظ و بدون خورشت آن بسنده می‌کرد؛ به خدا سوگند همانند یکی از ما بود، هنگامی که پیش او می‌رفتیم نزدیک ما می‌شد، و هر زمان که از او درخواست می‌کردیم جواب ما را می‌داد، و با این که به ما نزدیک بود و مقرب نزد ما بود از هیبتی که داشت با او سخن نمی‌گفتیم؛ اگر تبسم می‌نمود همچون لؤلؤ منظوم (به رشته کشیده شده) بود، اهل دین را تنظیم می‌نمود، و مساکین را دوست می‌داشت. افراد قوی در امر باطل خود به او طمع

پرچم‌دار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود که جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپش بودند؛ از میدان بر نمی‌گشت جز این که خدا به او فتح و پیروزی می‌داد؛ به خدا که او از مال سفید و سرخ دنیا جز هفتصد درهم که آن هم از عطایش زیاد آمده بود باقی نگذاشت و می‌خواست با آن پول خدمتگزاری برای خانواده‌اش بخرد، به خدا که او در شبی وفات کرد که یوشع بن نون وصی موسی وفات کرد، و همان شبی که عیسی بن مریم به آسمان بالا رفت، و همان شبی که قرآن فرود آمد.<sup>۱</sup>

کسی که سرآمد گذشتگان است، و آیندگان به گرد او نمی‌رسند، نه تنها پیشوای مسلمین، بلکه امام اولین و آخرین است.

### عبادت حضرت علی (علیه السلام)

عابدترین اهل زمان خود بود، عامه و خاصه نقل کردند: که ضرار بن ضمره کنانی بر معاویه وارد شد، معاویه به او گفت: علی را برایم وصف نما.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۵۷

حضرت امام محمد باقر علیه السلام بر پدر خود امام زین العابدین علیه السلام وارد شد، از عبادت به حدی رسیده بود که هیچ کس به آن نرسیده بود، هر آینه رنگ او از شب زنده داری زرد، و دو چشم او از گریه سرخ شده بود؛ پیشانی آن حضرت پینه بسته بود، و بینی اش از سجود ساییده شده بود، و دو ساق و قدم آن حضرت از ایستادن در نماز ورم کرده بود.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

پس چنین پدر خود را دیدم و نتوانستم جلوی گریه خود را بگیرم، و بر او گریه کردم، و پدرم در حال تفکر بود؛ بعد از گذشت زمانی از وارد شدن من، به من التفات فرمود، و گفت:

پسرم بعضی از آن نامه های مشتمل بر عبادت علی بن ابی طالب را به من بده، پس من به او دادم، و حضرت

← لابن أبي الحديد، ج ۱۸، ص ۲۲۵؛ نظم در السمتین، ص ۱۳۵؛ الإستیعاب لابن عبد البر، ج ۳، ص ۱۱۰۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۴، ص ۴۰۱؛ ینابیع المودّة، ج ۲، ص ۱۸۹؛ و مصادر دیگر عامه.

خصائص الأئمة، ص ۷۰؛ مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۵۲؛ شرح الأخبار، ج ۲، ص ۳۹۱؛ کنز الفوائد، ص ۲۷۰؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۷۶؛ العمدة، ص ۱۶ بتفاوت یسیر؛ و مصادر دیگر خاصه.

نداشتند، و افراد ضعیف از عدل او مأیوس نبودند. خدا را شاهد می گیرم که در بعضی حالات، در حالی که شب پرده های تاریکی خود را افکنده، و شب ستارگان خود را غارت نموده بود، او را می دیدم که به سوی محراب خود می رود در حالی که محاسن خود را گرفته، و همچون مار گزیده به خود می پیچید، و همچون گریه حزین گریه می نمود؛ گویا الآن می شنوم که می گوید: یا ربنا یا ربنا، به سوی خدا تضرع می نمود، سپس به دنیا می گفت: به من طمع داری، به من مشتاق شدی؟ دور باد! دور باد! غیر از من را مغرور کن و گول بزن، هر آینه از تو سه مرتبه دور شدم (تو را سه طلاقه کردم) پس عمر و زمان تو کوتاه، و مجلس تو کوچک، و خطر و اهمّیت تو کم است، آه! آه! از کمی توشه و دوری مسافت و وحشت راه.

پس اشک های معاویه بر ریشش جاری شد، و نتوانست خود را نگهدارد، و با آستین خود آنها را خشک می نمود، و مردم از گریه گلوگیر شدند.

پس معاویه گفت: آری، اینچنین بود ابو الحسن علیه السلام.<sup>۱</sup>

۱. حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۸۴؛ ذخائر العقبی، ص ۱۰۰؛ شرح نهج البلاغة ←

آن برای پروردگار، در بیان منزلت علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله کافی است.<sup>۱</sup>  
او کسی است که در غزوه اُحد، ندا داده شد که فتوت منحصر به اوست: لافتی الآ علی لاسیف الآ ذوالفقار.<sup>۲</sup>

۱. مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۸۴؛ المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۲۲۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۰۷؛ جامع البیان، ج ۹، ص ۲۷۱؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۷۵؛ زاد المسیر، ج ۳، ص ۲۲۶؛ و مصادر دیگر عامه.
- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۲؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۱۳؛ تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۲۸۷؛ مناقب آل ابي طالب، ج ۱، ص ۱۸۹؛ و مصادر دیگر خاصه.
۲. شرح نهج البلاغة لابن ابي الحديد، ج ۱، ص ۲۹، و ج ۲، ص ۲۱۱، و ج ۷، ص ۲۱۹، و ج ۱۰، ص ۱۸۲، و ج ۱۱، ص ۲۱۷، و ج ۱۳، ص ۲۹۳، و ج ۱۴، ص ۲۵۱؛ نظم درالسمطين، ص ۱۲۰؛ كنز العمال، ج ۵، ص ۷۲۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۹، ص ۲۰۱، و ج ۴۲، ص ۷۱؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۹۷؛ البداية والنهاية، ج ۴، ص ۵۴، و ج ۶، ص ۶، و ج ۷، ص ۲۵۰ و ۲۹۳ و ۳۷۲؛ کتاب الهواتف، ص ۲۲؛ عون المعبود، ج ۱۰، ص ۲۶۴؛ المعیار والموازنة، ص ۹۱ و ۱۴۸؛ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۴۰ و ۴۳۴، و ج ۲، ص ۲۹۱؛ و موارد دیگر این کتاب؛ و جزء اول آورده است تحفة الأحوزي، ج ۶، ص ۱۸۲؛ فیض القدير، ج ۶، ص ۵۵۳؛ و مصادر دیگر عامه.
- الکافی، ج ۸، ص ۱۱۰؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۰، باب ۱۲۹، ح ۲ مناقب امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۴۹۵، و ج ۲، ص ۵۳۶؛ شرح الأخبار، ج ۲، ص ۱۹۲ و ۳۸۱؛ العمدة، ص ۳۸۲؛ تفسیر فرات الکوفي، ص ۹۵؛ و مصادر دیگر خاصه.

کمی از آن قرائت فرمود، و با بی تابی آنها را گذاشت، و فرمود: چه کسی بر عبادت علی بن ابی طالب قدرت دارد؟!<sup>۱</sup>

### شجاعت آن حضرت علیه السلام

شجاعت آن حضرت روشن تر از خورشید است، او کسی است که در غزوه بدر، سی و شش نفر از دلاوران مشرکین را کشت<sup>۲</sup>؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشتی از ریگ های صحرا را از دست او گرفت و به صورت مشرکین پرتاب نمود، و فرمود: شاهت الوجوه (مسخ و فاسد شود صورتهای)، پس این آیه نازل شد: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾<sup>۳</sup>، گرفتن ریگها از دست علی علیه السلام و نفی کردن پروردگار پرتاب آنها را از رسول خدا، و اثبات کردن

۱. مناقب آل ابي طالب، ج ۴، ص ۱۹۴؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۲؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۱۸؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۹۱؛ كشف الغمة، ج ۲، ص ۲۹۷؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۸۷؛ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۴۴۶.
۲. ینابیع المودة، ج ۱، ص ۴۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۶۵؛ و مصادر دیگر.
۳. سورة انفال، آیه ۱۷ [و (ای رسول) چون تو تیر افکندی نه تو بلکه خدا افکند]

وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ﴿١﴾، و درى را که بیست نفر می‌کنند و هفتاد نفر انتقالش می‌دادند، به تنهایی از جا کند و انتقالش داد، و عامّه و خاصّه، مخالف و مؤالف (موافق) اعتراف کردند، که این کار با قوه جسدانی ممکن نیست.<sup>۲</sup> فخر رازی بزرگ عالم عامّه در این موضوع می‌گوید:

سرّ مطلب این بود که حضرت علی علیه السلام در آن هنگام نظرش از عالم اجساد و ماده قطع شد، و ملائکه انوار عالم کبریا را بر او اشراق نمودند، سپس روحش قوت گرفته، و همانند جواهر ارواح ملکی شده، و پرتوهای عالم قدس و عظمت در او ظاهر گشته است، و البتّه در این صورت قدرتی برای او حاصل

او کسی است که به مبارزاتش در غزوه خندق، تمام ایمان در مقابل کفر بروز نمود؛ و در برتری مبارزه او همین بس که از تمام اعمال امت تا روز قیامت افضل و برتر است،<sup>۱</sup> و چون این امت بهترین امتی است که آمده است،<sup>۲</sup> عمل آن حضرت که افضل از اعمال این امت است افضل از اعمال جمیع امته خواهد بود.

اوست که فاتح خیبر است بعد از آن که اولی و دومی ناکام برگشتند، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مورد آن حضرت حدیث رأیت را فرمودند<sup>۳</sup>، و بدین وسیله تفسیر قول خداوند متعال روشن شد که فرمود: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ

۱. رجوع شود به صفحه ۱۰۰

۲. اشاره به آیه ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ سورة آل عمران، آیه ۱۱۰

۳. (هر آینه پرچم را فردا به مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست داشته، و خدا و رسول خدا او را دوست دارند؛ به دست او پیروزی حاصل خواهد شد، و از جنگ فرار نمی‌کند.) الثقات لابن حبان، ج ۲، ص ۱۲؛ السنن الكبرى للنسائی، ج ۵، ص ۱۴۵؛ خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۱۱۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۸۹ و ۹۰؛ و با تفاوتی در مصادر دیگر عامه که در صفحه ۶۱ ذکر شد.

شرح الأخبار، ج ۱، ص ۳۰۲؛ الأربعون حديثاً، ص ۵۶؛ و با تفاوتی در مصادر دیگر خاصه که در صفحه ۶۱ ذکر شد.

۱. سورة مائده، آیه ۵۴ (پس به زودی خداوند قومی را که دوست دارد، و آنها نیز خداوند را دوست دارند، و نسبت به مؤمنان فروتن و نسبت به کافران سرافرازند، برمی‌انگیزد که در راه خدا جهاد می‌کنند، و از نکوهش و ملامت احدی باک ندارند)

۲. شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد، ج ۵، ص ۷، ج ۲۰، ص ۳۱۶؛ و مصادر دیگر عامه.

الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۴۲؛ الأملی للصدوق، ص ۶۰۴؛ روضة الواعظین، ص ۱۲۷؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۲۳۹؛ و مصادر دیگر خاصه.

شده، که بتواند کاری انجام دهد که دیگران از آن عاجزند.<sup>۱</sup> و اوست کسی که شب به جای پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله خوابید، و جان خود را به خدا فروخت، خوابیدنی که نشان دهنده علو شأن او است، پس جبرئیل امین وحی خدا نزد سر آن حضرت، و میکائیل امین خزائن ارزاق خدا نزد پای آن حضرت ایستادند، و جبرئیل ندا داد: **بِخِّ بِخٍّ مِنْ مِثْلِكَ يَا ابْنَ ابِي طَالِبٍ يَا هَاهِي اللَّهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ**،<sup>۲</sup> آفرین! آفرین! کیست مثل تو ای پسر ابی طالب، خداوند متعال به تو بر ملائکه مباحات و افتخار می‌کند، و خداوند متعال در شأن آن معامله، این آیه را نازل فرمود: **﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾**<sup>۳</sup> این شجاعتِ صغرای حضرت است، اما شجاعتِ کبری و غلبه بر نفس و هوی، مطلبی است که قلم و بیان از تحریر آن عاجزند.

### کرم آن حضرت علیه السلام

او کسی بود که مالکِ گنج‌های قیصر (کسری) و خزائن بلاد و کشورها بود، ولی افطارش به نان جو و نمک بود؛<sup>۱</sup> بادست خود درختان خرماي قومی از یهود را آبیاری می‌کرد، و اجرت و مزد آن را صدقه می‌داد، و برشکم خود سنگ می‌بست.<sup>۲</sup>

او کسی است که چهار درهم به دست آورد، پس یک درهم را شبانه انفاق کرد، دیگری را روزانه، یکی را مخفیانه، و دیگری را آشکار، پس در شأن او نازل شد: **﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً﴾**<sup>۳</sup>.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۷۲

۲. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴۴

۳. سورة بقره، آیه ۲۷۴ (آنان که اموال خود را در شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می‌نمایند)

مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۳۳۴؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱، ص ۲۱، و ج ۱۳، ص ۲۷۶؛ نظم درر السمطين، ص ۹۰؛ معانی القرآن، ج ۱، ص ۳۰۴؛ اسباب النزول للواحدي، ص ۵۸؛ شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۱۴۰ و...؛ زاد المسير، ج ۱، ص ۲۸۶؛ تفسير ابن كثير، ج ۱، ص ۳۳۳؛ البرهان للزركشي، ج ۱، ص ۱۵۹؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۶۳؛ تفسير الثعالبي، ج ۱، ص ۵۳۴؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۵۸؛ اسد

۱. التفسير الكبير، ج ۲۱، ص ۹۱

۲. اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۵؛ ينابيع المودة، ج ۱، ص ۲۷۴؛ شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۱۲۳؛ تاريخ يعقوبي، ج ۲، ص ۳۹؛ و مصادر دیگر عامه.

المستترشد، ص ۳۶۱ و ۴۳۴؛ الأمالي للطوسي، ص ۴۶۹؛ المجلس السادس والعشرون، ح ۳۷؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۶۰؛ و مصادر دیگر خاصه.

۳. سورة بقره، آیه ۲۰۷ (و بعضی از مردمان هستند که از جان خود در راه رضای خدا درگذرند، و خدا دوستدار و رؤوف به بندگان است)



وَضُحَاهَا \* وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا <sup>۱</sup> متجلی خواهد بود .

- اگر فاقد مقامات باشد، ظلمات و تاریکی جانشین نور و روشنایی گشته، و جای هدایت، ضلال و گمراهی خواهد نشست: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ﴾ <sup>۲</sup> .

لذا اثبات خلافت حضرت علی علیه السلام برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نفی خلافت از غیر آن حضرت محتاج به دلیل و برهان نیست . ولی با وجود این، اگر چه در بحث امامت، بیان شرایط امامت روشن ساخت که مصداق منحصر به فرد برای جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است، در این بحث به وجوه دیگری امامت و خلافت بلافصل آن حضرت را اثبات می‌کنیم .

دو قضیه در این بحث مورد نظر است :

- ثبوت خلافت حضرت علی علیه السلام برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

- نفی خلافت از غیر آن حضرت

۱. سوره شمس، آیه ۱-۲ (قسم به آفتاب و تابش آن هنگام بلندیش، قسم به ماه که پیرو آفتاب است)
۲. سوره رعد، آیه ۱۶ (بگو ای پیغمبر! آیا کور و بینا برابرند، یا تاریکی‌ها و نور مساویند)

## فصاحت و بلاغت آن حضرت علیه السلام

فصاحت و بلاغت آن حضرت در خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار و دعاها و دعاهای آن حضرت تجلی کرده است، و بزرگان حکمت و فصاحت از آوردن مانند آن، چه از جهت هیئت و چه از جهت ماده، عاجز شده‌اند .

## امامت آن حضرت علیه السلام

جانشین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، یا باید کسی باشد که دارای این مقامات مذکوره است، یا کسی که فاقد آنها است .  
- اگر جانشین دارای آن مقامات باشد، فرموده پروردگار متعال که می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾ <sup>۱</sup> محقق شده، و آیه: ﴿وَالشَّمْسُ

← الغابة، ج ۴، ص ۲۵؛ و مصادر دیگر عامه .

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۲، باب ۳۱، ح ۲۵۵؛ روضة الواعظین، ص ۱۰۵ و ۳۸۳؛ مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۸۶؛ شرح الأخبار، ج ۲، ص ۳۴۶؛ الفصول المختارة، ص ۱۴۰؛ الإختصاص، ص ۱۵۰؛ العمدة، ص ۳۴۹؛ و مصادر دیگر خاصه .  
۱. سوره هود، آیه ۱۷ (آیا پیغمبری که از جانب خدا دلیل روشن دارد و گواهی از او دارد...)

و هر دو قضیه برای هر مسلمان از قضایایی است که نیاز به استدلال ندارد، بلکه فقط نیاز به تذکر و یادآوری اموری است که تصور آنها ملازم با تصدیق این دو قضیه است.

امر اول: خلیفه جانشین مستخلف عنه است، به جای او می‌نشیند، و بدل از او خواهد بود؛ و حقیقت خلافت اقتضا دارد که خلیفه به تمام آنچه مستخلف عنه انجام می‌داد، قیام کند، و آنچه که از او انتظار می‌رفت، به وسیله خلیفه برآورده شود؛ یعنی باید به وسیله خلیفه خلأ فقدان مستخلف عنه جبران شود.

بنابراین باید بین خلیفه و مستخلف عنه تناسب خاصی باشد، که با وجود آن تناسب خلافت محقق است، و با نبود آن، خلافت منتفی است؛ بدین جهت معقول نیست که ظلمت و تاریکی خلیفه و بدل نور گردد، یا جاهل و نادان جانشین عالم و دانا گردد، یا فاقد بدل واجد باشد، ...

امر دوم: باید تأمل شود که مستخلف عنه، یعنی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) چه کسی است، و از آن وجود مقدس، برای امت چه انتظاری است؟

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) انسان کاملی است که در تمام آنچه خداوند متعال از کمالات علمی و عملی و آیات تشریحی

و تکوینی به ایشان عطا فرموده، برتر از همه انبیا و مرسلین است؛ و غرض از بعثت آن حضرت به فعلیت رسیدن استعداد کمالاتی است که برای انسان است؛ رسیدن به مقاماتی از فضایل که ملأ اعلی به آن غبطه می‌خورد، و خداوند متعال به آن بر ملائکه مباحات و افتخار می‌نماید، غرض احقاق حق، و اعطای حق هر صاحب حقی است، و به پاداشتن مردم به قسط و عدل به آنچه پروردگار متعال از قرآن و میزان فرو فرستاده است: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ \* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۱</sup>، ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۲</sup>.

امر سوم: همانطور که گفته شد، خلیفه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) باید نمونه عالی شخصیت آن حضرت در علم و عمل و خلق

۱. سوره مائده، آیه ۱۵ و ۱۶ (هر آینه از جانب خداوند نور و کتاب آشکار آمد، که خداوند به آن هر کس را که از پی رضا و خشنودی او راه سلامت یوید، هدایت نماید، و آنان را به اذن خداوند از تاریکیها به نور خارج نماید، و به راه راست هدایت نماید)

۲. سوره حدید، آیه ۲۵ (هر آینه ما رسولان خود را با دلیل‌ها فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان را نازل کردیم تا مردم به قسط و عدل قیام کنند)

محقق شده، و هدف از بعثت به وقوع می پیوندد: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾<sup>۱</sup>.

و اگر چه نبوت به بعثت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله تمام می شود، ولی غرض از نبوت که تزکیه امت و تعلیم کتاب و حکمت است تا روز قیامت باقی خواهد ماند، و این مهم تنها به قیام کسی که دارای خصوصیت موجود در مفهوم خلافت است - و بیان شد - محقق می شود.

امر چهارم: آیا مصداق خلیفه حضرت رسول صلی الله علیه و آله، بعد از آن حضرت، علی بن ابی طالب ع است یا غیر از او؟ اگر حضرت علی ع باشد، پس او کسی است که فضایل نبی اکرم صلی الله علیه و آله در او تجلی پیدا کرده است؛ و هر چند به گوشه ای از آن فضایل آن حضرت اشاره کرده ایم، در اینجا به بعضی دیگر از آن دریای فضائل اشاره می کنیم:

او کسی است که اجماع و سنت قائم است که او وارث علم نبی اکرم صلی الله علیه و آله است:

۱. سوره انعام، آیه ۲ (او است که در مردم امتی (که خواندن و نوشتن نمی دانند) پیغمبری از خودشان فرستاد تا آیات خدا را بر آنها تلاوت کند، و آنان را تزکیه نماید، و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد)

باشد، تا خلأ وجود آن حضرت را در تعلیم و تربیت انسان، و تلاوت آیات خداوند پر کند؛ او باید در تنزیل آیات و تأویل آنها، ظاهر و باطن، محکم و متشابه، عام و خاص، و ناسخ و منسوخ آیات راهنمای مردم باشد؛ و اسرار پنهان آیات، و جواهر مخزون در حروف مقطعه اول سور قرآن را بیان کند.

و در یک کلمه: خلیفه حضرت رسول صلی الله علیه و آله باید کسی باشد که دارای علم کتابی باشد که در آن تفصیل هر چیزی است: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾<sup>۱</sup>، و متکفل تزکیه مردم از وسوسه های شیطانی، و هواهای نفسانی، و رذایل خلقی و عملی باشد، تا عقول مردم با تصفیه از کدورات، مستعد دریافت انوار کتابی شوند که غیر از پاکیزگان کسی به آن نمی رسد؛ در نتیجه نفوس مردم، خزائن جواهر حکمتی شود که خداوند متعال آن را به هر کس که بخواهد می دهد. آری، اگر خلیفه، جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آنچه از آن وجود مقدس از تعلیم و تربیت امت انتظار می رود، باشد، آنگاه غرض از خانمیت رسالت، و ابدیت شریعت

۱. سوره انعام، آیه ۳۸ (و ما در کتاب از چیزی فروگذار نکردیم)

حدیث انا مدینة العلم از جهت سند بی نیاز از بحث است، زیرا این حدیث اگر متواتر لفظی و معنوی نباشد قطعاً متواتر اجمالی است.

و دلالت حدیث روشن است، که باب مدینة علم رسول صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام است، پس هر شخص - هر کس که باشد - نمی تواند به این مدینه وارد شود الا از این باب.

- اما اجماع را حاکم نیشابوری در مستدرک نقل می کند: «... پس به این ظاهر شد اجماع بر این که علی وارث علم نبی صلی الله علیه و آله و سلم است نه کسان دیگر»<sup>۱</sup>.

- اما از سنت فقط اکتفا می کنیم به کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: انا مدینة العلم و علی بابها،<sup>۲</sup> و فرمود: انا دار الحکمة و علی بابها.<sup>۳</sup>

← ج ۱۰، ص ۱۵۵؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۴۱۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۷۸؛ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۱۸، و ج ۲، ص ۹۰ و ۳۹۳؛ فیض القدير، ج ۳، ص ۶۰؛ و مصادر دیگر عامه. الأما لي للشيخ الصدوق، ص ۴۳۴؛ العمدة، ۲۹۵؛ و مصادر دیگر خاصه. و به لفظ انا مدینة الحکمة و علی بابها، و قریب به آن، در مصادر بسیاری از عامه و خاصه موجود است:

فیض القدير، ج ۳، ص ۶۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۷۸؛ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۹۰؛ و مصادر دیگر عامه.

روضۃ الواعظین، ص ۱۰۳ و ۱۱۹؛ الأما لي للصدوق، ص ۱۸۸، المجلس السادس والعشرون، ح ۸، و ص ۳۴۲، المجلس الخامس والأربعون، ح ۱۸، و ص ۴۷۲، المجلس الحادي والستون، ح ۱۱، و ص ۶۱۹، المجلس التاسع والسبعون، ح ۱؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۴۱؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۸۹؛ الأما لي للطوسي، ص ۴۳۱، المجلس الخامس عشر، ح ۲۱، و ص ۴۸۳، المجلس السابع عشر، ح ۲۴؛ عوالي اللئالي، ج ۴، ص ۱۲۳؛ و مصادر دیگر خاصه.

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶  
 ۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶؛ المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۵۵؛ الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۱۶؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۷، ص ۲۱۹؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۴۱۵؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۸؛ فیض القدير، ج ۱، ص ۴۹، و ج ۳، ص ۶۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۰۴... و ۴۳۲؛ مفردات الراغب، ص ۶۴؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۷۸... و مصادر دیگر عامه.  
 عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۶، باب ۳۱، ح ۲۹۸؛ الخصال للشيخ الصدوق، ص ۵۷۴؛ الأما لي للشيخ الصدوق، ص ۴۲۵ و ۶۵۵؛ تفسیر فرات الکوفي، ص ۶۴؛ التوحید، ص ۳۰۷؛ تحف العقول، ص ۴۳۰؛ مناقب أمير المؤمنين علیه السلام، ج ۲، ص ۵۵۸؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۸۹؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۳۳؛ الإختصاص، ص ۲۳۸؛ الأما لي للمفيد، ص ۷۷؛ کنز الفوائد، ص ۱۴۹؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۲؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۴۵ و ۵۶۵؛ و مصادر دیگر خاصه.

۳. حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۴؛ ذخائر العقبی، ص ۷۷؛ تحفة الأحوذی،

به نطق علی علیه السلام در این شهر علم باز، و به سکوت او این در بسته می شود.

آیا علمی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله مدینه آن و علی علیه السلام باب آن است چه علمی است؟

این همان علمی است که حضرت آدم به آن استحقاق خلیفه شدن خداوند را در زمین پیدا کرد: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ\* وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ\* ۱.

بلکه خداوند متعال علاوه بر تعلیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنچه بر حضرت آدم و غیر او از پیغمبران نازل فرموده، او

را به مقتضای خاتمیت، به علوم دیگری نیز مختص گردانیده است.

خداوند متعال در شأن علمی که به کلیم خود موسی تعلیم فرموده است می فرماید: ﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَوْحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ۱﴾، ولی نسبت به علمی که به حبیب خود حضرت خاتم تعلیم فرموده می فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ ۲﴾.

اما حدیث انا دار الحکمه [مدینه الحکمه] و علی بابها را عده ای از اصحاب حدیث، مثل ترمذی در صحیح خود<sup>۳</sup>، و خطیب بغدادی در تاریخ<sup>۴</sup> و دیگران نقل کرده اند.

و دلالت این حدیث نیز واضح است که: به دار و خانه حکمت نمی توان داخل شد مگر از باب آن، و حکمتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مدینه آن و امیرالمؤمنین علیه السلام باب آن است، حکمت مطلقه ای است که خداوند متعال در قرآن

۱. سوره بقره، آیه ۳۰ و ۳۱ (به یاد آر آنگاه را که پروردگارت به ملائکه فرمود همانا من در زمین خلیفه ای قرار دهم، ملائکه گفتند آیا کسی را قرار می دهی که در زمین فساد کند، و خونها را بریزد، و حال آن که ما خود تو را تسبیح و تقدیس می کنیم، خدا فرمود: هر آینه من می دانم آنچه را شما نمی دانید. و خداوند تمام اسماء را به آدم آموخت، آنگاه حقائق آن اسماء را بر ملائکه عرضه داشت، پس فرمود: خیر دهید مرا به اسماء اینان اگر راست می گوئید)

۱. سوره اعراف، آیه ۱۴۵ (و در الواح (تورات) از هر موضوعی برای موسی نوشتیم)

۲. سوره نحل، آیه ۸۹ (و فرود فرستادیم کتاب (قرآن) را بر تو که آشکار کننده و بیان هر چیزی است)

۳. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰، رقم ۳۸۰۷

۴. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۰۴ (در تاریخ بغداد انا مدینه الحکمه است)

هر جهت - انسان کامل مطلق است، و مقتضای برهان این است که آنچه در انسان از استعداد های کمال علمی و عملی نهاده شده، در فرد کاملی که کامل تر از او نیست به فعلیت برسد، و خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾<sup>۱</sup>.

پس آنچه را که خداوند علی عظیم - که حدی برای عظمت او نیست - عظیم و بزرگ بشمارد، بزرگتر از آن خواهد بود که عقول مردم به درک حد عظمت آن برسند؛ و علی علیه السلام باب این علم و حکمت است، و در یک کلمه: از سوی دیگر باب علم خاتم، باب علم عالم است. عامه و خاصه اتفاق دارند که حضرت علی علیه السلام فرمود: سلوئی قبل ان تنقدونی<sup>۲</sup>، از من بپرسید قبل از آن که مرا از

۱. سورة نساء، آیه ۱۱۳ (و خداوند فرو فرستاد بر تو کتابی (قرآن) و حکمت را، و آنچه را که نمی دانستی به تو آموخت، و فضل خداوند بر تو عظیم و بزرگ است)

۲. نهج البلاغة، کلام ۱۸۹؛ بصائر الدرجات، ص ۲۸۶، الجزء السادس، باب ۲ في الأئمة عليهم السلام أنهم يعرفون علم المنايا والبلايا...؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۳۸، و ج ۲، ص ۱۰۵؛ کامل الزیارات، ص ۱۵۵، باب ۲۳،

مجید، مطلق آن حکمت را خیر بسیار شمرده و هر کس را که بخواهد مورد آن قرار داده است: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾<sup>۱</sup>، و حال آن که تمام متاع دنیا با زینت آسمان آن به ستارگان و خورشید و ماهها، و سیاره های محیر العقول را، قلیل شمرده است: ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾<sup>۲</sup>.

آری، مبدأ این حکمت خداوند علی عظیم، و محل تجلی آن قرآن عظیم است: ﴿الرَّكِتُبُ أَحْكَمَتْ آيَتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾<sup>۳</sup>. و هر کس دنبال این حکمت باشد - که گمشده هر مؤمن، و مطلب و مقصود هر انسان است - به جز از طریق و راه علی بن ابیطالب علیه السلام نمی تواند به آن برسد.

مخفی نیست که عظمت علم و حکمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فوق آن است که عقول مردم آن را ادراک کنند، چون او - از

۱. سورة بقره، آیه ۲۶۹ (خداوند حکمت را به هر کس بخواهد عطا می کند، و هر کس حکمت به او داده شود هر آینه خیر بسیاری به او داده شده است)  
۲. سورة نساء، آیه ۷۷ (بگو ای پیغمبر متاع دنیا کم است)  
۳. سورة هود، آیه ۱ (آلر، این قرآن کتابی است از جانب خداوند حکیم و خبیر آگاه با آیات محکم، پس بسیار روشن بیان گردیده است)

راه بزرگ، و عالم به آنچه در صحف گذشتگان بوده، و قائم به تأویل و ذکر و یادآوری مردم، متعلق به اسباب هدایت، و تارک جور و اذیت؛ او دوری کننده از راه‌های پستی، و بهترین کسی است که ایمان آورد و پرهیزکار شد، و سید و سرور کسانی که پیراهن و ردای [ امامت ] را پوشیدند، و افضل کسانی است که حج به جا آورده، و سعی نموده‌اند، و باگذشت‌ترین شخصی است که به عدل رفتار کرد و مساوات برقرار نمود...<sup>۱</sup>

عایشه گفت: علی اعلم مردم است به سنت.<sup>۲</sup>

عمر بن الخطاب گفت: به خدا پناه می‌برم از معضله و مشکله‌ای که ابوالحسن - حضرت علی علیه السلام - برای حل آن

۱. المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۲۳۹؛ و با تفاوتی در مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۵۹؛ ینابیع المودة، ج ۲، ص ۱۷۱؛ و مصادر دیگر عامه.
۲. التاريخ الكبير للبخاري، ج ۲، ص ۲۵۵، و ج ۳، ص ۲۲۸؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲، ص ۴۰۸؛ ذخائر العقبی، ص ۷۸؛ نظم در السمطين، ص ۱۳۳؛ تفسير التعلالي، ج ۱، ص ۵۲؛ ینابیع المودة، ج ۲، ص ۱۷۱؛ و مصادر دیگر عامه.
- المناقب للخوارزمي، ص ۱۹۱؛ كشف الغمة، ج ۱، ص ۱۱۷؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۳۱۰ و ۵۶۱؛ كشف اليقين، ص ۵۷؛ و مصادر دیگر خاصه.

دست بدهید، آن حضرت مورد سؤال را محدود به حدی نفرمود، پس معلوم می‌شود، گوینده این کلام باب علمی است که مدد کننده او متقال ذره‌ای از علمش مخفی و پنهان نیست. این، مرتبه و منزلت حضرت علی علیه السلام در علم و حکمت است، و دوست و دشمن به آن اعتراف دارند.

معاویه به ابن عباس گفت: چه می‌گویی در علی بن ابی‌طالب؟ ابن عباس گفت: به خدا سوگند، او علم هدایت است، و کهف و موضع تقوی، محل عقل و خرد، و کوه اندیشه است؛ او نور شب است در تاریکی تیره، و دعوت کننده به

- 
- ← ح ۱۶؛ التوحيد، ص ۹۲ و ۳۰۵؛ روضة الواعظین، ص ۳۲ و ۱۱۸؛ شرح الأخبار، ج ۲، ص ۳۹ و ۲۸۶ و ۳۱۱؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۳۵ و ۳۳۰؛ الإختصاص، ص ۲۳۵ و ۲۴۸ و ۲۷۹؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۳۸۴؛ المناقب في المناقب، ص ۱۲۱؛ الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۳۳؛ العمدة، ص ۲۶۱؛ الأمالي للشيخ الطوسي، ص ۵۷، المجلس الثاني، ح ۵۴؛ رسائل المرتضى، ج ۱، ص ۳۹۱؛ الأمالي للشيخ الصدوق، ص ۱۹۶، المجلس الثامن والعشرون، ح ۱، و ص ۴۲۲، المجلس الخامس والخمسون، ح ۱؛ و مصادر دیگر خاصه.
- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۵۲، و ۴۶۶؛ شرح نهج البلاغة لإبن أبي الحديد، ج ۲، ص ۳۸۶، و ج ۶، ص ۱۳۶؛ المعيار والموازنة، ص ۸۲ و ۲۹۸؛ جامع البيان، ج ۱۳، ص ۲۸۹؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۷ و ۴۰۰؛ كنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۶۵؛ و مصادر دیگر عامه.

فرمود: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾<sup>۱</sup> به خلافت بلافضل و افضل بودن علی بن ابی طالب از همه امت از هر جهت، و با وجود اجماع همه فِرَق و اعتراف حتی از سخت ترین دشمنان آن حضرت - که هر چه در قدرت برای خاموش کردن نور او داشتند به کار بردند - شکی باقی نمی ماند که علی بن ابی طالب همان بدر تام و ماه تابانی است که باید جانشین خورشید آسمان نبوت باشد، و در اشراق انوار کتاب و حکمت قائم مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، و در هدایت و پیشوایی نایب آن حضرت باشد: ﴿أَقَمَّنْ كَانَ عَلِيٌّ بَيِّنَةً مِّنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾<sup>۲</sup>.

نباشد،<sup>۱</sup> و به نجات خود از هلاکت در معضلات به علم علی علیه السلام، اعتراف نمود.

معاویه گفت: فقه و علم به رحلت علی بن ابی طالب رفت. برادرش عتبه گفت: اهل شام این کلام را از تو نمی شنوند. گفت: مرا واگذار.<sup>۲</sup>

نتیجه این که:

بعد از تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله - که خداوند در شأن او

۱. الفائق في غريب الحديث، ج ۲، ص ۳۷۵؛ و با تفاوت اندکی در: ذخائر العقبی، ص ۸۲؛ تأویل مختلف الحديث، ص ۱۵۲؛ نور الأبصار، ص ۷۹؛ نظم درر السمطين، ص ۱۳۱؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۳۰۰؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۳۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۳۶۹، و ج ۴۲، ص ۴۰۶؛ اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۳؛ تهذيب الكمال، ج ۲۰، ص ۴۸۵؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۹۶؛ الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۴، ص ۴۶۷؛ أنساب الأشراف، ص ۱۰۰؛ ينابيع المودة، ج ۲، ص ۱۷۲ و ۴۰۵، و ج ۳، ص ۱۴۷؛ البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۹۷؛ كفاية الطالب، ص ۲۱۷، باب ۵۷، حديث ۷۲۶؛ و مصادر دیگر عامه.

شرح الأخبار، ج ۲، ص ۳۱۷ و ۵۶۵؛ دلائل الإمامة، ص ۲۱؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۳۱ و ۳۶۹؛ العمدة، ص ۲۵۷؛ الطرائف، ص ۴۷۳؛ و مصادر دیگر خاصه.

۲. الإستيعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۸؛ الإستيعاب در حاشیة کتاب الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۳، ص ۴۴؛ العدد القوية، ص ۲۵۰.

۱. سورة حشر، آية ۷ (آنچه را که پیغمبر آورد بگیرد)

۲. سورة هود، آية ۱۷ (آیا آن کس که بر دلیل آشکار از جانب پروردگار خود است، و شاهی از او به دنبال دارد...)



### پرتوی از فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام

اگر چه در این جزوه، تاکنون به مناسبت‌های مختلف به بعضی از فضایل آن حضرت اشاره شده است، و کسی را یارای غور در این دریای ژرف نیست، ولی به آنچه در این مختصر میسور است، اکتفا می‌کنیم:

حسکانی حنفی از اعلام قرن پنجم هجری از مجاهد که از بزرگان تابعین و اعلام مفسرین است نقل می‌کند که برای علی علیه السلام هفتاد منقبت است که برای احدی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل آنها نبوده است، و هیچ منقبتی برای اصحاب پیغمبر نبوده مگر آن که علی علیه السلام با آنها شریک بوده است.<sup>۱</sup>

همچنین از ابن عباس نقل می‌کند که در قرآن آیه: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ نیست مگر این که علی امیر و شریف آن آیه است؛ و از اصحاب محمد مردی نیست مگر

---

۱. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۴

روایات عامه و خاصه اتفاق دارند که:

او اول کسی است که اسلام آورد<sup>۱</sup> به اسلامی که تسلیم مطلق در برابر اراده خداوند متعال بود، و مسبوق به شرک نبود: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۲</sup>، و بدین جهت بجز او کسی از اصحاب به مقتضای: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>۳</sup> لایق امامت امت نیست.

۱. فضائل الصحابة، ص ۱۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱، ج ۴، ص ۳۶۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۶؛ و ذهبی در تلخیص تصحیح کرده است، و ص ۴۶۵ و ص ۵۰۰؛ بغیة الباحث، ص ۲۹۵؛ السنن الکبری بیهقی، ج ۶، ص ۲۰۷؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۳۲۵، ج ۱۱، ص ۲۲۷؛ مسند ابن الجعد، ص ۸۷؛ کتاب الأوائیل ابن ابی عاصم، ص ۷۹؛ الآحاد والمثانی، ج ۱، ص ۱۴۸ و...، ج ۵، ص ۳۸۴؛ السنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۴۴ و ص ۱۰۵ و...؛ خصائص امیر المؤمنین (ع)، ص ۴۴؛ کتاب الأوائیل طبرانی، ص ۷۷؛ المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۸۴، ج ۱۱، ص ۲۱ و ص ۳۲۱؛ و مصادر دیگر عامه.

۲. روضة الواعظین، ص ۸۲ و ص ۸۵؛ مناقب امیر المؤمنین (ع)، ج ۱، ص ۲۵۳؛ المسترشد، ص ۴۷۹؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۸۱ و ج ۲، ص ۲۱۰، ۳۰۰ و ۳۵۰ و... ج ۳، ص ۱۶؛ الأمالی طوسی، ص ۲۷۴؛ العمدة، ص ۲۵؛ و مصادر دیگر خاصه.

۳. سوره لقمان، آیه ۱۳ (همانا شرک ظلمی عظیم و بزرگ است)

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۴ (عهد من به ظالمین نمی رسد)

این که خدا او را عتاب کرده، اما علی را جز به خوبی یاد نکرده است.<sup>۱</sup>

همچنین نقل می کند: برای علی هیجده منقبت است، که اگر یکی از آنها برای مردی از این امت باشد به آن نجات پیدا می کند، و سیزده منقبت برای اوست که برای احدی از این امت نبوده است.<sup>۲</sup>

ابن ابی الحدید گفت: از استاد ما ابو الهذیل سؤال شد:

علی نزد خدا مقامش بالاتر است یا ابابکر؟

گفت: و الله مبارزه علی با عمرو در روز خندق برابر است با اعمال مهاجرین و انصار و طاعت آنها همگی، تا چه رسد به ابی بکر به تنهایی.<sup>۳</sup>

ابن حجر از متعصبین علمای عامه از ابن عباس نقل می کند که: سیصد آیه در شأن علی نازل شده است.<sup>۴</sup>

۱. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۰

۲. شواهد التنزیل، ص ۲۲

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۶۰

۴. الصواعق المحرقة، ص ۱۲۷؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۱۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲ ص ۳۶۴؛ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۷۳، ج ۲، ص ۴۰۶؛ و مصادر دیگر عامه.

العمدة، ص ۱۵؛ سعد السعود، ص ۲۳۵؛ و مصادر دیگر خاصه.

اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُبَيِّنُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ  
الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ<sup>۱</sup> در شأن نماز او نازل شد.

او یگانه وصی است که شاخص‌ترین کمالات چهار  
پیغمبر اولوالعزم خدا به ضمیمه علم آدم ابوالبشر از وجود  
او جلوه گر است.

ابن ابی‌الحدید معتزلی از مسند احمد بن حنبل و صحیح  
بیهقی نقل می‌کند که: من أراد أن ينظر إلى نوح في عزمه، و  
إلى آدم في علمه، و إلى إبراهيم في حلمه، و إلى موسى في  
فطنته، و إلى عيسى في زهده فليُنظر إلى علي بن ابی طالب.<sup>۲</sup>

← ماجه، ج ۱، ص ۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۳؛ الآحاد و المثنائ،  
ج ۱، ص ۱۴۸ و ۱۴۹؛ کتاب السنة، ص ۵۸۴؛ السنن الکبری نسائی، ج ۵،  
ص ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۰۰؛  
خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۴۲ و ۴۳ و ۴۴؛ و مصادر دیگر عامه.  
عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۳، باب ۲۸، ح ۶۳؛ الخصال،  
ص ۲۱۰؛ روضة الواعظین، ص ۸۲؛ مناقب امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۱،  
ص ۲۶۹؛ و مصادر دیگر خاصه.

۱. سوره مائده، آیه ۵۵؛ رجوع شود به صفحه ۸۹.  
۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۶۸؛ تاریخ مدینه دمشق،  
ج ۴۲، ص ۳۱۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۰۰ و ۱۰۳؛ و مصادر دیگر عامه.  
کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵؛ روضة الواعظین، ص ۱۲۸؛  
المستدرک، ص ۲۸۸؛ امالی طوسی، ص ۴۱۷؛ و مصادر دیگر خاصه.

او اول کسی است که ایمان آورد<sup>۱</sup> به ایمانی که یکی از  
امتیازاتش این است: عامه از عمر بن الخطاب روایت  
کردند که گفت: شهادت می‌دهم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که از  
او شنیدم که می‌گفت: اگر هفت آسمان را در یک کفه بگذرانند،  
و ایمان علی را در کفه دیگر، رجحان با ایمان علی است.<sup>۲</sup>  
او اول کسی است که نماز خواند<sup>۳</sup>، و آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ**

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۳؛ و ذهبی در تلخیص تصحیح  
کرده است؛ السنن الکبری بیهقی، ج ۶، ص ۲۰۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹،  
ص ۱۰۲؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۹۵، و ج ۶، ص ۲۶۹؛ شرح  
نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۱۶؛ تفسیر الدر المنثور، ج ۳،  
ص ۲۱۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۷ و ۳۶ و ۴۱ و ۴۴ و ...  
و ۳۷۱؛ أسد الغابه، ج ۴، ص ۱۹؛ الإصابه، ج ۷، ص ۲۹۳؛ و مصادر  
دیگر عامه.

نهج البلاغه خطبه ۷؛ بصائر الدرجات، ص ۱۰۴؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام،  
ج ۱، ص ۳۰۳، باب ۲۸، حدیث ۶۳؛ الأمالی صدوق، ص ۷۴ و ۲۷۴؛  
التوحید، ص ۲۲۵؛ روضة الواعظین، ص ۹۳ و مصادر دیگر خاصه.  
۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۴۱؛ الرياض النضرة، ج ۲،  
ص ۲۲۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۷؛ و مصادر دیگر عامه؛  
کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۹۲؛ کشف الیقین، ص ۱۰۹؛ الأمالی طوسی،  
ص ۲۳۸؛ و مصادر دیگر خاصه.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹ و ۳۷۳، و ج ۴، ص ۳۶۸ و ۳۷۰؛ سنن ابن  
←

او کسی است که علمای عامه و خاصه در مقام و منزلت او از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند که فرمود:

ان الله تعالى عهد إليّ عهداً في عليّ، فقلت: ياربّ بيته لي، فقال: اسمع، فقلت: سمعت، فقال: إنّ عليّاً راية الهدى، وإمام أوليائي، و نور من أطاعني، و هو الكلمة التي ألزمتها المتقين، من أحبّه أحبّني، و من أبغضه أبغضني، فبشره بذلك...<sup>۱</sup>

آن هدایتی که نتیجه بعثت تمام انبیای الهی، و ثمره تمام کتب آسمانی است، علی (ع) رأیت آن هدایت است، او علمدار هدایت به صراط مستقیم معرفت و عبادت خداوند متعال است.

علی (ع) امام اولیایی است که خداوند در وصف آنان فرموده است: ﴿الْأَيُّهَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۶۷؛ نظم درر السمطین، ص ۱۱۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۱۰۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۲۷۰ و ۲۹۱ و...؛ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۲۳۴ و ۴۰۱ ج ۲، ص ۴۸۵؛ و مصادر دیگر عامه.

امالی صدوق، ص ۵۶۵؛ معانی الاخبار، ص ۱۲۶؛ امالی طوسی، ص ۲۴۵ و ۵۱۳؛ العمدة، ص ۲۸۰؛ کشف الیقین، ص ۲۳۰؛ و مصادر دیگر خاصه.

۲. سوره یونس، آیه ۶۲ (آگاه باشید هر آینه اولیاء خداوند ترسی بر آنان نیست، و آنان محزون نمی‌شوند)

کسانی که ترس و حزنی ندارند، به منتهی الآمال خلقت که مطلق الکمال و کمال مطلق است، رسیده‌اند: ماذا وجد من فقدك و مالذی فقد من وجدك.<sup>۱</sup>

اگر این مقام اولیای خدا است، آیا علی (ع) در چه مقامی است که خداوند متعال او را امام اولیای خود قرار داده است؛ کسی که امام اولیای الله است، امام جمیع عباد الله است.

احدی از دایره اطاعت خداوند خارج نیست، و علی (ع) نور هر کسی است که مطیع خدا است، و از این جمله، استفاده می‌شود که چراغ راه اطاعت خدا، و شمع جمع فرمانبران خدا علی مرتضی است.

متّقین کسانی هستند که خداوند فرمود: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۲</sup>، و درجات قرب خود را بر مدار مراتب تقوی قرار داده و فرمود: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُ﴾<sup>۳</sup>، و تمام متّقین را در تمام مراتب ملزم

۱. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶ (چه چیز دارد آن کس که تو را نیافت، و چه چیز ندارد آن کس که تو را یافت)

۲. سوره بقره، آیه ۲ (آن (قرآن) کتابی است که هیچ شکی در آن نیست و برای پرهیزکاران هدایت است)

۳. سوره حجرات، آیه ۱۳ (هر آینه برزگوارترین شما در نزد خداوند پرهیزکارترین شما است)

به یک کلمه نموده است، و آن کلمه تکوینیۀ خدا علی بن ابی طالب است؛ آن هم کلمه‌ای که صدق در گفتار و عدل در رفتار به حدّ تمام و کمال در منطق و عمل او متجلی شده: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾<sup>۱</sup>

او کسی است که آنچنان روح او مستغرق در محبت خدا، و اراده او مستهلک در رضای خدا گشته، که محبت او محبت خدا، و اطاعت او اطاعت خدا شده است.

کسی که رأیت هدی، امام اولیا، کلمه تقوی، محبت او محبت خدا، اطاعت او اطاعت خدا است، کلمه الله العلیا، اسم الله الأعظم، و مثل الله الأعلى است.

با آن که حکومت بنی امیه و بنی عباس - با نهایت اختلاف - بر اطفای انوار فضایل آن حضرت اتفاق کردند، و حسد دشمنان و ترس دوستان هر دو مانع از اظهار مناقب آن حضرت شد باز هم کتب تفسیر و حدیث و تاریخ مشحون به مآثر علمی و اخلاقی و عملی او است؛ و به قول امام لغت و ادب و مؤسس علم عروض خلیل بن احمد فضایل هر کس یا باید به وسیله دوست منتشر شود یا دشمن، دوستان آن

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۵ (و کلمه پروردگارت از روی راستی و عدالت به حد کمال رسید)

حضرت از ترس و دشمنانش از حسد فضایلش را کتمان کردند، ولی با وجود این مناقبش این گونه منتشر شد.

روایات عامه و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدی که از دستبرد حوادث روزگار باقیمانده، مبین مقاماتی برای آن حضرت است که عقول از ادراک آنها قاصر است. اگر حسد دشمنان و ترس دوستان نبود و ظلمت شب تاری حکومت بنی امیه و بنی عباس حجاب این آفتاب نمی شد، انوار فضایل او چگونه آفاق را روشن می کرد؟!

آنچه موجب حیرت اهل نظر است، این است که آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله - به لحاظ مصلحت - از فضایل آن حضرت بیان نکرده، بیش از آن است که بیان فرموده است. ابن ابی الحدید از احمد بن حنبل در مسند نقل می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: والذی نفسی بیده لولا ان تقول طوائف من أمّتی فیک ما قالت النصارى فی ابن مریم لقلت لیوم فیک مقالاً لا تمر بملا من المسلمین إلا أخذوا التراب من تحت قدمیک للبرکة<sup>۱</sup>.

۱. (قسم به آن که جانم به دست اوست، اگر طایفه‌هایی از امت من درباره تو نمی گفتند، آنچه نصاری درباره ابن مریم گفتند، هر آینه امروز در شأن

کسی که گفتنی‌های فضایل او محیر العقول است، آیا ناگفتنی‌های فضایل او چه خواهد بود؟!

آنچه مهم است توجه به این نکته است: مهمترین وظیفه عقلی و شرعی، شکر منعم است، و بالاترین نعمت، هدایت به معرفت و عبادت رب العالمین است، که وسیله حیات ابد و سعادت سرمد است، و جز به تلاوت آیات خدا و تزکیه نفس و تعلیم کتاب و حکمت میسر نیست.

و از نعمتهای بی‌پایانی که **﴿وَإِنْ تَعْلَمُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾**<sup>۱</sup> یگانه نعمتی که به انعام آن خدا بر مؤمنین منت نهاد، این نعمت است: **﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ**

← تو سخنانی می‌گفتم که عبور نکنی بر جماعتی از مسلمین مگر این که از خاک زیر پای تو برای تبرک بگیرند).

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۶۸، و ج ۱۸، ص ۲۸۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۱؛ المعجم الكبير، ج ۱، ص ۳۲۰؛ و مصادر دیگر عامه. الکافی، ج ۸، ص ۵۷؛ الأمالی صدوق، ص ۱۵۶ و ۷۰۹؛ مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۴۹۴؛ المسترشد، ص ۶۳۳؛ و مصادر دیگر خاصه.

۱. سوره نحل، آیه ۱۸ (و اگر بشمارید نعمتهای خداوند را نمی‌توانید آن را احصا کنید)

**وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ** <sup>۱</sup>.

هر چند رسول خدا مدینه آن حکمت است ولی باب آن مدینه - که راهی به آن حکمت بجز از آن باب نیست - علی بن ابی طالب علیه السلام است.

کتابی که خدا درباره آن فرمود: **﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾**<sup>۲</sup>، گذشته از این که او **﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ﴾**<sup>۳</sup> است، به دست توانای او باقی و برقرار ماند.

فتوحات حضرت علی علیه السلام بود که بنیان شرک و کفر را منهدم کرد، و جانفشانی‌های او بود که جان خاتم پیغمبران را که جان جهان بود، برای احیای جهانیان به عرفان و ایمان نگهداشت.

در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله دین خدا را به قیامی که جبرئیل گفت: **لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار**<sup>۴</sup>، از سر

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴ (هر آینه خداوند بر مؤمنین منت نهاد که در آنان پیغمبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان تلاوت کند، و آنان را تزکیه نموده و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد)

۲. سوره ابراهیم، آیه ۱ (قرآن کتابی است که ما بر تو فرستادیم تا مردم را از تاریکیها به نور خارج نمایی)

۳. سوره رعد، آیه ۴۳ (و کسی که علم کتاب نزد او است)

۴. رجوع شود به صفحه ۱۲۵

کفّار حفظ کرد، و در ملمات رسول خدا ﷺ به قعودی که خودش فرمود: صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی،<sup>۱</sup> از کید منافقین صیانت نمود.

و عاقبت به خون فرق شکافته خود این شجره طیبه را سیراب کرد، و روحی که جز خدا قدرت قبض آن را نداشت، به جان آفرین تسلیم نمود.

در ریاض النضرة از ابی ذر روایت کرده است که رسول خدا فرمود: چون به من سیر داده شد؟ ملکی را دیدم که بر سریری از نور نشسته، و یک پای او در مشرق، و پای دیگر در مغرب است؛ مقابل او لوحی بود، در آن نظر می کرد، و همه دنیا بین دو دیده او، و خلق بین دو زانوی او، و دست او به مشرق و مغرب می رسید؛ به جبرئیل گفتم: این کیست؟ گفت: این عزرائیل است. به او سلام کردم، گفت: و علیک السلام یا احمد؛ از علی سؤال کرد، گفتم: آیا پسر عمم علی را می شناسی، گفت: چگونه نشناسم، و حال آن که خداوند قبض ارواح خلائق را به من وا گذاشته، بجز روح تو، و روح پسر عم تو علی بن ابی طالب، که خدا آن

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۵۱ (صبر نمودم در حالی که خار در چشم، و تیغ در گلو بود)

دو را به مشیت خود قبض می کند.<sup>۱</sup> نه تنها انسانیت رهین منت او در هدایت به صراط مستقیم سعادت است، بلکه وجود نوع انسان، طفیل فرد کامل است؛ و چون انسانیت انسان به عقل است (دعامة الانسان العقل)<sup>۲</sup> انسان کامل کسی است که عقل کل و کل العقل است، و این مقام منبع خاتمیت است.

و به فرموده رسول خدا ﷺ که فرمود: علی مّتی و انا من علی<sup>۳</sup> ثابت می شود که علی (ع) بدر تمامی است که اشعه خورشید آسمان رسالت به وسیله او منتشر می شود، و انوار فیوضات قیاض علی الاطلاق در منظومه هستی، توسط

۱. الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۶۵؛ جواهر المطالب، ج ۱، ص ۶۲؛ ینابیع المودة، ج ۲، ص ۱۵۵؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۳۶؛ و مصادر دیگر از عامه و خاصه.

۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۰ (ستون انسان عقل است).

۳. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۰؛ مصنف ابن شیبیه، ج ۷، ص ۵۰۴؛ کتاب السنة، ص ۵۵۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۴۶؛ أسد الغابة، ج ۴، ص ۲۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۲۱۲؛ الإصابة، ج ۴، ص ۴۶۸؛ و مصادر دیگر عامه.

الخصال، ص ۶۴۰؛ الأمالی صدوق، ص ۵۸ و ۸۸ و ۱۸۸ و...؛ کمال الدین، ص ۲۵۷؛ کفایة الأثر، ص ۳۲۱؛ روضة الواعظین، ص ۱۰۱؛ الأمالی مفید، ص ۵۶؛ الأمالی طوسی، ص ۵۰؛ و مصادر دیگر خاصه.

خورشید و ماه این منظومه - که خاتم و خلیفه خاتم است - آفاق و انفس را منور می‌کند.

شکر هر نعمتی متناسب با ارزش آن نعمت است، و نعمت خلقت انسان نعمتی است که خدا فرمود: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾؛<sup>۱</sup> و نعمت هدایت انسان نعمتی است که خداوند فرمود: ﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾،<sup>۲</sup> ﴿فَمَنْ آتَبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾؛<sup>۳</sup> و یگانگانه گوهری است که در أم‌الکتاب، در هر نماز، منتهی الآمال تمام بندگان خدا است: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾

همچنان که شکر منعم به این دو نعمت متعسر است، شکر واسطه آن دو نعمت هم چنانکه شایسته است، میسر نیست، و لکن به حکم عقل و شرع احدی از میسور معذور نیست.

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۴ (پس از آن خلقتی دیگر انشا نمودیم، آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده)
۲. سوره بقره، آیه ۳۸ (پس هر کس از هدایت من پیروی کند، ترسی بر او نبود، و محزون نخواهد گشت)
۳. سوره طه، آیه ۱۲۳ (پس هر کس هدایت مرا پیروی و متابعت نماید، گمراه نشود، و شقی و بدبخت نگردد)

نه حقی مانند حق امیر المؤمنین (ع) ضایع شده: و لم ار مثله حقاً اضیعاً<sup>۱</sup>، و نه به ذی حقی مانند آن حضرت ظلم شده: السلام علیک یا ولی الله انت اول مظلوم.<sup>۲</sup> امید است روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان که روز شهادت آن حضرت است، به شکرانه نعم بی حد و حصری که به وسیله او نصیب ما شده، آنچه در توان داریم در اقامه شعائر شهادت آن حضرت انجام دهیم.

در عظمت آن شهید و آن شهادت همین بس که عایشه گفت: دیدم که پیغمبر علی را در آغوش گرفت و بوسید، و گفت: بأبی الوحیدالشهید.<sup>۳</sup>

کسی که در شهادت او - به روایات عامه و خاصه - خون از زمین جوشید، آیا وظیفه مسلمانان در این مصیبت عظمی چیست؟

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۸۹؛ کنز الفوائد، ص ۱۵۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۲۹ (و ندیدم مثل آن حقی که ضایع شده باشد)
۲. الکافی، ج ۴، ص ۵۶۹.
۳. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۷؛ مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۵۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۴۹؛ و مصادر دیگر عامه.
- الأمالی مفید، ص ۷۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۲۰؛ و مصادر دیگر خاصه.



تأثر عالم ملک در شهادت او اینچنین است، آیا انعکاس آن مصیبت در ملکوت چگونه است؟

نمونه‌ای از انقلاب ملاء اعلی ندای جبرئیل بین آسمان و زمین بود، که هر کس بیدار بود آن ندا را شنید: تهمت و ارکان الهدی، و انطمست والله نجوم السماء و اعلام التقی، و انفصمت والله العروة الوثقی، قتل بن عم المصطفی، قتل الوصی المجتبی، قتل علی المرتضی، قتل والله سید الاوصیاء، قتله اشقی الاشقیاء.<sup>۱</sup>

صدوق در امالی و عیون از امیرالمؤمنین (ع) در خطبه رسول خدا در فضیلت ماه رمضان روایت می‌کند که گفتیم یا رسول الله افضل اعمال در این ماه چیست؟ فرمود:

ورع از آنچه خدا حرام کرده است؛ بعد رسول خدا گریه کرد، گفتم: یا رسول الله چه چیز تو را می‌گریاند؟ فرمود: یا علی، ابکی لما يستحل منك فی هذا الشهر، گویا تو را می‌بینم که برای پروردگارت نماز

ابن شهاب گفت: وارد دمشق شدم، نزد عبدالملک رفتم که بر او سلام کنم، گفتم: یا بن شهاب آیا می‌دانی در بیت المقدس صبح روز قتل علی چه اتفاقی افتاد؟ گفتم: بله، پس گفت: بیا؛ از پشت سر مردم، آمدم پشت قبه، پس رو به من کرد و گفت: روز قتل علی چه شد؟ گفتم: هیچ‌سنگی از بیت المقدس برداشته نشد، مگر آن که زیر آن سنگ خون بود. گفتم: کسی باقی نمانده است که این را بداند به غیر از من و تو، احدی از تو این واقعه را نشنود. ابن شهاب گفت: تا وفات عبدالملک، این واقعه را به کسی حدیث نکردم.<sup>۱</sup>

اگر عکس العمل کوه در نزول کلام الله صامت آنچنان است که فرمود: ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۲</sup> عجب نیست اگر کلام الله ناطق با فرق شکافته بر زمین بیفتد خون از زمین بجوشد!

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۳؛ الآحاد و المثنائی، ج ۱، ص ۱۵۲؛ نظم در السمطین، ص ۱۴۸؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۶۷، و ج ۵۵، ص ۳۰۵؛ و مصادر دیگر عامه.

کامل الزیارات، ص ۱۵۹؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۵۴؛ مناقب امیرالمؤمنین (ع)، ج ۲، ص ۲۲۶۶؛ و مصادر دیگر خاصه.

۲. سوره حشر، آیه ۲۱

۱. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۸۲ (به خدا سوگند ارکان هدایت منهدم شد، و به خدا سوگند ستارگان آسمان و علم‌های تقوی ناپدید گشت، به خدا سوگند عروة الوثقی - رشته استوار - پاره شد، کشته شد پسر عموی مصطفی، کشته شد وصی مجتبی، کشته شد علی مرتضی، به خدا سوگند سید و آقای اوصیا کشته شد، او را شقی‌ترین اشقیاء کُشت)

و عمده مضامین این حدیث شریف در روایات عامه موجود است، مانند این که:

- تو وصی من هستی.<sup>۱</sup>

- ذریه هر پیغمبری در صلب او است، و ذریه آن حضرت در صلب علی (ع) است.<sup>۲</sup>

← و قسمتهایی از این حدیث در مصادر ذیل مذکور است: مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۸؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۴۲۷؛ المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۶۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۹۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۲۲؛ و مصادر دیگر عامه. ۱. ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۶۷ و ۲۳۵ و ۲۴۲ و ۲۵۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳؛ مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۳۴۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۹۸ و ۴۸۶؛ و مصادر دیگر عامه.

من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۹؛ الخصال، ص ۶۵۲؛ کفایة الاثر، ص ۷۵ و ۱۲۴؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۰؛ الأمالی صدوق، ص ۶۲ و ۸۸؛ موارد دیگر از این کتاب؛ روضة الواعظین، ص ۱۰۱؛ و مصادر دیگر خاصه.

۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۲؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۴؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۶۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۳۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۵۹؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۲۹؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۹۰ و ۲۳۷ و ۲۹۲ و ۳۴۵؛ و مصادر دیگر عامه. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۳۲؛ الأمالی للصدوق، ص ۴۵۰؛ من

←

به جا می آوری، و شقی ترین از اولین و آخرین ضربتی بر فرق تو می زند، که محاسنت به خون خضاب می شود. امیرالمؤمنین گفت: گفتم یا رسول الله آیا با سلامت دینم خواهد بود؟ فرمود: در سلامت از دین توست؛ بعد فرمود: یا علی، کسی که تو را بکشد مرا کشته، کسی که بغض تو را داشته باشد بغض مرا داشته، کسی که تو را ناسزا گوید مرا ناسزا گفته، چون تو از من و مانند خود من هستی، روح تو از روح من، و طینت تو از طینت من است؛ خداوند تبارک و تعالی من و تو را آفرید، و من و تو را انتخاب نمود، مرا برای نبوت اختیار کرد، و تو را برای امامت؛ هر کس منکر امامت تو شود، منکر نبوت من شده است؛ یا علی تو وصی من، و پدر فرزندان من و شوهر دختر من، و خلیفه من بر امت من در حیات من و بعد از موت من هستی؛ امر تو امر من و نهی تو نهی من است؛ قسم به کسی که مرا به نبوت مبعوث کرد، و مرا بهترین آفریدگان قرار داد، تو حجت خدا بر خلق او، و امین خدا بر سر او، و خلیفه خدا بر بندگان او هستی.<sup>۱</sup>

۱. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۹۷؛ الأمالی صدوق، ص ۱۵۵؛ روضة الواعظین، ص ۳۴۶؛ و مصادر دیگر.

←

- کسی که بغض علیه السلام علی را داشته باشد، بغض رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دارد.<sup>۱</sup>  
- کسی که علی را سب کند و ناسزا بگوید، رسول خدا را ناسزا گفته است.<sup>۲</sup>

- قاتل علی شقی ترین مردمان است.<sup>۱</sup>  
- طینت علی از طینت پیغمبر، و علی و رسول از شجره واحده هستند.<sup>۲</sup>

← عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۷، حدیث ۳۰۸: الأمالی للصدوق، ص ۱۵۷: مناقب امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۵۹۸: الأمالی طوسی، ص ۸۶: الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۵؛ و مصادر دیگر خاصه.  
۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۲۶۳: المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۱: مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۶: تفسیر القرطبی، ج ۴، ص ۱۹۲: تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۵۲: الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۵۷: تفسیر سورة الشمس؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۴۹؛ و مصادر دیگر عامه. و به عنوان اشقی آخرین: مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۶: مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۷۷: المعجم الكبير، ج ۸، ص ۳۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۱۷؛ تفسیر القرطبی، ج ۲۰، ص ۷۸؛ الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۵: تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۴۶: أسد الغابة، ج ۴، ص ۳۵؛ و مصادر دیگر عامه.  
عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۷، باب ۲۸، ح ۵۳: الخصال، ص ۶۰۷: الأمالی صدوق، ص ۱۵۵؛ روضة الواعظین، ص ۳۴۶؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۹۶ و ج ۱۰، ص ۳۷۱: العمدة، ص ۲۵: الطرائف، ص ۱۰۵؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۲۲؛ و مصادر دیگر خاصه.  
۲. تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۵۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۶۴: ینابیع المودة، ج ۳، ص ۲۱۱: المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۲۴۱ و در تلخیص تصحیح کرده است: المعجم الأوسط، ج ۴، ص ۲۶۳: نظم

← لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۵: کشف الغمة، ج ۱، ص ۵۴ و ۹۳؛ کشف الیقین، ص ۴۲۱؛ و مصادر دیگر خاصه.  
۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۰ و ۱۴۲ و در تلخیص تصحیح کرده است: مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۸ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و...؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۷: کتاب السنة، ص ۳۴۰: المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۸۷: المعجم الكبير، ج ۱، ص ۳۱۹ و ج ۲۳، ص ۳۸۰: تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۴: تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۴۰: أسد الغابة، ج ۴، ص ۳۸۳؛ و مصادر دیگر عامه.  
عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۳، حدیث ۴۷: الأمالی صدوق، ص ۱۱۶ و ص ۶۵۶: مناقب امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۴۱۱ و ج ۲، ص ۴۸۱: المسترشد، ص ۲۸۵؛ دلائل الإمامة، ص ۱۰۲؛ و مصادر دیگر خاصه.  
۲. مسند أحمد، ج ۶، ص ۳۲۳: المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۱ و در تلخیص تصحیح کرده است، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰: السنن الكبرى نسائی، ج ۵، ص ۱۳۳؛ خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۹۹: الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۰۸: تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۳۲ و ج ۳۰، ص ۱۷۹ و ج ۴۲، ص ۲۶۶؛ و مصادر دیگر عامه.

- خدا از اهل زمین دو مرد برگزید: نبی و علی.<sup>۱</sup>  
 - به علی فرمود: تو از منی و من از توام، و علی از من است و من از علی هستم.<sup>۲</sup>  
 - علی نزد من مانند نفس من است.<sup>۳</sup>

← در السمطين، ص ۷۹؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۸؛ شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۳۷۵ و ۳۷۶؛ و مصادر دیگر عامه.  
 شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۹۵؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۴۴؛ الأمالی مفید، ص ۷۷ و ۳۱۱؛ الأمالی طوسی، ص ۷۹ و ۴۵۶؛ عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۶۳، باب ۳۱، ح ۲۶۷؛ الخصال، ص ۲۱؛ كفاية الأثر، ص ۱۵۸؛ العمدة، ص ۲۸۵؛ و مصادر دیگر خاصه.  
 ۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۳ و ج ۹، ص ۱۶۵؛ المعجم الأوسط، ج ۶، ص ۳۲۷؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۵۷ و ج ۴، ص ۱۷۱ و ج ۱۱، ص ۷۷؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۷۴؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۴؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۴۱۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۰ و ۱۳۵ و ص ۱۳۶؛ اسد الغابة، ج ۴، ص ۴۲؛ و مصادر دیگر از عامه.  
 الخصال، ص ۴۱۲؛ الأمالی صدوق، ص ۵۲۴؛ روضة الواعظین، ص ۱۲۳؛ المسترشد، ص ۲۷۴؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۱۸ و ج ۲، ص ۲۱۱ و ۵۰۹؛ الإرشاد مفید، ج ۱، ص ۳۶؛ الأمالی طوسی، ص ۴۰۶؛ و مصادر دیگر خاصه.

۲. رجوع شود به صفحه ۷۴

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۲۰ و در تلخیص تصحیح کرده ←

- فرمود: ان هذا أخي و وصيي و خليفتي فيكم فاسمعوا له و اطيعوا.<sup>۱</sup>  
 کسی که نفس رسول خدا است، و رسول خدا از او، و او از رسول خدا است، همانا قتل او قتل رسول خدا است، و روز شهادت او روز شهادت رسول خدا است، و عزای او عزای رسول خدا است.

و هر کس از امت رسول خدا (ص) - چه شیعه و چه سنی -

← است؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۱۰ و ج ۹، ص ۱۶۳؛ مصنف ابن ابی شیبة، ج ۷، ص ۴۹۹ و ج ۸، ص ۵۴۳؛ السنن الكبرى نسائی، ج ۵، ص ۱۲۷؛ خصائص امیر المؤمنین (ع)، ص ۸۹؛ مسند ابی لیلی، ج ۲، ص ۱۶۶؛ المعجم الأوسط، ج ۴، ص ۱۳۳؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۶۷؛ كنز العمال، ج ۴، ص ۴۴۱؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۱۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۴۲؛ و مصادر دیگر عامه.  
 بصائر الدرجات، ص ۴۳۲؛ عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۳۲؛ باب ۲۳، ح ۱؛ الخصال، ص ۵۵۵؛ الأمالی صدوق، ص ۶۱۸؛ مناقب امیر المؤمنین (ع)، ج ۱، ص ۲۲۵ و ۴۱۷ و ...؛ الأمالی طوسی، ص ۵۰۴؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۵۵؛ الإختصاص، ص ۲۰۰؛ و مصادر دیگر خاصه.  
 ۱. شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۲۱۱؛ كنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۴ و ص ۱۳۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۴۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳؛ و مصادر دیگر عامه.

مناقب امیر المؤمنین (ع)، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۴ و ۳۸۱؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۱۰۷ و ۱۱۶؛ الأمالی طوسی، ص ۵۸۳؛ و مصادر دیگر خاصه.

تو به سوی او است، بهتر از آن است که در آن هستی<sup>۱</sup>.  
آفتاب آسمان نبوت، و ستارگان رسالت و وصایت به  
استقبال ماهی آمده بودند، که در ماه خدا و شب نزول کلام  
خدا، با اثر هزار ضربت بر بدنش و با اثر دو ضربت بر سرش  
در راه خدا، آماده عروج اعلی بود.

قابض روح او خدا، و شاهد آن قبض روح تمام انبیا،  
مرسلین، اوصیاء، ملائکه مقربین، شهدا، صدیقین و  
عباد الله الصالحین بود.

روحي که کمترین غبار هوس و هوی بر آن آینه تمام  
نمای اسماء حسناى خدا نشست، و با علم، عرفان، اسلام،  
ایمان، اخلاق و اعمالی به عالم بقا رفت، که روز قیامت  
میزان علم، ایمان، اخلاق و اعمال اولیای خدا است، و  
هنگامی که در بهشت وارد شود آنچنان که ستاره صبح بر  
اهل دنیا می درخشد، او برای اهل بهشت نورافشانی می کند.

و علی مثله فلیک الباکون، و اياه فلیندب النادبون، و  
انالله و انا الیه راجعون.

۱. أسد الغابة، ج ۴، ص ۳۸؛ ینابیع المودة، ج ۲، ص ۳۱؛ الأملی  
صدوق، ص ۳۹۶؛ روضة الواعظین، ص ۱۳۸؛ شرح الأخبار، ج ۲،  
ص ۴۳۴؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۷۸؛ و مصادر دیگر.

باید به مقتضای کتاب و سنت که علی نفس رسول است، در  
آن روز عزادار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باشد.

مصیبتی که بر حسب روایات عامه و خاصه، قبل از  
وقوع آن، خاتم پیغمبران بر آن گریه نموده، و تصور  
آن مصیبت قلب خاتم راکه قلب عالم امکان است  
شکسته است، آیا بعد از وقوع آن مصیبت وظیفه هر  
مسلمانی چیست؟

مصیبتی که اشرف کائنات قبل از وقوع بر آن اشک ریخته،  
اگر چشم روزگار بر آن مصیبت خون گریه کند، جا دارد.  
ابن اثیر در اسد الغابة از عمرو ذی مرّ روایت می کند:  
چون ضربت به علی (علیه السلام) اصابت کرد، بر آن حضرت وارد  
شدم، عصابه به سر بسته بود، گفتم: یا امیر المؤمنین، جای  
ضربت را به من نشان بده؛ چون عصابه را باز کرد، گفتم:  
چیزی نیست، خدشه ای است، گفتم: من از شما جدا  
می شوم؛ ام کلثوم از وراء حجاب (پشت پرده) گریه کرد،  
فرمود: ساکت باش، اگر آنچه را من می بینم تو بینی، گریه  
نمی کنی، گفتم: یا امیر المؤمنین چه می بینی؟

فرمود: این وفود ملائکه و پیغمبرانند، و این محمد (صلی الله علیه و آله)  
است، می گوید: بشارت باد تو را، یا علی، که آنچه مصیر

## حکومت علوی

حکومت علوی متشکل از سه پایه است : والی ، قاضی ، و کارگزارانی که برای انجام امور استخدام می شوند . این حکومت بر اصولی استوار است که مدینه فاضله را به بهترین صورت ممکن محقق می سازد ، و ضامن سعادت مادی و معنوی امت است .

در این مختصر به ذکر بعضی از آنچه که حضرت ﷺ در ولایت امر معتبر فرمودند اکتفا کرده ، و از شرحی که سزاوار آن باشد خودداری می نمایم ، چون هر جمله ای از کلمات حضرت همچون دری است که از هر یک درهایی به علوم و معارف - برای اصحاب حکمت عملی در سیاست شخصی و اجتماعی انسان - باز می شود ، تا رسد به آنچه مورد نیاز انسان است از اعطای حق هر قوه ای از قوای شهوت و غضب و عقل ، تا این که زندگی او در معاش و معاد از آلودگی ها پاک باشد .

که از پیش گرفتار لغزشها بوده، و سببهای بدکاری به آنان رو آورده، و به عمد یا خطا بر دستان آنها قرار می‌گیرد؛ پس با بخشش و گذشت خود آنان را عفو کن، همان طور که دوست داری خداوند متعال به تو بخشش و گذشت نماید، زیرا همانا تو بر آنان برتری، و والی امر بر تو (کسی که تو را ولایت امر داده است) فوق و برتر از تو است، و خداوند متعال بر کسی که تو را ولایت داده برتر است.

### دولت گذرا

به جمله: «وقد جرت علیها دول قبلک... آگاه می‌نماید، که این دولت همانند دولتهای قبل گذرا است، و همچون سایه‌ای است که بقا و دوام ندارد: و تلك الايام نداولها بین الناس، و همچنان که به اعمال آنها نظر کرده و در حق آنان به آنچه عمل کردند قضاوت می‌نمایی، همچنین مردم به امور تو نظر خواهند نمود، و آنچه بر زبان آنان جاری شود، از آنچه که از تو می‌بینند، دلیل بر صلاح و فساد تو خواهد بود.

### بهترین ذخیره

همت و هدف والیان و حکمرانان جمع مال و ذخایر

### والی در حکومت علوی

در عهدنامه مالک اشتر می‌فرماید:

پس بدان ای مالک، من تو را به شهرهایی فرستادم که پیش از تو حکمرانان دادرس و ستمگر در آنها بوده‌اند، و همانا مردم به کارهای تو همان گونه نظر می‌کنند، که تو به کارهای حکمرانان پیش از خود نظر می‌کنی، و درباره تو همان را گویند که تو درباره آنان می‌گویی، و به آنچه خداوند متعال بر زبان بندگانش - از خوب و بد - جاری می‌سازد، به صالحین و نیکوکاران می‌توان پی برد؛ بنابراین باید بهترین اندوخته‌های تو کردار شایسته باشد، پس بر هوی و خواهش خویش مسلط باش، و به آنچه بر تو حلال نیست در برابر نفس خودت بخل بورز، زیرا بخل به نفس، انصاف و عدل است از او، در آنچه او را خوش آید یا ناخوش سازد؛ و قلب خود را به رحمت و محبت و لطف به رعیت آگاه گردان، و مبادا بر آنان همچون حیوان درنده‌ای باشی که خوردنی‌شان را غنیمت‌گیری، زیرا همانا آنان دو گروه‌اند: یا برادر تو هستند در دین و یا مانند تو هستند در آفرینش، کسانی

است، و بهترین ذخیره نزد حکمران حکومت علوی ذخیره عمل صالح است.

به جمله: فاملك هواك بيان فرمود: کسی که مالک هوای نفس خود نیست، نمی تواند به حق حکم و حکومت نماید، چون پیروی از هوای نفس انسان را از حق باز می دارد، پس باید حکمران شجاع ترین و با قدرت ترین مردم باشد؛ و شجاع ترین مردم کسی است که بر هوای خود پیروز و غالب باشد، آن چنان که در حدیث آمده است: «اشجع الناس من غلب هواه».

### سخاوت نفس

و امر به سخاوتِ نفس فرمود تا بیان نماید که محبوب و مکروه حکمران نباید او را از انصاف خارج نماید، و حب و بغض نیز او را از اعتدال بیرون نبرد.

### رحمت والی

به جمله: اشعر قلبك... و این که مردم دو گروهند بیان فرمود که والی و حکمران فوق رعیت است، و همچنان که خداوند متعال فوق او و کسی که او را به حکمرانی نصب

کرده است می باشد؛ و خداوند لغزشها و سبب بدیها را می بیند، ولی از رحمت و احسان بر بندگانش امساک نمی کند، لذا برتری و تفوق والی هم نباید موجب عدم چشم پوشی او از لغزشهای مردم شود.

و همچنان که والی - با توجه به لغزشها و بدیها - انتظار رحمت و بخشش از خداوند دارد، او هم باید با رعیت خود، در آنچه از آنها به عمد یا خطا صادر می شود، با بخشش و گذشت و محبت و احسان رفتار نماید؛ و رحمت و احسان او باید همه کسانی را فرا گیرد که در آفرینش همانند او هستند، اگر چه مخالف او در دین باشند.

نتیجه این که حکومت علوی ظهور رحمت رحمانیه پروردگار متعال بر مسلم و کافر، و نیکوکار و بدکار است، و به این خورشید رسالت خاتمیت که رحمة للعالمین است متجلی می شود.

### آفت عقل حکمران

والی نباید خود را امرکننده و فرمانبردار ببیند، زیرا اگر کسی - به جز معصومین از طرف خدا - برای خود چنین حق اطاعت مطلقى قائل باشد، به سوی شقاوت کشانده خواهد



خود با او در توانائیش، زیرا همانا که خداوند هر گردنکش و متکبری را خوار و پست می‌گرداند.

✱

و فرمود:

باید محبوب‌ترین امور نزد تو چیزی باشد که میانه‌روی بیشتر در حق، و فراگیری بیشتر در عدل دارد، و بیشتر سبب خشنودی رعیت شود؛ زیرا همانا خشم عامه و همگان، رضایت و خشنودی خاصه و چند تن را پایمال می‌سازد، و همانا خشم خاصه و تنی چند، در برابر خشنودی همگان بی‌اهمیت و مورد چشم پوشی است ....

زیرا اوسط در حق (آنچه بیشتر میانه روی در حق باشد) اصل حکمت در نظر و عقل است؛ و فراگیرتر در عدل، فرع حکمت در عمل است و درختی که اوسط در حق اصل و ریشه آن، و اعم در عدل فرع آن باشد، ثمره اش سعادت فرد و جامعه و رضایت رعیت است ....

### بینش حکمران

والی و حکمران باید ساتر و پوشانندهٔ عیوب افراد رعیت،

شد، همانطور که خود حضرت فرمود: «و هر آینه نباید بگویند که من امیر و امرکننده‌ام پس باید اطاعت شوم، زیرا که این امر موجب فساد در قلب، و سستی و از بین رفتن دین، و تقرّب جستن به غیر است»؛ شکی نیست که آفت عقل حکمران تکبری است که نتیجه سلطنت و حکمرانی است، پس باید هرگاه برای او ابهتی پیدا شد، عظمت پادشاهی کسی را که وسعت سلطنت او آسمانها و زمین است، و قدرت قاهر بر بندگان را که به دست اوست، و جبروت کسی را که ملکوت هر چیزی به دست او است به خاطر آورد.

لذا حضرت می‌فرماید:

و هرگاه به خاطر سلطنت و حکومت، ابهت و بزرگی یا کبر و خود پسندی برای تو پیدا شد، به بزرگی پادشاهی خداوند که فوق تو است، و به توانایی او نسبت به خود، و به آنچه از جانب خود بر آن قدرت و توانایی نداری، بنگر؛ این نگرستن و اندیشیدن کبر و سرکشی تو را فرو می‌نشانند، و سرفرازی را از تو باز می‌دارد، و عقل و خردی را که از تو دور گشته به سویت باز می‌گرداند؛ و بر حذر باش از برابر داشتن خود با خداوند متعال در عظمت و بزرگواری، و تشبّه و مانند قرار دادن

و حلال و باز کننده گره‌های کینه و حقد باشد؛ او باید عذر درخواست کننده عذر را بپذیرد، و حدود و مؤخذات را به احتمال وجه صحت اجرا نکند، تا چه رسد به این که به تهمت‌ها بگیرد، أعراض و آبروی مردم را به توهمات هتک کرده و از بین ببرد.

و چنین فرمود:

و باید از بین رعیت، از کسی که به گفتن عیوب مردم اصرار دارد بیش از همه دور باشی و او را دشمن داشته باشی، زیرا در مردم عیوبی است که والی و حکمران سزاوارتر است به پوشاندن آنها؛ پس در آنچه از عیوب مردم بر تو پنهان است کنجکاو می‌مکن، همانا وظیفه تو پاک کردن و از بین بردن آنهاست که بر تو آشکار شود، و خداوند به آنچه از تو پنهان است حکم می‌فرماید؛ پس تا می‌توانی زشتی [مردم] را بپوشان، که خدا بپوشاند زشتی تو را که دوست می‌داری از رعیت پنهان داری؛ و از مردم گره هر کینه را بگشا، و از خود رشته هر انتقام و بازخواستی را جدا کن [و عذرپذیر باش، و حدود را به شبهات از بین ببر].

### خصوصیات والی و اصحاب او

سپس خصوصیات والی (حکمران) و اصحاب والی را در خلوت و آشکار، که باید از کسانی باشند که ظالمی را بر ظلمش و گنهکاری را بر گناهش کمک نکرده باشند، بیان می‌فرماید:

و باید برگزیده‌ترین ایشان نزد تو، کسی باشد که بیشترین سخن تلخ حق را به تو بگوید، و در انصاف بر ضعف با احتیاط‌ترین باشد، و در گفتار و کردارت که خدا برای اولیایش نمی‌پسندد کمتر تو را بستاید، اگر چه سخن تلخ و ستایش کم او از تو، سبب دلتنگی تو شود؛ و خود را به پرهیزکاران و راستگویان بیچسبان و با آنان همنشین باش، و آنان را وادار کن که تو را بسیار نستایند، و تو را بر باطلی که انجام نداده‌ای شاد نگردانند، زیرا بسیاری اصرار در ستایش، شخص را خود پسند ساخته، و سرکش بار می‌آورد.

آری، اگر حکمران دارای اوصافی باشد که حضرت صلوات الله علیه فرمود، و خواص و اطرافیان او متصف به عقل و درایت و ورع و صدق باشند، و ظالم را در ظلمش و گنهکار را در گناهش کمک نکنند، و هر کس که بیشتر کلام حق را که بر

شنونده‌اش تلخ است، بگوید، و احتیاط او در انصاف بر ضعفای بیشتر است، به او نزدیک‌تر باشد، و حکمران آنان را به ستایش نکردن عادت دهد، اینچنین حکومتی اصل، فرع، متن و حاشیه‌اش خلاصه‌ای از عقل، حق، عدل، انصاف، ورع، صدق، رحمت، محبت و احسان خواهد بود.

و بدین وسیله انوار مکارم از مرکز حکومت اسلامی به اطراف منتشر شده، و به مقتضای پیروی عامه مردم از صاحبان قدرت و شوکت، غرض از ارسال رسول و انزال کتاب در سرتاسر بلاد اسلامی محقق می‌شود: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۱</sup>. آنچه ذکر شد، بعضی از امور معتبر در حکمران حکومت علوی است، و فرصت بیان تمام آنچه حضرت افاده فرموده‌اند نیست.

### قاضی در حکومت علوی

احقاق حقوق از اموری است که نظام دین و دنیا بر آن استوار است، همچنان که حضرت فرموده است: «همانا حکم در انصاف مظلوم از ظالم، و گرفتن از قوی برای

ضعیف، و اقامه حدود پروردگار بر روش و طریقه آن، از اموری است که بندگان خدا و بلاد به آن اصلاح می‌شود»، لذا حضرت ﷺ نسبت به قاضی شرایطی را معتبر فرموده که غرض از قضاوت - که از مناصب انبیا و اوصیا است - محقق شود:

پس برای حکم و داوری بین مردم، بهترین رعیت را در نظر خود [از جهت علم و حلم و ورع و سخا] انتخاب نما، کسی که کارها به او سخت نیاید، و نزاع کنندگان در ستیزه، رأی خود را بر او تحمیل ننمایند، و در لغزش پایداری نکند، و از بازگشت به حق هرگاه آن را شناخت در مانده نشود، و نفس او به طمع مایل و مشرف نباشد؛ [کسی که] به فهم اندک و بدون به کار بردن اندیشه کافی اکتفا نکند، و در شبهات تأمل و درنگش از همه بیشتر باشد، و حجت و دلیل‌ها را بیش از همه بگیرد، و کمتر از همه از مراجعه دادخواه دل‌تنگ شود، و بر آشکار ساختن کارها از همه شکیباتر، و هنگام روشن شدن حکم از همه برنده‌تر باشد؛ کسی باشد که بسیار ستودن او را به خودبینی واندارد، و بر انگیختن و گول زدن او را [از حق] مایل نگرداند؛ و حکم دهندگان آراسته به این صفات کم هستند.

۱. سوره حدید، آیه ۲۵

گزینش کن، زیرا این گونه افراد دارای اخلاق گرامی تر، و ناموس درست تر، و طمعهای کمتر، و در عواقب امور و پایان کارها با فکرتر می باشند....

از بیان حضرت معلوم می شود که انتخاب بر اساس کفایت و امانت است، آنچنان که پروردگار متعال فرمود:

﴿اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup> و فرمود:

﴿إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾<sup>۲</sup>.

امتی که حکمران آن دارای آن صفات، و قاضی آن دارای آن خصوصیات، و کارگزاران آن دارای این مزایا باشد، و مراتب و منصبها در آن بر اساس درجات علم و ایمان و امانت باشد، بهترین امتی است که برای مردم پیدا شده است،<sup>۳</sup> و بدون شک امام و پیشوای آنان باید افضل از آن امت باشد، و از حضرت رسول ﷺ نقل شده است: «هر کس پیشوا و امام قومی شود، که در میان آنان، عالم تر و بافهم تر از او باشد امر آن قوم همیشه به ورطه و فساد

آری، اگر قاضی آنچنان باشد که فرمود، قضای مثل او اصلاح کننده بندگان، و آبادکننده بلاد است، و این همان است که خداوند متعال از حکام و قضات - که حکم به حق و عدل است - خواستار است: ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾<sup>۱</sup>، ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾<sup>۲</sup>.

### کارگزاران در حکومت علوی

در وصف کارگزاران می فرماید:

سپس در کارهای عمال و کارگزاران خود اندیشه و نظر کن، و چون آنان را آزمایش و امتحان نمودی به کارگیر؛ آنان را سرخود و به جهت کمک به خودشان به کار نفرست، زیرا به میل خود و بی آزمایش کردن کسی را به کاری فرستادن از شاخهها و شعب ظلم و خیانت است؛ ایشان را از آزمایش شدگان، و شرم داران و از خاندانهای نجیب و شایسته و پیش قدم در اسلام بخواه و

۱. سوره یوسف آیه ۵۵

۲. سوره قصص آیه ۲۶

۳. اشاره به آیه ۱۱۰ از سوره آل عمران

۱. سوره نساء آیه ۵۸

۲. سوره ص آیه ۶۲

خواهد رفت تا روز قیامت»<sup>۱</sup>.

\*

و ما از عهد مالک اشتر رضی الله عنه به کمی از بسیار اقتصار کردیم، و شرح لطایف و دقایق و حقایق را استیفا ننمودیم، و این عهد شریف جامع تمام ابواب سیاست نفس و مدینه (شخص و جامعه) و تنظیم امر طبقات رعیت از لشکریان، حسابداران، قضات، کارگزاران، اهل جمع‌آوری مالیات و زکات، تجار، اهل صناعات مختلف، و افراد صاحب حاجت و فقیر و ... می‌باشد.

آری کسی که عهد نامه او به یکی از والیانش این است، تنها کسی است که سزاوار برای امامت این امت است.

## قسمتی از قصیده علویه

سروده معظم له

علی ای محرم اسرار مکتوم  
علی ای حق از حق گشته محروم  
علی ای آفتاب برج تنزیل  
علی ای گوهر دریای تأویل  
علی ای شمع جمع آفرینش  
تویی چشم و چراغ اهل بینش  
علی اسم رضی بی مثال است  
علی وجه مُضیی ذوالجلال است  
علی جَنبُ القوی حق مطلق  
علی راه سوی حضرت حق  
علی در غیب مطلق سرالاسرار  
علی در مشهد حق نورالانوار  
علی هم وزن ثقل الله اکبر  
علی عرش خدا راهست لنگر

۱. ثواب الأعمال، ص ۲۰۶، وبتفاوت یسیر فی علل الشرائع، ص ۳۲۶، باب ۲۰، ح ۴؛ و مصادد دیگر خاصه.  
المغنی لابن قدامة، ج ۲، ص ۲۰؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۸۲؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۵۹۰

علی حبل المتین عقل و دین است  
 امام الاولین و الآخین است  
 علی ای پرده‌دار پرده غیب  
 بر افکن پرده از اسرار «لاریب»  
 به دانایی ز کُنه کون آگاه  
 به هنگام توانایی یدالله  
 خم ابروی او چوگان کونین  
 که جز احمد رسد تا قاب قوسین؟  
 در اوج عزّ تعالی و تقدّس  
 تجلای جمال فیض اقدس  
 در آن ظلمت که این آب حیات است  
 خلیل عشق و خضر عقل مات است  
 گشاید گر زبان فصل الخطابست  
 فرو بندد چو لب علم‌الکتاب است  
 به تشریح و به تکوین جان تن اوست  
 ولیّ الله قائم بالسّنن اوست  
 ببخشد در رکوع خاتم گدارا  
 به سجده جان و دل داده خدا را  
 یلی الخلق و یلی الحقّ در علی جمع  
 فلک پروانه رخسار این شمع

شب اسراء به خلوتگاه معبود  
 لسان الله علی، احمد، اذن بود  
 کلام الله ناطق شد از آن شب  
 که حق با لهجه او گفت مطلب  
 خدا را خلوت آن شب با نبی بود  
 و «ما اوحی الی عبده» علی بود  
 چه موزون تر بود زان قد و قامت  
 که میزان است در روز قیامت  
 چه عمر این جهان آخر سر آید  
 علی با کبریای حق بیاید  
 بدست او کلید جنت و نار  
 جدا سازد صف ابرار و فجّار  
 گشاید او در خلد برین را  
 نماید «أزلفت للمتقین» را  
 فرود آیند چون بر حوض کوثر  
 «سقاھم ربّهم» با دست حیدر  
 نگاهی گر کند آن ماه رخسار  
 به خورشید فلک ماند ز رفتار  
 هلال ابرویش با یک اشارت  
 کند ردّ شمس هنگام عبادت

نهیبی گر زند آن شیر یزدان  
 ز قهر او بسوزد جان شیطان  
 کسی که نزد آن اعلیٰ علیّ است  
 همو بر ما سَوی یکسر ولیّ است  
 تویی صبح ازل بنما تنقّس  
 که تا روشن شود آفاق و انفس  
 که موسی آنچه را نادیده در طور  
 ببیند در تو ای نورّ علی نور  
 تویی در کنج عزلت کَنز مخفی  
 بیا بیرون که هستی تاج هستی  
 تو در شب شاهد غیب الغیوبی  
 تو اندر روز ستّار العیوبی  
 تو نورالله انور در نمودی  
 ضیاءالله ازهر در وجودی  
 تو ساقی زلال لا یزالی  
 جهان فانی تو فیض بی‌زوالی  
 تو اوّل واردی در روز موعود  
 تو اوّل شاهی در یوم مشهود  
 لوی حمد در دست تو باید  
 علمداری خدا را چون تو شاید

نه تنها پیش تو پشت فلک خم  
 که آدم تا مسیحا زیر پرچم  
 اگر بی تو نبودی ناقص آیین  
 نبود «الیوم اکملت لکم دین»  
 تو چون هستی ولیّ عصمة‌الدین  
 ندارد دین و آیین بی تو تضمین  
 به دوش مصطفی چون پا نهادی  
 قَدَم بر طاق «أو أدنی» نهادی  
 که جز دست خدا را هست قدرت  
 گذارد پای بر مهر نبوت  
 نباشد جز تو ثانی مصطفی را  
 تویی در انّما ثالث خدا را  
 چو در روی تو نور خود خدا دید  
 تو را دید و برای خود پسندید  
 چو آن سیرت در این صورت قلم زد  
 تبارک گفت بر خود کاین رقم زد  
 اگر بر ما سَوی شد مصطفی سر  
 بر آن سر مرتضی شد تاج و افسر  
 بود فیض مقدّس سایه تو  
 ز عقل و وهم برتر پایه تو

تو را چون قبله عالم خدا خواست  
 به یمنِ مولد تو کعبه را ساخت  
 خدا را خانه‌زادی چون تو باید  
 که لوث لات و عُزّی را زداید  
 شد از نام خدا، نام تو مشتق  
 ز قید منا سوی روح تو مطلق  
 کلید علم حق باشد زبانت  
 لسانُ الله پنهان در دهانت  
 «سلونی» گو تو در جای پیمبر  
 بکش روح القدس را زیر منبر  
 چو بگشایی لب معجز نما را  
 چو بنمایی کف مشکل گشا را  
 برد آن دم مسیحا را ز سر هوش  
 کند موسی ید بیضا فراموش  
 متاع جان چو آوردی به بازار  
 به «من یشری» خدایت شد خریدار  
 به جای مصطفی خفتی شب تار  
 که از خواب تو عالم گشت بیدار  
 پرستیدی به اهلیت خدا را  
 سپر کردی به جانت مصطفی را

سزایت غیر نفس مصطفی نیست  
 جزای تو به جز ذات خدا نیست  
 زدی بر فرق کفر و شرک ضربت  
 ز جنّ و انس بردی گوی سبقت  
 کجا عدل تو آید در عبارت  
 که «ثانی اثنین» حقی در شهادت  
 حدیث منزلت قدر تو باشد  
 خدا را بندگان فخر تو باشد  
 تویی اس‌الاساس عقل و ایمان  
 تویی سقف رفیع کاخ عرفان  
 تویی باب مدینه‌ی علم و حکمت  
 تویی عدل مجسم، عین عصمت  
 نشان غیب بی‌نام و نشانی  
 نگین خاتم پیغمبرانی  
 خدا را بود سرّی غیب و مکنون  
 که کُفو او نبود آدم و من دون  
 نهفته تحفه در تفّاحه‌ای بود  
 به شوقش مصطفی بس راه پیمود  
 به سرّ مستسر واصل شد آنگاه  
 که زد از خاک بر افلاک خرگاه



امین حق رسید آن دم به مخزن  
برون شد گوهر عالم ز مکن  
گرفت از دست حق طوبی و کوثر  
همایون دختری زهرای اظهر  
سپرد آنگه به تو سرّ خدا را  
شدی محرم حریم کبریا را  
ملائک مات و مبھوتند کاین کیست  
که جز او کفو ناموس خدا نیست  
چو باب‌الله را دست تو بگشود  
بجز باب تو شد ابواب مسدود  
به حکم محکم «من کنت مولاه»  
بود فرمان تو فرمان الله  
تویی قهر خدا بر دشمنانش  
تویی لطف خدا بر دوستانش  
تو اقیانوس بی‌پایان علمی  
تو دریای محیط علم و حلمی  
خجل از جود تو ابر بهاران  
چو بگشایی دو دست فضل و احسان  
امیر «لافتایی» در فتوت  
سرشت فطرت عدل و مروت

دو شبلت زینت عرش برینند  
چراغ آسمانها و زمینند  
به نسل تو به پا دین است و دنیا  
طفیل هستیت اولی و عقبی  
تو صاحب رایستی در فتح خیبر  
که محبوب خدایی و پیمبر  
چو شد فتح و ظفر هر جا به دستت  
شدی دست خدا وین ناز شصت  
فلک یک دانه گوهر در صدف داشت  
درّی اندر بیابان نجف داشت  
شد آن درّ درّه التّاج رسالت  
مزین شد به آن عرش امامت  
کمال الکملی و کُلّ الکمالی  
ولی الله بی‌مثل و مثالی  
ملائک در طواف عکس رویت  
به هر جا ذکر خیر خلق و خویت  
تو برتر از زمین و آسمانی  
جهان جانی و جان جهانی  
رسول حق چو همسنگ تو نادید  
تو را با سوره توحید سنجید

چو در اخلاص دین گشتی تو یکتا  
 شدی با سوره اخلاص همتا  
 به این سوره چو شد تثلیث، قرآن  
 سه قسمت شد به عرفان تو ایمان  
 گرفت از این کتاب آصف چو حرفی  
 زمین را در نوردید او، به حرفی  
 تو که «من عنده علم الکتابی»  
 چو دریایی فلک همچون حبابی  
 غنای مطلق از فقر الی الله  
 گرفتی و شدی بر اولیا شاه  
 به تو تفسیر شد آیات توحید  
 مجسم در تو شد تسبیح و تحمید  
 گسستی چون علایق از خلائق  
 شدی ربط میان خلق و خالق  
 به مالک عهد تو میزان عدل است  
 سراسر نهج تو، منهج عقل است  
 کتاب تو «هدی للمتقین» است  
 که تالی تلو قرآن مبین است  
 تو هستی غایت القصوای خلقت  
 تو هستی عروة الوثقای حکمت

تو فُرْقانی میان حق و باطل  
 تو در هر عقده‌ای حلال مشکل  
 تو هستی أعظم اسماء حسنی  
 تو هستی أمثل امثال علیا  
 تو هستی رق منشور حقایق  
 تو هستی سر مستور رقایق  
 تویی روح و روان آدمیت  
 تویی نفس نفیس خاتمیت  
 شریک عقل کلی در ابوت  
 ردیف خلق اول در اخوت  
 لسان الصدق حق در آخرین  
 دلیل ره برای اولیانی  
 تویی واصل به «من دل بذاته»  
 تویی عارف به اسرار «صفاته»  
 به سر «بل وجد تک» چون رسیدی  
 ز کل ما سوی دل را بریدی  
 تو چون در اوج «ما ازددت یقینی»  
 به حق حق امیر المؤمنینی  
 نگنجد مدح تو در حد و در حصر  
 خدا مداح و مدحت سوره دهر

در اوصاف تو سبید آیه نازل  
 تعالی الله از این بحر فضایل  
 بینه بر سر تو تاج لا فتی را  
 به دوش افکن ردای «هل اتی» را  
 بیا با جلوه «طه» و «یس»  
 نشین بر مسند ختم النبیین  
 که آدم تا به خاتم جمله یکسر  
 نمایان گردد از اندام حیدر  
 بیا و پرچم حق را برافراز  
 که حق گردد به عدل تو سرافراز  
 گره بگشا دمی زان راز پنهان  
 به تورات و به انجیل و به قرآن  
 چو بگشایی لب از اسرار تنزیل  
 فرو ریزد به پایت بال جبریل  
 گهی بر دوش عقل کل سواری  
 چو خورشیدی که در نصف النهاری  
 گهی در چنگ دونانی گرفتار  
 به مانند قمر در عقرب تار  
 نوای حقی اندر سوز و در ساز  
 یداللهی گهی بسته، گهی باز

بر افلاک ار بتابی آفتابی  
 اگر بر خاک خوابی بوترابی  
 تعالی الله ازین أعجوبه دهر  
 خدا را مظهر اندر لطف در قهر  
 به شب از ناله اش گوش فلک کر  
 به روز از پنجه اش خم، پشت خیبر  
 بلرزاند ز هیبت ملک امکان  
 ولی خود لرزد از آه یتیمان  
 ز جذر و مد آن بحر فضایل  
 خرد سرگشته، پا وامانده در گل  
 چه گویم من زاوصاف کمالش  
 که وجه الله احسن شد جمالش  
 چو باشد حیره الکمل صفاتش  
 خدا می داند و اسرار ذاتش  
 به وصفش بس که باشد ظل ممتد  
 ز دیهور و ز دیهار و ز سرمد  
 به محراب عبادت چون قدم زد  
 قدم در عرصه ملک قدم زد  
 همه پیغمبران محو نیازش  
 ز سوره ی انبیاء اندر نمازش

که لرزد عرش و او با قلب آرام  
شده در ذکر حق، یکباره ادغام  
همه سرگشته او از شوق دیدار  
دل از کف داده و داده به دلدار  
چو فرق شیر حق بشکافت شمشیر  
قلم آن دم شکست و لوح و تقدیر  
قمر منشق شد و بگرفت خورشید  
پریشان عقل کل شد، عرش لرزید  
زمین و آسمان اندر تب و تاب  
که خون آلوده گشته، روی مهتاب  
سری که مخزن سرّ خدا بود  
شکست و کنز مخفی گشت مشهود  
قیامت قامتی بر خاک افتاد  
بزد جبریل در آفاق فریاد:  
که تارالله ناگه بر زمین ریخت  
فغان، شیرازه توحید بگسیخت  
مگر ویران شده ارکان ایمان  
مگر بشکسته سقف عرش رحمان  
فلک، خون در غمش از دیده می سفت  
علی «فزت و ربّ الکعبه» می گفت

## فهرست منابع

- ۱- إختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، محمد بن الحسن طوسی، متوفای: ۴۶۰ هـ، چاپ: ۱۴۰۴ هـ، مؤسسة آل البيت عليه السلام (۲ جلدی)
- ۲- أسد الغابة، ابن الأثير، متوفای: ۶۳۰ هـ، دار احیاء التراث العربی - بیروت (۵ جلدی)
- ۳- الأحاد والمثاني، ابن أبي عاصم، متوفای: ۲۷۸ هـ، چاپ: اول ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۱ م، دارالدرایة (۶ جلدی)
- ۴- الإحتجاج، أحمد بن علي الطبرسي، متوفای: ۵۶۰ هـ، دارالنعمان - النجف الأشرف (۲ جلدی)
- ۵- الإحكام في أصول الأحكام، علي بن حزم الأندلسي، متوفای: ۴۵۶ هـ، زكريا علي يوسف، مطبعة العاصمة - قاهره (۸ جلدی)
- ۶- الإختصاص، شيخ المفيد، متوفای: ۴۱۳ هـ، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية - قم (۱ جلدی)
- ۷- الأربعون حديثاً، الشهيد الاوّل، محمد بن مكّي العاملي، متوفای: ۷۸۶ هـ، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام - قم (۱ جلدی)

که لرزد عرش و او با قلب آرام  
شده در ذکر حق، یکباره ادغام  
همه سرگشته او از شوق دیدار  
دل از کف داده و داده به دلدار  
چو فرق شیر حق بشکافت شمشیر  
قلم آن دم شکست و لوح و تقدیر  
قمر منشق شد و بگرفت خورشید  
پریشان عقل کل شد، عرش لرزید  
زمین و آسمان اندر تب و تاب  
که خون آلوده گشته، روی مهتاب  
سری که مخزن سر خدا بود  
شکست و کنز مخفی گشت مشهود  
قیامت قامتی بر خاک افتاد  
بزد جبریل در آفاق فریاد:  
که تارالله ناگه بر زمین ریخت  
فغان، شیرازه توحید بگسیخت  
مگر ویران شده ارکان ایمان  
مگر بشکسته سقف عرش رحمان  
فلک، خون در غمش از دیده می سفت  
علی «فزت و ربّ الکعبه» می گفت

## فهرست منابع

- ۱- إختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، محمد بن الحسن طوسی، متوفای: ۴۶۰ هـ، چاپ: ۱۴۰۴ هـ، مؤسسة آل البيت عليه السلام (۲ جلدی)
- ۲- أسد الغابة، ابن الأثير، متوفای: ۶۳۰ هـ، دار احیاء التراث العربی - بیروت (۵ جلدی)
- ۳- الأحاد والمثاني، ابن أبي عاصم، متوفای: ۲۷۸ هـ، چاپ: اول ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۱ م، دارالدرایة (۶ جلدی)
- ۴- الإحتجاج، أحمد بن علي الطبرسي، متوفای: ۵۶۰ هـ، دارالنعمان - النجف الأشرف (۲ جلدی)
- ۵- الإحكام في أصول الأحكام، علي بن حزم الأندلسي، متوفای: ۴۵۶ هـ، زكريا علي يوسف، مطبعة العاصمة - قاهره (۸ جلدی)
- ۶- الإختصاص، شيخ المفيد، متوفای: ۴۱۳ هـ، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية - قم (۱ جلدی)
- ۷- الأربعون حديثاً، الشهيد الاوّل، محمد بن مكّي العاملي، متوفای: ۷۸۶ هـ، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام - قم (۱ جلدی)

- ١٨- البداية والنهاية، اسماعيل بن كثير الدمشقي، متوفى: ٧٧٤،  
چاپ: اول ١٤٠٨، دار إحياء التراث العربي بيروت (١٤ جلدی)
- ١٩- البرهان في علوم القرآن، بدر الدين محمد بن عبدالله  
الزركشي، متوفى: ٧٩٤، چاپ: اول ١٣٧٧، دار إحياء الكتب العربية  
- قاهره (٤ جلدی)
- ٢٠- البيان في أخبار صاحب الزمان (في آخر كتاب كفاية  
الطالب)، محمد بن يوسف الكنجي الشافعي، متوفى: ٦٥٨،  
دار إحياء تراث أهل البيت (١ جلدی)
- ٢١- التاريخ الكبير، اسماعيل بن ابراهيم الجعفي البخاري،  
متوفى: ٢٥٦، المكتبة الإسلامية - ديار بكر (٩ جلدی)
- ٢٢- التبيان في تفسير القرآن، أبو جعفر محمد بن الحسن  
الطوسي، متوفى: ٤٦٠، چاپ: اول ١٤٠٩، دار إحياء التراث العربي  
(١٠ جلدی)
- ٢٣- التحصين لأسرار ما زاد من أخبار كتاب اليقين، علي بن  
موسى بن طاووس الحسني، متوفى: ٦٦٤، چاپ: اول ١٤١٣ هـ،  
مؤسسة دار الكتب (الجزائري) - قم (١ جلدی)
- ٢٤- التفسير الكبير، فخر الدين محمد الرازي، متوفى: ٦٠٦،  
چاپ: سوم، دار إحياء التراث العربي (٣٢ جلدی)
- ٢٥- التلخيص (في هامش المستدرک)، الحافظ الذهبي،  
متوفى: ٧٤٨، دار الكتب العربي - بيروت

- ٨- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، الشيخ المفيد،  
متوفى: ٤١٣ هـ، مؤسسة آل البيت (٢ جلدی)
- ٩- الإستيعاب في معرفة الأصحاب، ابن عبد البر القرطبي،  
متوفى: ٤٦٣ هـ، دار النهضة - مصر - قاهره (٤ جلدی)
- ١٠- الإصابة في تمييز الصحابة، ابن حجر العسقلاني، متوفى:  
٨٥٢ هـ، چاپ: اول ١٤١٥، دار الكتب العلمية - بيروت (٨ جلدی)
- ١١- الإفصاح في إمامة أمير المؤمنين (عليه السلام)، الشيخ المفيد،  
متوفى: ٤١٣ هـ، چاپ: اول ١٤١٢ هـ، مؤسسة البعثة - قم (١ جلدی)
- ١٢- الإقتصاد الهادي إلى طريق الرشاد، الشيخ الطوسي،  
متوفى: ٤٦٠، مكتبة جامع جهلستون - طهران (١ جلدی)
- ١٣- الأمالي، الشيخ الصدوق، متوفى: ٣١٨ هـ، چاپ: اول  
١٤١٧ هـ، مؤسسة البعثة - قم (١ جلدی)
- ١٤- الأمالي، الشيخ الطوسي، متوفى: ٤٦٠ هـ، چاپ: اول  
١٤١٤ هـ، دار الثقافة - قم (١ جلدی)
- ١٥- الأمالي، الشيخ المفيد، متوفى: ٤١٣ هـ، جماعة المدرسين  
- قم (١ جلدی)
- ١٦- الإمامة و التبصرة من الحيرة، ابن بابويه قمي، متوفى:  
٣٢٩ هـ، مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام) - قم (١ جلدی)
- ١٧- الإيضاح، الفضل بن شاذان النيسابوري، متوفى: ٢٦٠ هـ،  
انتشارات دانشگاه طهران (١ جلدی)

- ٣٦- الرسائل العشر، الشيخ الطوسي، متوفى: ٤٦٠ هـ، چاپ: جامعة المدرسين - قم (١ جلدی) ١٤٠٤ هـ،
- ٣٧- الرياض النضرة، احمد بن عبدالله المحبّ الطبري، متوفى: ٦٩٤ هـ، چاپ: اول ١٤٠٨ هـ، دار الندوة الجديدة - بيروت
- ٣٨- السنن الكبرى، أحمد بن الحسين بن علي البيهقي، متوفى: ٤٥٨ هـ، دار الفكر - بيروت (١٠ جلدی)
- ٣٩- السنن الكبرى، احمد بن شعيب النسائي، متوفى: ٣٠٣ هـ، چاپ: اول ١٤١١ هـ، دار الكتب العلمية - لبنان (٦ جلدی)
- ٤٠- السيرة النبوية، ابن كثير، متوفى: ٧٤٧ هـ، چاپ: اول ١٣٩٦ هـ، دار المعرفة - بيروت (٤ جلدی)
- ٤١- الشرح الكبير، ابن قدامة المقدسي، متوفى: ٦٨٢ هـ، دارالكتب العربي - بيروت (١٢ جلدی)
- ٤٢- الصحيفة السجادية، الإمام زين العابدين عليه السلام، متوفى: ٩٤ هـ، چاپ: اول، جامعة المدرسين - قم (١ جلدی)
- ٤٣- الصواعق المحرقة، احمد بن حجر الهيتمي، متوفى: ٩٧٤ هـ، مكتبة القاهرة (١ جلدی)
- ٤٤- الطبقات الكبرى، ابن سعد، متوفى: ٢٣٠ هـ، دار صادر - بيروت (٨ جلدی)
- ٤٥- العدد القوية لدفع المخاوف اليومية، العلامة الحلي، متوفى: ٧٢٦ هـ، چاپ: اول ١٤٠٨ هـ، مكتبة آية الله المرعشي - قم (١ جلدی)

- ٢٦- التوحيد، الشيخ الصدوق، متوفى: ٣٨١ هـ، چاپ: ١٣٨٧ هـ، جامعة المدرسين - قم (١ جلدی)
- ٢٧- الثاقب في المناقب، ابن حمزة الطوسي، متوفى: ٥٦٠ هـ، چاپ: دوم ١٤١٢ هـ، مؤسسة انصاريان - قم (١ جلدی)
- ٢٨- الثقات، محمد بن حبان، متوفى: ٣٥٤ هـ، چاپ: اول ١٣٩٣ هـ، مؤسسة الكتب الثقافية (٩ جلدی)
- ٢٩- الجامع الصغير، جلال الدين السيوطي، متوفى: ٩١١ هـ، چاپ: اول ١٤٠١ هـ، دار الفكر - بيروت (٢ جلدی)
- ٣٠- الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي)، محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي، متوفى: ٦٧١ هـ، چاپ: ١٤٠٥ هـ، دار احياء التراث العربي - بيروت (٢٠ جلدی)
- ٣١- الجرح والتعديل، شيخ الاسلام الرازي، متوفى: ٣٢٧ هـ، چاپ: اول ١٣٧١ هـ، دار احياء التراث العربي - بيروت (٩ جلدی)
- ٣٢- الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندي، متوفى: ٥٧٣ هـ، مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام - قم (٣ جلدی)
- ٣٣- الخصال، الشيخ الصدوق، متوفى: ٣٨١ هـ، جامعة المدرسين - قم (١ جلدی)
- ٣٤- الدرّ المنتور، جلال الدين السيوطي، متوفى: ٩١١ هـ، چاپ: اول ١٣٦٥ هـ، دار المعرفة (٦ جلدی)
- ٣٥- الدعوات، قطب الدين الراوندي، متوفى: ٥٧٣ هـ، چاپ: اول ١٤٠٧ هـ، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام (١ جلدی)

- ٥٥- الكافي، محمد بن يعقوب الكليني، متوفى: ٣٢٩ هـ،  
چاپ: پنجم، دار الكتب الاسلامية (٨ جلدی)
- ٥٦- المبسوط في فقه الإمامية، الشيخ الطوسي، متوفى: ٤٦٠ هـ،  
چاپ: ١٣٥١ ش، المكتبة المرتضوية (٨ جلدی)
- ٥٧- المجازات النبوية، الشريف الرضي، متوفى: ٤٠٦ هـ،  
مكتبة بصيرتي - قم (١ جلدی)
- ٥٨- المجموع في شرح المهذب، محيي الدين بن النوى،  
متوفى: ٦٧٦ هـ، دار الفكر (٢٠ جلدی)
- ٥٩- المحاسن، أحمد بن محمد بن خالد البرقي، متوفى: ٢٧٤ هـ،  
دار الكتب الاسلامية (٢ جلدی)
- ٦٠- المزار الكبير، الشيخ محمد بن المشهدي، متوفى: ٦١٠ هـ،  
چاپ: اول ١٤١٩، نشر القیوم - مؤسسة الافاق - طهران (١ جلدی)
- ٦١- المستدرک على الصحيحين، ابو عبدالله الحاكم النيسابوري،  
متوفى: ٤٠٥ هـ، چاپ: ١٤٠٦، دار المعرفة - بيروت (٤ جلدی)
- ٦٢- المسترشد، محمد بن جرير الطبري الإمامي، متوفى: القرن  
الرابع، چاپ: اول، مؤسسة الثقافة الإسلامية لكوشانبور (١ جلدی)
- ٦٣- المصنّف، أبو بكر عبدالرزاق، متوفى: ٢١١ هـ، المجلس  
العلمي (١١ جلدی)
- ٦٤- المعجم الاوسط، سليمان بن احمد بن ايوب اللخمي،  
متوفى: ٣٦٠ هـ، دار الحرمين (٩ جلدی)

- ٤٦- العمدة، ابن البطريق الاسدي الحلبي، متوفى: ٦٠٠ هـ،  
چاپ: اول - ١٤٠٧، جامعة المدرسين - قم (١١ جلدی)
- ٤٧- العهد القديم و الجديد، مجمع الكنائس الشرقية، چاپ:  
دوم، بيروت - لبنان (٢ جلدی)
- ٤٨- الغيبة للطوسي، محمد زين الحسن طوسي، متوفى: ٤٦٠ هـ،  
چاپ: اول ١٤١١ هـ، مؤسسة المعارف الإسلامية - قم (١ جلدی)
- ٤٩- الفائق في غريب الحديث، محمود بن عمر الزمخشري،  
متوفى: ٥٨٣ هـ، چاپ: اول ١٤١٧، دار الكتب العلمية بيروت (٣ جلدی)
- ٥٠- الفتوحات الإسلامية بعد مضي الفتوحات النبوية، احمد  
بن ذينبي دحلان، چاپ: ١٣٥٤ هـ، المكتبة التجارية الكبرى بمصر (١ جلدی)
- ٥١- الفصول المختاره، الشيخ المفيد، متوفى: ٤١٣ هـ، چاپ:  
دوم ١٤١٤ هـ، دار المفيد - بيروت (١ جلدی)
- ٥٢- الفصول المهمة في أصول الأئمة، الحرّ العاملي، متوفى:  
١١٠٤ هـ، چاپ: اول ١٤١٨، مؤسسة معارف اسلامي امام رضا عليه السلام  
(٣ جلدی)
- ٥٣- الفصول المهمة في معرفة احوال الأئمة عليهم السلام، علي بن  
محمد المالكي، ابن الصباغ، متوفى: ٨٥٥ هـ، مكتبة دار الكتب  
التجارية - النجف (١ جلدی)
- ٥٤- الفضائل، شاذان بن جبرئيل القمي، متوفى: ٦٦٠ هـ،  
چاپ: ١٣٨١ هـ، مكتبة الحيدرية - النجف الأشرف (١ جلدی)



- ٧٥- أسباب النزول، علي بن احمد واحدي النيسابوري، متوقای: ٤٦٨ هـ، چاپ: ١٣٨٨، مؤسسة الحلبي وشركاه - قاهره (١ جلدی)
- ٧٦- أسنى المطالب، شمس الدين محمد الجزرى الشافعي، متوقای: ٨٣٣ هـ، مكتبة أمير المؤمنين عليه السلام - اصفهان (١ جلدی)
- ٧٧- إعلام الوری باعلام الهدی، الفضل بن الحسن الطبرسي، متوقای: ٥٤٨ هـ، چاپ: اول ١٤١٧ هـ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم (٢ جلدی)
- ٧٨- أنساب الأشراف، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري، متوقای: قرن سوّم، چاپ: اول ١٣٩٤، مؤسسة الأعلمي - بيروت (١ جلدی)
- ٧٩- بحار الأنوار، محمدباقر المجلسي، متوقای: ١١١١ هـ، چاپ: ١٤٠٣، مؤسسة الوفاء - بيروت (١١٠ جلدی)
- ٨٠- بصائر الدرجات الكبرى، محمد بن الحسن بن فروخ الصفار، متوقای: ٢٩٠ هـ، چاپ: ١٣٦٢ ش - ١٤٠٤ ق، مؤسسة الاعلمي - طهران (١ جلدی)
- ٨١- بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث، نور الدين بن أبي بكر الهيثمي، متوقای: ٧٠٧ هـ، دار الطلايع (١ جلدی)
- ٨٢- تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك)، ابن جرير الطبري، متوقای: ٣١٠ هـ، مؤسسة الأعلمي - بيروت (٨ جلدی)
- ٨٣- تاريخ اليعقوبي، ابن أبي يعقوب بن وهب بن واضح، متوقای: ٢٨٤ هـ، دارصادر - بيروت (٢ جلدی)

- ٦٥- المعجم الصغير، سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني، متوقای: ٣٦٠ هـ، دار الكتب العلمية - بيروت (٢ جلدی)
- ٦٦- المعجم الكبير، سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني، متوقای: ٣٦٠ هـ، چاپ: دوم، مكتبة ابن تيمية - القاهرة (٢٥ جلدی)
- ٦٧- المعيار والموازنة، محمد بن عبدالله المعتزلي، متوقای: ٢٢٠ هـ، چاپ: اول ١٤٠٢ هـ، مؤسسة المحمودي - بيروت (١ جلدی)
- ٦٨- المغني لابن قدامة، عبدالله بن قدامة، متوقای: ٦٢٠ هـ، دارالكتب العربي - بيروت (١٢ جلدی)
- ٦٩- المناقب، الموفق بن أحمد المكي الخوارزمي، متوقای: ٥٦٨ هـ، چاپ: دوم ١٤١١ هـ، جامعة المدرسين - قم (١ جلدی)
- ٧٠- النكت الاعتقادية، الشيخ المفيد، متوقای: ٤١٣ هـ، چاپ: دوم ١٤١٤ هـ، دارالمفيد - بيروت (١ جلدی)
- ٧١- النهاية في غريب الحديث والآثار، ابن الأثير، متوقای: ٦٠٦ هـ، چاپ: چهارم، دارالكتب العلمية - بيروت (٥ جلدی)
- ٧٢- الهداية، الشيخ الصدوق، متوقای: ٣٨١ هـ، چاپ: اول، مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام - قم (١ جلدی)
- ٧٣- الهواتف، ابن أبي الدنيا، متوقای: ٢٨١ هـ، مكتبة القرآن - قاهره (١ جلدی)
- ٧٤- أحكام القرآن، أحمد بن علي الرازي الجصاص، متوقای: ٣٧٠ هـ، چاپ: ١٤١٥، دارالكتب العلمية - بيروت (٣ جلدی)

- ٩٣- تفسير الثعالبي المسمى بجواهر الحصان، عبدالرحمن بن محمد الثعالبي المالكي، متوفى: ٨٧٥ هـ، چاپ: اول ١٤١٨ هـ، داراحياء التراث العربي (٥ جلدی)
- ٩٤- تفسير الصافي، محسن الفيض الكشاني، متوفى: ١٠٩١ هـ، چاپ: اول ١٣٩٩، مؤسسة الأعلمي للطبوعات - بيروت (٥ جلدی)
- ٩٥- تفسير العياشي، محمد بن مسعود السلمي السمرقندي، متوفى: ٢٢٠ هـ، المكتبة العلمية الإسلامية (٢ جلدی)
- ٩٦- تفسير القرآن، عبدالرزاق بن همام الصنعاني، متوفى: ٢١١ هـ، چاپ: اول ١٤١٠ هـ، مكتبة الرشد - الرياض (٣ جلدی)
- ٩٧- تفسير القمي، أبو الحسن علي بن إبراهيم القمي، متوفى: ٣٢٩ هـ، چاپ: سوم ١٤٠٤، دار الكتاب - قم (٢ جلدی)
- ٩٨- تفسير النسفي، عبدالله بن احمد بن محمود النسفي، متوفى: ٧٠١ هـ، چاپ: اول ١٤٠٨ هـ، دارالقلم - بيروت (٣ جلدی)
- ٩٩- تفسير أبي السعود، أبو السعيد محمد بن محمد العماري، متوفى: ٩٥١ هـ، چاپ: دوم ١٤١١ هـ، داراحياء التراث العربي - لبنان (٩ جلدی)
- ١٠٠- تفسير جوامع الجامع، الفضل بن الحسن الطبرسي، متوفى: قرن ششم، چاپ: اول ١٤١٨ هـ، جامعة المدرسين - قم (٢ جلدی)
- ١٠١- تفسير فرات الكوفي، فرات بن ابراهيم بن فرات الكوفي، متوفى: ٣٥٢ هـ، چاپ: ١٤١٠، وزارة الثقافة والارشاد الإسلامي (١١ جلدی)
- ١٠٢- تفضيل امير المؤمنين عليه السلام، الشيخ المفيد، متوفى: ٤١٣ هـ، چاپ: دوم ١٤١٤ هـ، دارالمفيد - بيروت (١ جلدی)

- ٨٤- تاريخ بغداد أو مدينة الإسلام، أحمد بن علي الخطيب البغدادي، متوفى: ٤٦٣ هـ، چاپ: اول ١٤١٧ هـ، دار الكتب العلمية - بيروت (١٤ جلدی)
- ٨٥- تاريخ مدينة دمشق، علي بن الحسن الشافعي (ابن عساكر)، متوفى: ٥٧١ هـ، چاپ: ١٤١٥ هـ، دار الفكر - بيروت (٧٠ جلدی)
- ٨٦- تأويل مختلف الحديث، عبدالله بن مسلم بن قتيبة، متوفى: ٣٧٦ هـ، دار الكتب العلمية - بيروت (١ جلدی)
- ٨٧- تحف العقول عن آل الرسول، ابن شعبة الحراني، متوفى: قرن چهارم، چاپ: دوم ١٤٠٤ هـ، جامعة المدرسين - قم (١ جلدی)
- ٨٨- تحفة الاحوذى في شرح الترمذى، محمد بن عبدالرحمن المباركفوري، متوفى: ١٣٥٣ هـ، چاپ: ١٤١٠ هـ، دار الكتب العلمية - بيروت (١٠ جلدی)
- ٨٩- تذكرة الحفاظ، ابو عبدالله شمس الدين الذهبي، متوفى: ٧٤٨ هـ، داراحياء التراث العربي (٤ جلدی)
- ٩٠- تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)، اسماعيل بن كثير القرشي الدمشقي، متوفى: ٧٧٤ هـ، چاپ: ١٤١٢ هـ، دارالمعرفة - بيروت (٤ جلدی)
- ٩١- تفسير ابي حمزة الثمالي، عبدالرزاق محمد حرز الدين، متوفى: ١٤٨ هـ، چاپ: اول ١٤٢٠ هـ، دفتر نشر الهادي (١ جلدی)
- ٩٢- تفسير البغوي المسمى معالم التنزيل، حسين بن مسعود الفراء البغوي، متوفى: ٥١٦ هـ، چاپ: دوم دارالمعرفة بيروت (٤ جلدی)

- ١١٣- خصائص الأئمة، الشريف الرضى، متوفى: ٤٠٦ هـ،  
چاپ: ١٤٠٦ هـ، مجمع البحوث الإسلامية - الرضوية (١ جلدی)
- ١١٤- خصائص امير المؤمنين عليه السلام، احمد بن شعيب النسائي،  
متوفى: ٣٠٣ هـ، مكتبة نينوى الحديثة (١ جلدی)
- ١١٥- خصائص الوحي المبين شمس الدين ابن البطريق، متوفى:  
٦٠٠ هـ، چاپ: اول ١٤١٧، دار القرآن الكريم - قم (١ جلدی)
- ١١٦- دعائم الإسلام، نعمان بن محمد التميمي المغربي، متوفى:  
٣٦٣ هـ، چاپ: ١٣٨٣، دار المعارف (٢ جلدی)
- ١١٧- دلائل الإمامة، محمد بن جرير بن رستم الطبري، متوفى:  
اوائل قرن چهارم، چاپ: اول ١٤١٣، مؤسسة البعثة - قم (١ جلدی)
- ١١٨- دلائل النبوة، اسماعيل بن محمد الإصهاني، متوفى: ٥٣٥ هـ،  
چاپ: اول ١٤٠٩ هـ، دار طيبة - رياض (١ جلدی)
- ١١٩- ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى، أحمد بن عبدالله  
الطبرسي، متوفى: ٦٩٤ هـ، چاپ: ١٣٥٦ هـ، مكتبة القدسي - قاهره  
(١ جلدی)
- ١٢٠- ذكر اخبار إصفهان، احمد بن عبدالله الإصهاني، متوفى: ٤٣٠ هـ،  
چاپ: ١٩٣٤ م، مطبة مدينة ليدن المحروسة بمطبعة بريل (٢ جلدی)
- ١٢١- ذيل تاريخ بغداد، ابن البخار البغدادي، متوفى: ٦٤٣ هـ،  
چاپ: اول ١٤١٧ هـ، دارالكتب العلمية - بيروت (٥ جلدی)
- ١٢٢- رسائل المرتضى، الشريف المرتضى، متوفى: ٤٣٦ هـ،  
چاپ: اول ١٤١٠ هـ، دار القرآن الكريم - قم (٤ جلدی)

- ١٠٣- تهذيب الأحكام، أبو جعفر محمد بن حسن الطوسي،  
متوفى: ٤٦٠ هـ، چاپ: سوم، دارالكتب الإسلامية - طهران (١٠ جلدی)
- ١٠٤- تهذيب التهذيب، ابن حجر العسقلاني، متوفى: ٨٥٢ هـ،  
چاپ: اول ١٤٠٤ هـ، دارالفكر - بيروت (١٢ جلدی)
- ١٠٥- تهذيب الكمال، أبوالحجاج يوسف المزني، متوفى: ٧٤٢ هـ،  
چاپ: اول ١٤١٣ هـ، مؤسسة الرسالة (٣٥ جلدی)
- ١٠٦- ثواب الأعمال، الشيخ الصدوق، متوفى: ٣٨١ هـ، چاپ:  
دوم ١٣٦٨ هـ، منشورات الرضى - قم (١ جلدی)
- ١٠٧- جامع الأحاديث، جلال الدين السيوطي، متوفى: ٩١١ هـ،  
چاپ: ١٤١٤ هـ، دارالفكر - بيروت (٢١ جلدی)
- ١٠٨- جامع البيان في تأويل آي القرآن، أبو جعفر محمد بن جرير  
الطبري، متوفى: ٣١٠ هـ، چاپ: ١٤١٥ هـ، دارالفكر بيروت (٣٠ جلدی)
- ١٠٩- جمهرة اللغة، ابوبكر محمد بن الحسن بن دريد، متوفى:  
٣٢١ هـ، چاپ: اول ١٩٨٧ م، دارالعلم للملايين - بيروت (٣ جلدی)
- ١١٠- جواهر العقدين في فضل الشرفين، نورالدين علي بن  
عبدالله السمهودي، متوفى: ٩١١ هـ، چاپ: اول ١٤١٥ هـ،  
دارالكتب العلمية - بيروت (١ جلدی)
- ١١١- حقائق التأويل في مشابه التنزيل، السيد الشريف الرضي،  
متوفى: ٤٠٦ هـ، دارالمهاجر - بيروت (١ جلدی)
- ١١٢- حلية الأولياء، أبو نعيم الإصهاني، متوفى: ٤٣٠ هـ، دار  
الفكر - بيروت (١٠ جلدی)

- ١٣٢- سنن الدارمي، عبدالله بن بهران الدارمي، متوفى: ٢٥٥ هـ، مطبعة الاعتدال - دمشق (٢ جلدی)
- ١٣٣- سنن النسائي، احمد بن شعيب النسائي، متوفى: ٣٠٣ هـ، چاپ: الولی ١٣٤٨، دارالفکر - بیروت (٨ جلدی)
- ١٣٤- سنن أبي داود، سليمان بن الأشعث البجستاني، متوفى: ٢٧٥ هـ، چاپ: اول ١٤١٠ هـ، دارالفکر - بیروت (٢ جلدی)
- ١٣٥- سير أعلام النبلاء، شمس الدين الذهبي، متوفى: ٧٤٨ هـ، چاپ: نهم ١٤١٣، مؤسسة الرسالة - بیروت (٢٣ جلدی)
- ١٣٦- شرح الأخبار في فضائل الأئمة الاطهار عليهم السلام، النعمان بن محمد التميمي المغربي، متوفى: ٣٦٣ هـ، جامعة المدرسين - قم (٣ جلدی)
- ١٣٧- شرح السنة، للإمام البغوي، متوفى: ٥١٦ هـ، چاپ: دوم ١٤٠٣ هـ، المكتب الإسلامي (١٦ جلدی)
- ١٣٨- شرح المواقف، على بن محمد الجرجاني، متوفى: ٨١٢ هـ، چاپ: اول، مطبعة السادة بجوار محافظة مصر (٨ جلدی)
- ١٣٩- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، متوفى: ٦٥٦ هـ، داراحياء الكتب العربية (٢٠ جلدی)
- ١٤٠- شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في آيات النازلة في أهل البيت ..، عبيدالله بن احمد (الحاكم الحسكاني)، متوفى: قرن پنجم، چاپ: اول ١٤١١ هـ، وزارة الإرشاد الإسلامي (٢ جلدی)
- ١٤١- صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، علاء الدين على بن

- ١٢٣- روح المعاني في تفسير القرآن العظيم، اللوسي البغدادي، متوفى: ١٢٧٠ هـ، چاپ: چهارم ١٤٠٥، داراحياء التراث العربي (٣٠ جلدی)
- ١٢٤- روضة الواعظين، محمد بن الفتحال النيسابوري، متوفى: ٥٠٨ هـ، منشورات الرضي - قم (١ جلدی)
- ١٢٥- زاد المسير في علم التفسير، جمال الدين الجوزي القرشي، متوفى: ٥٩٧ هـ، چاپ: اول ١٤٠٧، دار الفكر - بیروت (٨ جلدی)
- ١٢٦- زبدة البيان في احكام القرآن، الاردبيلي، متوفى: ٩٩٣ هـ، مكتبة المرتضوية - طهران (١ جلدی)
- ١٢٧- سبل الهدى والرشاد، محمد بن يوسف الصالحى الشامى، متوفى: ٩٤٢ هـ، چاپ: اول ١٤١٤ هـ، دارالكتب العلمية - بیروت (١٢ جلدی)
- ١٢٨- سعد السعود، علي بن موسى بن طاووس، متوفى: ٦٦٤ هـ، چاپ: اول ١٣٦٩ هـ، المكتبة الحيدرية في النجف (١ جلدی)
- ١٢٩- سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد القزويني، متوفى: ٢٧٥ هـ، دار الفكر - بیروت (٢ جلدی)
- ١٣٠- سنن الترمذي، محمد بن عيسى الترمذي، متوفى: ٢٧٩ هـ، چاپ: ١٤٠٣ هـ، دار الفكر - بیروت (٥ جلدی)
- ١٣١- سنن الدارقطني، على بن عمر الدارقطني، متوفى: ٣٨٥ هـ، چاپ: اول ١٤١٧ هـ، دارالكتب العلمية - بیروت (٤ جلدی)

- ١٥٠ - عوالي اللئالي العزیزية في الاحاديث الدينیة، ابن ابی الجمهور الأحسائي، متوقای: ٨٨٠ هـ، چاپ: اول - ١٤٠٣ هـ مطبعة سيد الشهداء عليه السلام - قم (٤ جلدی)
- ١٥١ - عون المعبود شرح سنن أبي داود، محمد شمس الحق العظيم آبادي، متوقای: ١٣٢٩ هـ، چاپ: دوم - ١٤١٥ هـ، دارالکتب العلمية - بيروت (١٤ جلدی)
- ١٥٢ - عيون المعجزات، الشيخ حسين بن عبد الوهاب، متوقای: قرن پنجم، چاپ: ١٣٦٩ هـ، مجلدات: ١، المطبعة الحيدرية في النجف (١ جلدی)
- ١٥٣ - عيون أخبار الرضا عليه السلام، الشيخ الصدوق، متوقای: ٣٨١ هـ، انتشارات جهان - طهران (٢ جلدی)
- ١٥٤ - غريب الحديث، عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينوري، متوقای: ٢٧٦، چاپ: اول ١٤٠٨ هـ، دارالکتب العلمية (٢ جلدی)
- ١٥٥ - فتح الباري شرح صحيح البخاري، ابن حجر العسقلاني، متوقای: ٨٥٢ هـ، چاپ: دوم، دار المعرفة للطباعة والنشر - لبنان (١٣ جلدی)
- ١٥٦ - فضائل الصحابة، احمد بن شعيب النسائي، متوقای: ٣٠٣ هـ، دارالکتب العلمية - بيروت (١ جلدی)
- ١٥٧ - فيض القدير شرح الجامع الصغير، محمد بن الرووف المناوي، متوقای: ١٣٣١ هـ، چاپ: اول ١٤١٥ هـ، دارالکتب العلمية - بيروت (٦ جلدی)

- بلبان الفارسی، متوقای: ٧٣٩ هـ، چاپ: دوم ١٤١٤ هـ، مؤسسة الرسالة (١٦ جلدی)
- ١٤٢ - صحيح ابن خزيمة، محمد بن اسحاق بن خزيمة السلمي، متوقای: ٣١١ هـ، چاپ: دوم ١٤١٢ هـ، المكتب الإسلامي (٤ جلدی)
- ١٤٣ - صحيح البخاري، محمد بن اسماعيل البخاري، متوقای: ٢٥٦ هـ، چاپ: ١٤٠١ هـ، دار الفكر - بيروت (٨ جلدی)
- ١٤٤ - صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج النيسابوري، متوقای: ٢٦١ هـ، دار الفكر - بيروت (٨ جلدی)
- ١٤٥ - طبقات المحدين باصبهان والواردين عليها، عبدالله بن محمد بن جعفر بن حيان، متوقای: ٣٦٩ هـ، چاپ: دوم ١٤١٢ هـ، مؤسسة الرسالة - بيروت (٤ جلدی)
- ١٤٦ - عدة الداعي ونجاح الساعي، احمد بن فهد الحلبي، متوقای: ٨٤١ هـ، مكتبة الوجداني - قم (١ جلدی)
- ١٤٧ - عقد الدرر، يوسف بن يحيى المقدسي السلمي، از علمای قرن هفتم، چاپ: اول ١٣٩٩ هـ، مجلدات: ١، مكتبة عالم الفكر - قاهره (١ جلدی)
- ١٤٨ - علل الشرايع، الشيخ الصدوق، متوقای: ٣٨١ هـ، چاپ: دوم، دار احياء التراث العربي (١ جلدی)
- ١٤٩ - عمدة الطالب في انساب آل أبي طالب، جلال الدين احمد المعروف بابن عنبه، متوقای: ٨٢٨ هـ، چاپ: سوم - ١٣٨٠ هـ، المكتبة الحيدرية في النجف (١ جلدی) و مكتبة الحيدرية

- ١٦٧- كشف اليقين في فضائل امير المؤمنين عليه السلام، العلامة الحلي، متوقفاى: ٧٢٦هـ، چاپ: اول ١٤١١هـ، وزارت ارشاد اسلامي (١ جلدی)
- ١٦٨- كفاية الأثر في النص على الأئمة الاثني عشر، الخراز القمي الرازي، متوقفاى: ٤٠٠هـ، چاپ: ١٤٠١هـ، انتشارات بيدار - قم (١ جلدی)
- ١٦٩- كفاية الطالب في مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، محمود بن يوسف الكنجي الشافعي، متوقفاى: ٦٥٨، چاپ: سوم ١٤٠٤هـ، دار احياء تراث اهل البيت عليه السلام - طهران (١ جلدی)
- ١٧٠- كمال الدين و تمام النعمة، الشيخ الصدوق، متوقفاى: ٣٨١هـ، چاپ: ١٤٠٥هـ، جامعة المدرسين - قم (١ جلدی)
- ١٧١- كنز العمال، علاء الدين علي المتقي، متوقفاى: ٩٧٥هـ، مؤسسة الرسالة - لبنان (١٦ جلدی)
- ١٧٢- كنز الفوائد، محمد بن علي الكراچكي، متوقفاى: ٤٤٩هـ، چاپ: دوم، مكتبة المصطفوي - قم (١ جلدی)
- ١٧٣- لباب النقول في اسباب التزول، جلال الدين السيوطي متوقفاى: ٩١١هـ، دار الكتب العلمية - بيروت (١ جلدی)
- ١٧٤- لسان الميزان، ابن حجر العسقلاني، متوقفاى: ٨٥٢هـ، چاپ: دوم ١٣٩٠هـ، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات بيروت (٧ جلدی)
- ١٧٥- مجمع البيان في تفسير القرآن، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي، متوقفاى: ٥٦٠هـ، چاپ: اول ١٤١٥هـ، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات - بيروت (١٠ جلدی)

- ١٥٨- قرب الإسناد، أبو العباس عبدالله الحميري البغدادي، متوقفاى: ٣٠٠هـ، چاپ: اول ١٤١٣هـ، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث (١ جلدی)
- ١٥٩- كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن قولويه القمي، متوقفاى: ٣٦٨هـ، چاپ: اول - ١٤١٧هـ، مؤسسة نشر الفقاهة (١ جلدی)
- ١٦٠- كتاب الأوائل، سليمان بن أحمد بن الطبراني، متوقفاى: ٣٦٠هـ، چاپ: اول ١٤٠٢هـ، مؤسسة الرسالة - بيروت (١ جلدی)
- ١٦١- كتاب الأوائل، ابن ابي عاصم الشيباني، متوقفاى: ٣٦٠هـ، چاپ: اول ١٤٠٢هـ، دار الخلفاء الإسلامي - الكويت (١ جلدی)
- ١٦٢- كتاب السنة، عمرو بن ابي عاصم الضحاك الشيباني، متوقفاى: ٢٨٧هـ، چاپ: سوم ١٤١٣هـ، المكتب الإسلامي - بيروت (١ جلدی)
- ١٦٣- كتاب الغيبة، محمد بن إبراهيم التعماني، متوقفاى: ٣٨٠هـ، مكتبة الصدوق - طهران (١ جلدی)
- ١٦٤- كشف الغطاء، الشيخ جعفر كاشف الغطاء، متوقفاى: ١٣٢٨هـ، ناشر: مهدي - اصفهان (٢ جلدی)
- ١٦٥- كشف الغمة في معرفة الأئمة، علي بن عيسى الاربلي، متوقفاى: ٦٩٣هـ، مكتبة ابن هاشمي - تبريز (٢ جلدی) و دارالاضواء (٣ جلدی)
- ١٦٦- كشف المحجة لثمرة المهجة، أبو القاسم علي بن موسى بن طائوس، متوقفاى: ٦٦٤هـ، چاپ: ١٣٧٠هـ، المكتبة الحيدرية في النجف (١ جلدی)

- ١٨٦ - مسند أبي يعلى الموصلي، أحمد بن علي بن المثنى التميمي، متوفى: ٣٠٧ هـ، دار المأمون للتراث (١٣ جلدی)
- ١٨٧ - مسند أحمد، أحمد بن حنبل، متوفى: ٢٤١ هـ، دار صادر - بيروت (٦ جلدی)
- ١٨٨ - مسند سعد بن أبي وقاص، أحمد بن إبراهيم بن كثير الدورقي، متوفى: ٢٤٦ هـ، چاپ: اول ١٤٠٧ هـ، دار البشائر الاسلامية - بيروت (١ جلدی)
- ١٨٩ - مصنف ابن أبي شيبة، ابن أبي شيبة الكوفي، متوفى: ٢٣٥ هـ، چاپ: اول ١٤٠٩ هـ، دار الفكر (٨ جلدی)
- ١٩٠ - معاني الأخبار، الشيخ الصدوق، متوفى: ٣٨١ هـ، چاپ: ١٣٦١ هـ، ش، جامعة المدرسين - قم (١ جلدی)
- ١٩١ - معاني القرآن، أبي جعفر النخاس، متوفى: ٣٣٨ هـ، چاپ: اول ١٤٠٩ هـ، جامعة ام القرى - المملكة السعودية (٦ جلدی)
- ١٩٢ - معرفة الثقات، الحافظ أحمد بن عبدالله العجلي، متوفى: ٢٦١ هـ، چاپ: اول ١٤٠٥ هـ، مكتبة الدار بالمدينة المنورة (٢ جلدی)
- ١٩٣ - مفردات الفاظ القرآن، الراغب الإصفهاني، دار القلم - دمشق (١ جلدی)
- ١٩٤ - مكارم الأخلاق، الطبرسي، متوفى: ٥٤٨ هـ، چاپ: ششم - ١٣٩٢ هـ، منشورات الشريف الرضي (١ جلدی)
- ١٩٥ - مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، متوفى: ٥٨٨ هـ، مؤسسة انتشارات علامه - قم (٤ جلدی)

- ١٧٦ - مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدين الهيثمي، متوفى: ٨٠٧ هـ، چاپ: ١٤٠٨ هـ، دار الكتب العلمية - بيروت (١٠ جلدی)
- ١٧٧ - مسار الشيعة في مختصر تواريخ الشريعة، الشيخ المفيد، متوفى: ٤١٣ هـ، چاپ: دوم ١٤١٤ هـ، دار المفيد - لبنان (١ جلدی)
- ١٧٨ - مستدرک الوسائل، المحقق النوري الطبرسي، متوفى: ١٣٢٠ هـ، چاپ: دوم ١٤٠٩ هـ، مؤسسة آل البيت (١٨ جلدی)
- ١٧٩ - مسند ابن الجعد، علي بن الجعد بن عبيد الجوهري، متوفى: ٢٣٠ هـ، دار الكتب العلمية - بيروت (١ جلدی)
- ١٨٠ - مسند ابن راهويه، اسحاق بن إبراهيم الحنظلي المروزي، متوفى: ٢٣٨ هـ، چاپ: اول ١٤١٢ هـ، مكتبة الايمان - المدينة المنورة (٥ جلدی)
- ١٨١ - مسند أبي حنيفة، أحمد بن عبدالله بن أحمد الإصفهاني، متوفى: ٤٣٠ هـ، چاپ: اول ١٤١٥ هـ، مكتبة الكوثر - الرياض (١ جلدی)
- ١٨٢ - مسند الحميدي، أبو بكر عبدالله بن الزبير الحميدي، متوفى: ٢١٩ هـ، چاپ: اول ١٤٠٩ هـ، دار الكتب العلمية - بيروت (٢ جلدی)
- ١٨٣ - مسند الشاميين، سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني، متوفى: ٣٦٠ هـ، چاپ: دوم ١٤١٧ هـ، مؤسسة الرسالة - بيروت (٤ جلدی)
- ١٨٤ - مسند الشهاب، محمد بن سلامة القضاعي، متوفى: ٤٥٤ هـ، چاپ: اول ١٤٠٥ هـ، مؤسسة الرسالة - بيروت (٢ جلدی)
- ١٨٥ - مسند أبي داود الطيالسي، أبو داود الطيالسي، متوفى: ٢٠٤ هـ، دار الحديث - بيروت (١ جلدی)

- ١٩٦- مناقب الامام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، محمد بن سليمان الكوفي القاضي، متوفى: از اعلام قرن سوم، چاپ: اول ١٤١٢ هـ، مجمع إحياء الثقافة الاسلامية (٢ جلدی)
- ١٩٧- من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، متوفى: ٣٨١ هـ، چاپ: پنجم، دار الكتب الاسلامية (٤ جلدی)
- ١٩٨- ميزان الاعتدال، شمس الدين ذهبي، متوفى: ٧٤٨ هـ، دارالمعرفة - بيروت (٤ جلدی)
- ١٩٩- نظم درر السمطين، جمال الدين محمد الزرندي الحنفي، متوفى: ٧٥٠ هـ، چاپ: اول ١٣٧٧ هـ، من مخطوطات مكتبة امير المؤمنين علي بن أبي طالب (١ جلدی)
- ٢٠٠- نور الأبصار، مؤمن بن حسن مؤمن الشبلنجي، متوفى: زنده در ١٣٢٢، دارالفکر - بيروت (١ جلدی)
- ٢٠١- نيل الأوطار من أحاديث سيد الخيار، محمد بن علي بن محمد الشوكاني، متوفى: ١٢٥٥ هـ، دار الجيل - بيروت (٩ جلدی)
- ٢٠٢- وسائل الشيعة، الحر العاملي، متوفى: ١١٠٤ هـ، چاپ: دوم ١٤١٤ هـ، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث (٣٠ جلدی)
- ٢٠٣- ينابيع المودة لذوي القربى، سليمان بن ابراهيم القندوزي الحنفي، متوفى: ١٢٩٤، چاپ: اول - ١٤١٦، دار الاسوة (٣ جلدی)